

الجهاد باب الجنة

(مقتن - ترجمه)



احمد الحسن

•www.almahdyyoon.org•

إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع) العدد (51)

الجهاد باب الجنة

السيد أحمد الحسن (ع)

وصي ورسول الامام المهدي (ع)

الطبعة الثانية

1431 هـ - 2010 م

لمعرفة المزيد حول دعوة السيد أحمد الحسن (ع)

يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي :

www.almahdyoon.org

هُؤَامٌ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿١﴾ آیا پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید و حال آنکه هنوز مانند آنچه بر [سر] پیشینیان شما آمد بر [سر] شما نیامده است آنان دچار سختی و زیان شدند و به [هول و] تکان درآمدند تا جایی که پیامبر [خدا] و کسانی که با وی ایمان آورده بودند گفتند پیروزی خدا کی خواهد بود هشدار که پیروزی خدا نزدیک است ⁽¹⁾.

﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ خدا می‌خواهد برای شما توضیح دهد و راه [و رسم] کسانی را که پیش از شما بوده‌اند را به شما بنمایاند و بر شما ببخشد و خدا دانای حکیم است * خدا می‌خواهد تا بر شما ببخشد و کسانی که از خواسته‌ها [ی نفسانی] پیروی می‌کنند می‌خواهند شما دستخوش انحرافی بزرگ شوید ⁽²⁾.

الإهداء

إلى من خَطَّوا حبهم لله بدمائهم..

به کسانی که محبت خود، نسبت به خداوند را با خون نوشتند.

إلى من خَطَّوا شهادة (لا إله إلا الله) بدمائهم..

به کسانی که شهادت لا اله الا الله را با خونشان نوشتن.

إلى من عَرَفُوا أهل الأرض وضاعة هذه الدنيا وخستها..

به کسانی که اهل دنیا را به معرفت رساندن و دنیا را رها کردند.

إلى كل من لبى دعوات الأنبياء والمرسلين والأئمة

وهاجر إلى الله شهيداً صابراً محتسباً..

به کسانی که دعوت انبیاء و مرسلین و ائمه را لبیک گفته، و با شهادت و بردباری به سوی خداوند مهاجرت کرده اند.

أهمل السادة الأبرار..

تقبلوا هذه البضاعة المزجاة مني أنا الجاهل المسكين وإن لم أكن أهلاً لذلك

سروران ازاده این تحفه ناچیز را از من جاهل مسکین قبول کنید گرچه خود را از اهل ان نمی بینم.

¹ - بقره: 214.

² - نساء: 26 - 27.

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

والحمد لله رب العالمين، وصلِّ اللهم على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً.

دائماً يحاول شياطين الإنس والجنّ إلقاء الشبهات حول الأنبياء والأوصياء الذين لا يؤمنون بهم وبنبوتهم ورسالاتهم من الله سبحانه وتعالى، ومن هذه الشبهات هي شبهة القسوة والشدة والقتال وحمل السيف بوجه من يخالفهم .

همیشه شیاطین انس و جن تلاش می کنند که پیرامون انبیاء و اوصیاء کسانی که نبوت و رسالت آنها از خداوند سبحان است، برای دیگران شبهاتی بوجود آوردند، از جمله این شبهات سخت گیری و تندى و مبارزه و کشیدن شمشیر رو در روی کسانی که با آنها ﷺ مخالفت میکنند.

وكان الرسول لا يكون رسولاً إلا إذا جاء كما جاء شبيه عيسى ﷺ يسلم نفسه بكل هدوء إلى جلاديه الذين تخلو قلوبهم من أي رحمة، ثم يقطع جسمه إرباً ويصلب ويقتل دون أي مقاومة، هكذا يريدون أعداء الله وجند الشيطان من الإنس والجن أن يقتل كل الرسل لتخلوا الساحة لهم، فالرسول إذا قاوم جلاديه أو دافع عن نفسه وعن رسالة السماء بحمل السيف والجهاد والقتال لا يكون رسولاً .

وبه نظر میرسد رسول نمی تواند رسول باشد وقتی که فرستاده شد مگر اینکه مانند شبیه حضرت عیسی ع عمل کند، خود را با کمال آرامش به جلادین که قلبهایشان از هر ترحمی خالی است تسلیم کند و همچنین جسمش را تکه تکه کند و به صلیب کشیده شود و بدون هیچ مقاومتی کشته شود، دشمنان خدا، سربازان شیطان از انس و جن اینگونه می خواهند که همه فرستاده شدگان کشته شوند تا میدان برای آنها خالی بماند، و در نظر آنها اگر فرستاده در مقابل جلادین خود مقاومت کند یا اینکه از خود و از رسالت آسمانی با حمل شمشیر و جهاد و مبارزه، دفاع کند رسول و فرستاده نیست.

هم اليوم يحاولون بقوة نشر هذه العقيدة الفاسدة لكي لا ينصر الناس (المعزّي) (لرسول الله سبحانه، الذي يأتي حاملاً سيف غضب الجبار سبحانه وتعالى على أهل الأرض الذين ملؤوها ظلماً وجوراً وفساداً.

و امروزه آنها سعی و تلاش میکنند این عقیده فاسده را منتشر کنند تا مردم معزی و سوگووار مرسلین خداوند سبحان، و حامل شمشیر غضب جبار الهی بر روی اهل زمین، که آنها آن را پر از ظلم و جور فساد کرده اند، را کسی یاری و نصرت ندهند.

وفي هذه الأسطر القليلة سأحاول الدفاع عن أنبياء الله ورسله وشيعتهم، وعن حقهم الثابت في الدفاع عن دين الله سبحانه وتعالى برفع السيف بوجه الطواغيت وأشياعهم بعد أن تخلوا ساحة المواجهة من أي موضع للكلمة الطيبة، وسأحاول الاختصار على ما أجد أن الضرورة تحتم مناقشته للوقوف على الحقيقة، وبالتالي أن يوفق الإنسان لإتباع الحق وإرضاء الله سبحانه، والحمد لله وحده.

ودر این چند سطور کم تلاش می کنم از انبیاء خدا ومرسلین ﷺ وشیعیان آنها واز حق ثابت آنها در دفاع از دین خدای تعالی با بر گرفتن شمشیر بر ضد طاغوتیان وپیروان آنها بعد از اینکه میدان مبارزه خالی از هر نوع جایگاهی برای کلمه طیبه شده است، دفاع کم سعی می کنم بطور خلاصه آنچه که در بحث برای بیان حقیقت لازم وضروری است بیان کنم ودر نهایت انسان با پیروی از حق ورضای خداوند تعالی به موفقیت می رسد. وستایش تنها فقط مخصوص خداوند است.

المذنب المقصر

أحمد الحسن

15 ذو الحجة 1427 هـ . ق

لماذا الجهاد باب الجنة ؟

الجهاد ينقسم إلى: جهاد الأرواح وجهاد الأجساد، أو الجهاد الأكبر والجهاد الأصغر.

وبما أنّ النتيجة الأولى للجهاد الأكبر هي إتباع خليفة الله في أرضه والانتصاع لأوامره، أي السجود له كما سجّدت الملائكة لآدم، وبما أنّ خليفة الله في أرضه هو الجنة الحقيقية، بل إنّ الجنان الملكوتية خلقت من أنوارهم، فإنّه يكون الجهاد الأكبر - والحال هذه - باب الجنة؛ لأنّه الباب الموصل إلى معرفة خليفة الله في أرضه وإتباعه، وخليفة الله هو باب معرفة الله سبحانه وتعالى.

أمّا الجهاد الأصغر؛ فإنّه بذل المال والنفس في سبيل الله دون إرادة أيّ عوض سوى رضا الله سبحانه وتعالى، والوجود بالنفس ما بعده جود، فكيف لا يكون الجهاد الأصغر باباً من أبواب الجنة، بل وأوسع أبواب الجنة بعد أن كان سعيّاً من الإنسان ليشهد أن (لا إله إلاّ الله) بدمه.

چرا جهاد درب مهشت است ؟

جهاد به جهاد ارواح و جهاد اجساد یا جهاد اکبر و جهاد اصغر تقسیم می شود.
واز آنجایکه نتیجه اولیه جهاد اکبر پیروی و همراه شدن با خلیفه خدا بر روی زمین و تسلیم در برابر اوامر و دستورات ایشان، (یا سجود برای او همانگونه که ملائکه برای حضرت آدم (ع) سجده کردند).
واز آنجایکه خلیفه خدا در زمین همان مهشت حقیقی است، بلکه مهشت های ملکوتی از انوار وی خلق شده اند؛ پس تبعیت از خلیفه خدا جهاد اکبر است و این همان درب مهشت است، چون او باب رسیدن به معرفت و شناخت خلیفه خدا در زمین و پیروی از او، و خلیفه خدا درب معرفت خدای سبحان و تعالی می باشد⁽³⁾.
اما جهاد اصغر: همانا بذل مال و نفس در راه خدا بدون هیچ چشم داشتی بجز رضای خداوند سبحانه و تعالی است. و بخشش نفس بالاترین بخشش است که بالاتر از آن بخششی نیست، پس چگونه نمیتوان جهاد اصغرا دربی از درهای مهشت به حساب آورد، بلکه وسیع ترین درب مهشت است، بعد از آنکه انسان تلاش می کند که با خون خود شهادت دهد که هیچ خدایی نیست جز الله.

* * *

³- نقل از ابی بصیر : از امام ابو عبد الله و فرمود: (اوصیاء دربی هستند که خداوند با ان به مردم عطا می کند و اگر انها نبودند خداوند شناخته نمی شد و با انها خداوند بر خلق احتجاج کرد) کافی: ج1ص193.

الجهاد الأكبر (جهاد النفس)

قلب الإنسان بين إصبعين من أصابع الرحمن؛ الشيطان إصبع والملك إصبع، أو الظلمة إصبع والنور إصبع، أو الجهل إصبع والعقل إصبع.

والقلب بين هذين الإصبعين ، جهاد النفس هو السعي مع الملك والنور والعقل إلى الله، ونبد الشيطان والظلمة والجهل .

قلب انسان بین دو انگشت از انگشتهای رحمان قرار گرفته است:
شیطان یک انگشت وفرشته یک انگشت ، یا انگشتی در تاریکی و ضلمت، ونور انگشتی دیگر، یا جهل انگشتی را گرفته، وعقل انگشتی دیگر.
وقلب بین این دو انگشت است، پس جهاد با نفس، سعی وتلاش برای رسیدن به خداوند سبحان با فرشته ونور وعقل، وترک شیطان وظلمت و جهل می باشد⁽⁴⁾.

وبما أنّ هدف الشيطان وغرضه هو أن يردي الإنسان في هاوية الجحيم، وأن يجعله في مواجهة مخزية مع رب العالمين عندما يعصي الخالق الرؤوف الرحيم، وليحقق هذا الغرض لابد له من أسلحة يستعين بها على تنفيذ ما يريد.

وهذه الأسلحة تتدرج من الظهور إلى الخفاء، ومن الضعف إلى القوة، وكلّ بحسبه، فكلّ صنف سلاحه الملائم لإضلاله.

واز آنجاییکه هدف وغرض شیطان این است که انسان را در آتش جهنم گرفتار کند و او را با معصیت خداوند مهربان در یک رو در روی ننگینی مقابل خداوند رؤوف رحیم کریم قرار دهد. حتماً برای تحقق این هدف سلاحی دارد که بوسیله آن خواسته های خود را جامه عمل پوشاند، و این سلاح از آشکار تا نهان و از ضعف تا قوت برای هرکس برحسب شرایط خود سلاحی مناسب برای گمراهی او استفاده میکند.

ومن باب (اعرف عدوك) أتعرض لهذه الأسلحة ؛ ليتسنى لمن يريد أن يجاهد بالجهاد الأكبر معرفة عدوه ، وبالتالي إتخاذ نفسه من النار ، وتحصين نفسه والتدريج بما هو ملائم ؛ لأنّ لا يكون هدفاً سهل المنال للشيطان (لعنه الله).

4- خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می‌برد و [لی] کسانی که کفر ورزیده‌اند سرورانشان [همان] طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکیها به در می‌برند آنان اهل آتشند که خود در آن جاوداند (بقره 257).

واز طرفی دشمن خود را بشناس، تا در مسیر اسلحه اش قرار نگیری، کسی که بخواهد با جهاد اکبر (جهاد نفس) مبارزه کند لازم است که دشمن خود را بشناسد و خود را از آتش جهنم نجات دهد و نفس خود را محفوظ و ایمن کند تا هدفی آسان برای شیطان ملعون نباشد.

ولابد من معرفة أولاً - وقبل كل شيء - أنّ دوافع الإنسان للغواية مركبة ومشتبكة مع بعضها، والشيطان (لعنه الله) يستخدم من هذه التركيبة المعقدة ما يناسب كل إنسان لإضلاله؛ حيث إنّ الإنسان يعيش في هذا العالم الجسماني وممتحن بهذا العالم الجسماني في هذا الوقت وفي هذه الحياة الدنيا، فنفس الإنسان ومحيطها هما مدار البحث حول أسلحة الشيطان، فمن النفس ومن محيطها يتسلح الشيطان (لعنه الله) لإغواء الإنسان وليرديه في هاوية الجحيم، ومحيط الإنسان هو العالم الجسماني أو الدنيا .

لازم است در ابتدا و قبل از هر چیز- انگیزه های انسان برای گمراهی مرکب و مشتتک با یکدیگر است و شیطان که لعنت خداوند بر او باد از این دامن مرکب با توجه به احوال هر انسان برای گمراهی وی استفاده میکند. زیرا انسان در این عالم جسمانی زندگی میکند و در این عالم گرفتار است که بحث اسلحه شیطان حول محور نفس انسان و محیط آن می چرخد و شیطان ملعون از همین نفس و محیط آن برای گمراهی انسان و گرفتار کردن آن در آتش جهنم مسلح می شود و محیط انسان همان عالم جسمانی یا دنیا است .

فالبحت إذن يدور حول الدنيا والنفس الإنسانية من جهة، وحول النفس الإنسانية من جهة أخرى؛ لأنّ السلاح إثمًا:

بنابراین از یکطرف بحث حول محور دنیا و انسان می چرخد و نفس انسانی از طرفی دیگر زیرا سلاح:

أن يكون مركباً من العالم الجسماني والنفس الإنسانية، كالسكين والجسم الذي تغرس فيه وكمثال الزاني والزانية، فالشيطان يستخدم المرأة أو الرجل وأيضاً يحتاج إلى الضعف الجنسي في نفس هذا الإنسان الذي يريد إغواءه وإردائه في الهاوية. فبالنسبة لرجل عصي الله بالزنا تمثل المرأة السكين التي طعنه بها الشيطان ، أمّا ضعفه الجنسي فقد مثل المكان الذي الذي طعنه به الشيطان.

1- مركب از عالم جسمانی و نفس انسانی است مانند چاقویی که در جسم فرومی رود، مانند زانی و زانیه ، بنابراین شیطان از زن یا مرد و همچنین از ضعف جنسی حاصل در نفس انسانی که می خواهد او را گمراه کند تا در آتش جهنم بیفتد، استفاده میکند. پس برای مردی که با عمل زنا خداوند را معصیت کند زن برای او مانند چاقویی می ماند که شیطان در بدن او فرو کرده است اما ضعف جنسی مانند مکانی می ماند که شیطان چاقو را در آن فرو کرده است .

أن يكون السلاح من داخل النفس الإنسانية ، فتكون السكين وموضع الطعن واحد وهي النفس ، فلا يوجد شيء من العالم الجسماني، ومثاله العجب.

2. سلاح شيطان از درون نفس انسان است پس بنا بر این چاقو و محل فرو رفتنش یکی است و آن نفس است پس عالم جسمانی چیزی یافت نمی شود ، و مثال آن عجب و خود بزرگ بینی است.

فحتاج إذن إلى معرفة السكين (الدنيا)، والجسم الذي تغرس فيه (النفس)، والسكين النفسية (وهي سكين وسلاح يؤخذ من النفس ويغرس في النفس) ، وعندها إذا وفقنا سنعرف أسلحة الشيطان بشكل تفصيلي بعد أن عرفناها بشكل مبسط ، ونحن نحتاج إلى كلا المعرفتين البسيطة (أي كون النفس والدنيا هما سلاح الشيطان)، والتفصيلية التي أتركها؛ لأنها تتفرع من هذا الإجمال .

ولا بأس من إلقاء نظرة على الدنيا والنفس الإنسانية من حيث إنها سلاح للشيطان.

پس لازم است چاقو (دنيا)، وجسمی که چاقو در آن فرو می رود (نفس)، وچاقوی نفسانی را بشناسیم (وآن چاقو وسلاحی ایست که از نفس گرفته میشود ودر نفس فرو می رود)، و اگر توفیق پیدا کردیم اسلحه شيطان را که بصورت مفصل بعد از اینکه آن را بطور ساده شناختیم، خواهیم شناخت و ما به هر دو شناخت کلی و تفصیلی نیاز داریم (یعنی وجود نفس و دنیا هر دو سلاح شيطان هستند).

1- السکین (الدنيا) : الف - چاقو (دنيا):

والعالم الجسماني المحيط بالإنسان ينقسم إلى: جمادات ونباتات وحيوانات، وبقية الناس غيره، وعلاقة الإنسان معها إما ملائمة أو منافاة، فتجده - مثلاً - يجب تملك الأرض والذهب والفضة والزرع والحيوانات وقضاء شهوته مع الجنس المقابل له، ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَاَبِ﴾.

عالم جسمانی که انسان را در بر میگیرد به جمادات ونباتات وحيوانات تقسیم می شود وبقیه انسانها می باشند وارتباط انسان با آنها متناسب طبع او یا مخالف آن است ، مثلاً می بینی که تملك بر زمین وطلا ونقره وزراعت وحيوانات وقضاء شهوت با جنس مقابل را دوست دارد، ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَاَبِ﴾⁽⁵⁾.
(برای مردمان میل به شهوات دنیا از زنان وپسران وهمیانهای پر از سیم وزر واسبان نشان دار وچهارپایان وکشتزار آرایش شده، اینها کالای زندگانی دنیاست وبازگشت نیکو نزد خداوند است).

ويكره التعرض للضرر كالقتل في ساحة المعركة، وهو من نتائج الجهاد المحتملة :

و متعرض شدن در مقابل ضرر را دوست ندارد ،مانند کشته شدن در میدان مبارزه وآن ازنتایج احتمالی جهاد است :

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾⁽⁶⁾. جهاد با کافران را بر شما نوشتند وحال آنکه آن، مکروه طبع شماست ،گاه باشد که شما چیزی را مکروه داریدوحال آنکه آن چیز برای شما نیکوست، وگاه باشد که شما چیزی را دوست دارید وحال آنکه آن چیز برای شما بد است، وخدا می داند وشما نمی دانید.

ولابد من بيان أن الدنيا بالنسبة للآخرة ضرورة لا تجتمع معها في قلب إنسان أبداً ، فهما في اتجاهين متقابلين إذا التفت الإنسان إلى إحداها أعطى ظهره للآخرى ، ولا يمكن لإنسان أن يجمع الدنيا والآخرة في عينه أو قلبه ، قال تعالى :

ولزوماً آنکه دنیا نسبت به آخرت در جهت مخالف هستند، وهیچ وقت در قلب انسان با هم جمع نمی شوند، اگر انسان نسبت به یکی توجه کرد پشت به دیگری کرده و برای انسان غیر ممکن است که بتواند دنیا و آخرت را باهم در چشم یا قلب خود یکجا جمع کند. قال الله تعالى:

5- آل عمران: 14.

6- البقرة: 216.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَزَنَ الْآخِرَةِ تَزِدْ لَهُ فِي حَزَنِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَزَنَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾⁽⁷⁾.
 هر کس (با عمل خود) کشت سرای آخرت را بخواد برای او در کشتش بیفزاییم و هر که (با کردار) خود کشت این جهان خواهد از دنیا بهره ای بدو بدهیم و او را در سرای آخرت هیچ بهره ای نیست.

وقال تعالى: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا * وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾⁽⁸⁾. خداوند می فرماید: هر کسی به سعی و کوشش خود متاع فانی دنیا را طالب است، ما هم به او می دهیم، لیکن به هر که خواهیم و هر چه مشیت ازلی باشد، سپس در آخرت دوزخ نصیب او می کنیم که با نکوهش و مردودی به جهنم در آید * کسانی که طالب آخرت باشند و برای آن به قدر طاقت بکوشند البته به شرط ایمان به خدا سعی آنها مقبول خواهد بود.

ومن هذه التركيبة الجسائية المحيطة بالإنسان ونفس الإنسان - وبالخصوص الثغرات ونقاط الضعف الموجودة فيها - يكون سلاح الشيطان (لعنه الله).

واذ این ترکیب جسمانی که انسان را احاطه کرده است و نفس انسان و مخصوصاً کاستی ها و نقاط ضعف موجود در آن از سلاح شیطان که لعنت خدا بر او باد می باشند.

2- النفس:

وهي أَسُّ البلاء وبيت الداء، فلو لم تكن فيها الثغرات الملائمة لما في الدنيا من شهوات، ولو لم تكن فيها علة العلل وهي (الأنا) لما كان للشيطان على الإنسان سبيل، فبصحتها يصحح ابن آدم، وبدائها يمرض، وبموتها يموت .

والشيطان (لعنه الله) إما يستخدم ما فيها وهو الأنا لطعنها، فيكون سلاح الشيطان منها والطعن فيها ، وإما أن الشيطان (لعنه الله) يستخدم ما في الدنيا ليطعن النفس في ثغراتها.

وآن اساس، بلاء و خانه دردها است که اگر در آن کاستیهای سازگار با شهوات دنیوی نبود ، و همچنین اگر در آن علت همه دردها (أنا) (منیت) نبود، شیطان هم هیچ راه نفوذی بر انسان نداشت . پس با سلامتی آن انسان سالم می شود و با درد آن مریض میگردد و با مرگ آن می میرد. و شیطان که لعنت خدا بر او باد یا آنچه در نفس انسان است برای ضربه زدن به او بکار می گیرد و آن منیت یا أنا می باشد، و سلاح شیطان نفس و منیت انسان است و نیز جای برای فروردن آن سلاح، یا اینکه از آنچه در دنیا ست برای ضربه زدن به نفس، از طریق نقصها وی استفاده میکند.

7- الشوری: 20.

8- الاسراء: 18 - 19.

والآن عرفنا سلاح الشيطان وتركبه من النفس ومحيطها، وهذا نعرف معنى أن يكون جهاد النفس هو الجهاد الأكبر؛ لأنّ تحصين النفس في هذه المعركة يؤدي إلى النصر على الشيطان وهزيمته وكسر سلاحه .

أما تفصيل أسلحة الظلمة والجهل والشيطان فأتركه لهذه الجوهرة من جواهر آل محمد التي بينت جنود الجهل وجنود العقل؛ ليتحلّى المؤمن بجنود العقل بعد أن يتخلّى عن جنود الجهل فيتم عقله، ويتحصّن بالله من أسلحة الشيطان.

پس در حال حاضر سلاح شیطان و ترکیب آن از نفس و آنچه آن را احاطه کرده را شناختیم و بدین وسیله دریافتیم که معنی مبارزه با نفس همان جهاد اکبر است؛ چون حفظ و نگهداری نفس در این مبارزه باعث پیروزی بر شیطان و شکستن سلاحش و غلبه کردن بر آن است، اما شرح و توضیح اسلحه ظلمت و جهل و شیطان را به این جوهرة که از جواهر آل محمد ﷺ است و می گذاریم که جنود جهل و جنود عقل را بیان کرده اند، تا مؤمن خود را با سربازان عقل زینت بخشد بعد از اینکه از جنود و سربازان جهل دوری کرد و عقل خود را به تکامل رساند و از اسلحه شیطان به خداوند پناه برد.

روى الشيخ الكليني في (الكافي) عن عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن علي بن حديد، عن سماعه بن مهران، قال: كنت عند أبي عبد الله ع وعنده جماعة من موالیه فجرى ذكر العقل والجهل، فقال أبو عبد الله ع: اعرفوا العقل وجنده والجهل وجنده تهتدوا، قال سماعه: فقلت: جعلت فداك لا نعرف إلا ما عرفتنا، فقال أبو عبد الله ع: إن الله عزّ وجل خلق العقل وهو أول خلق من الروحانيين عن يمين العرش من نوره، فقال له: أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل فأقبل، فقال الله تبارك وتعالى: خلقتك خلقاً عظيماً وكرمتك على جميع خلقي، قال: ثم خلق الجهل من البحر الأجاج ظلماتياً فقال له: أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل فلم يقبل فقال له: استكبرت فلعنه، ثم جعل للعقل خمسة وسبعين جنداً فلما رأى الجهل ما أكرم الله به العقل وما أعطاه أضمر له العداوة فقال الجهل: يا رب هذا خلق مثلي خلقته وكرمته وقويته وأنا ضده ولا قوة لي به فأعطني من الجند مثل ما أعطيته، فقال: نعم فإن عصيت بعد ذلك أخرجتك وجندك من رحمتي، قال قد رضيت فأعطاه خمسة وسبعين جنداً.

شیخ کلینی در کافی روایت می کند از عده ای از صحابه، از احمد بن محمد، از علی بن حديد، از سماعه بن مهران گفت: نزد ابي عبد الله ع بودم که عده ای از موالیان پیش ایشان بودند که حرف از عقل و جهل به میان آمد و امام جعفر صادق ع فرمود:

عقل و سربازانش و جهل و سربازانش را بشناسید تا هدایت شوید ، سماعه گفت: گفتم: فدایت شوم نمی دانیم بجز آنچه که به ما یاد داده ای، ابو عبد الله ع فرمود: همانا خدای عزوجل عقل را آفرید، از مخلوقات روحانی او اولین خلق بود که از نور خود در یمن (راست) عرش بوجود آورد پس به او فرمود: برو، رفت سپس به او فرمود: برگرد، برگشت، خداوند تبارک و تعالی فرمود: تورا بس خلق عظیم آفریدم و بر تمام خلقم کرامتت دادم، فرمود: سپس جهل را از دریای ظلماتی تلخ آفرید پس به او فرمود برو، رفت سپس به او فرمود: برگرد، بر نگشت پس به او

فرمود: تکبر کردی و او را لعنت کرد، سپس هفتاد و پنج سرباز برای عقل قرار داد و در آن هنگام که جمل کرامت و بخشش خداوند نسبت به عقل را مشاهده کرد دشمنی و عداوت را برای وی پنهان کرد پس جمل گفت: یا رب این موجود را مانند من خلق نمودی و به او کرامت و قوت دادی و من ضد او هستم اما من نسبت به او هیچ نیرویی ندارم به من سربازانی عطا کن به مانند آنچه که به او داده ای، خداوند فرمود: بله اما اگر بعد از این سر پیچی کردی تو و سربازانت را از رحمت خودم بیرون خواهم کرد گفت: راضی شدم خداوند به او هفتاد و پنج سرباز داد.

فكان مما أعطى العقل من الخمسة والسبعين الجند: الخير وهو وزير العقل وجعل ضده الشر وهو وزير الجمل، والايمن وضده الكفر، والتصديق وضده الجحود، والرجاء وضده القنوط، والعدل وضده الجور، والرضا وضده السخط والشكر وضده الكفران، والطمع وضده اليأس، والتوكل وضده الحرص، والرأفة وضدها القسوة، والرحمة وضدها الغضب والعلم وضده الجهل، والفهم وضده المحق، والعفة وضدها التهمتک، والزهد وضده الرغبة، والرفق وضده الخرق، والرهبنة وضدها الجرأة، والتواضع وضده الكبر، والتؤدة وضدها التسرع، والحلم وضدها السفه، والصمت وضده الهذر، والاستسلام وضده الاستكبار، والتسليم وضده الشك والصبر وضده الجزع، والصفح وضده الانتقام، والغنى وضده الفقر، والتذكر وضده السهو، والحفظ وضده النسيان، والتعطف وضده القطيعة، والقنوع وضده الحرص، والمؤاساة وضدها المنع، والمودة وضدها العداوة والوفاء وضده الغدر، والطاعة وضدها المعصية، والخضوع وضده التطاول والسلامة وضدها البلاء، والحب وضده البغض، والصدق وضده الكذب، والحق وضده الباطل، والأمانة وضدها الخيانة، والإخلاص وضده الشوب، والشهامة وضدها البلادة، والفهم وضده الغباوة، والمعرفة وضدها الإنكار والمداراة وضدها المكاشفة، وسلامة الغيب وضدها المماكرة، والكتمان وضده الإفشاء، والصلاة وضدها الإضاعة، والصوم وضده الإفطار، والجهاد وضده النكول، والحج (أي الولاية) وضده نبذ الميثاق، وصون الحديث وضده النثيمة، وبر الوالدين وضده العقوق، والحقيقة وضدها الرياء، والمعروف وضده المنكر، والستر وضده التبرج، والتقية وضدها الإذاعة، والإنصاف وضده الحمية، والنهيئة وضدها البغي، والنظافة وضدها القدر، والحياء وضدها الخلع، والقصد وضده العدوان، والراحة وضدها التعب والسهولة وضدها الصعوبة، والبركة وضدها المحق، والعافية وضدها البلاء، والقوام وضده المكاثرة، والحكمة وضدها الهواء، والوقار وضده الخفة، والسعادة وضدها الشقاوة، والتوبة وضدها الإصرار والاستغفار وضده الاعتزاز، والمحافظة وضدها التهاون، والدعاء وضده الاستنكاف، والنشاط وضده الكسل، والفرح وضده الحزن، والألفة وضدها الفرقة والسخاء وضده البخل .

از آنچه که هفتاد و پنج سرباز به عقل داده بود: خیر و آن وزیر عقل است و ضد آن شر و آن وزیر جمل است، ایمن و ضد آن کفر، تصدیق و ضد آن انکار، و امیدواری و ضد آن نا امید، و عدل و ضد آن ستم، خشنودی و ضد آن قهر و خشم، سپاسگزاری و ضد آن نا سپاسی، و چشم داشت به رحمت خدا و ضد آن یأس از رحمت خدا، توکل و اعتماد به خدا و ضد آن حرص و آز، نرم دلی و ضد آن سخت دلی، مهربانی و ضد آن کینه توزی، فهم و دانش و ضد آن نادانی، و پاکدامنی و ضد آن رسوائی و بی پاکي، پارسائی و ضد آن دنیا پرستی، خوشرفتاری و ضد آن بد رفتاری،

و پروا داشتن و ضد آن گستاخی، فروتنی و ضد آن خود پسندی، و آرامی و ضد آن شتابزدگی، خردمندی و ضد آن بی خردی، شکیبایی و ضد آن بیتابی، خاموشی و ضد آن پر گویی، رام بودن و ضد آن گردنکشی، تسلیم حق شدن و ضد آن تردید کردن، چشم پوشی و ضد آن انتقام جوئی، بی نیازی و ضد آن نیازمندی، بیاد داشتن و ضد آن بی خبر بودن، در خاطر نگه داشتن و ضد آن فراموشی، مهرورزی و ضد آن دوری و کناره گیری، قناعت و ضد آن حرص و آرز، تشریک مساعی و ضد آن دریغ و خودداری، دوستی و ضد آن دشمنی، پیمان داری و ضد آن پیمان شکنی، فرمانبری و ضد آن نافرمانی، سرفروزی و ضد آن بلندی جستن، سلامت و ضد آن مبتلا بودن، دوستی و ضد آن تنفر و انزجار، راستگویی و ضد آن دروغگویی، حق و درستی و ضد آن باطل و نادرستی، امانت و ضد آن خیانت، پاکدلی و ضد آن ناپاکی، چالاکی و ضد آن سستی، زیرکی و ضد آن کودنی، شناسایی و ضد آن ناشناسی، مدارا و راز داری و ضد آن راز فاش کردن، یکرویی و ضد آن دغلی، کتمان و ضد آن افشا کردن، نماز کردن و ضد آن ضایع کردن نماز، روزه داشتن و ضد آن روزه خواری، جهاد کردن و ضد آن فرار از جهاد، حج گزاردن و ضد آن پیمان حج شکستن، سخن نگهداری و ضد آن سخن چینی، نیکی به پدر و مادر و ضد آن نافرمانی پدر و مادر، با حقیقت بودن و ضد آن ریا کاری، نیکی و شایستگی و ضد آن زشتی و ناپاکی، خود پوشی و ضد آن خود آرای، تقیه و ضد آن بی پروایی، انصاف و ضد آن جانبداری از باطل، خود آرای برای شوهر و ضد آن زنا دادن، پاکیزگی و ضد آن پلیدی، حیا و آزر و ضد آن بی حیائی، میانه روی و ضد آن تجاوز از حد، آسودگی و ضد آن خود را به رنج انداختن، آسان گیری و ضد آن سختی گیری، برکت داشتن و ضد آن بی برکتی، تندرستی و ضد آن گرفتاری، اعتدال و ضد آن افزون طلبی، موافقت با حق و ضد آن پیروی از هوس، سنگینی و متانت و ضد آن جلفی و سبکی، سعادت و ضد آن شقاوت، توبه و ضد آن اسرار بر گناه، طلب آموزش و ضد آن بیهوده طمع بستن، دقت و مراقبت و ضد آن سهل انگاری، دعا کردن و ضد آن سرباز زدن، خرمی و شادابی و ضد آن سستی و کسالت، خوشدلی و ضد آن اندوهگینی، مأنوس و ضد آن کناره گرفتن، سخاوت و ضد آن بخیل بودن.

فلا تجتمع هذه الخصال كلها من أجناد العقل إلا في نبي أو وصي نبي، أو مؤمن قد امتحن الله قلبه للإيمان، وأما سائر ذلك من موالينا فإن أحدهم لا يخلو من أن يكون فيه بعض هذه الجنود حتى يستكمل، وينقي من جنود الجهل فعند ذلك يكون في الدرجة العليا مع الأنبياء والأوصياء (أي إذا تم عقله كان من أهل السماء السابعة، وهي سماء العقل)، وإنما يدرك ذلك بمعرفة العقل و جنوده، وبمجانبة الجهل و جنوده، وفقنا الله وإياكم لطاعته ومرضاته.

این همه خصلتهای سربازان عقل در کسی جمع نمی شوند بجز در یک پیامبر یا وصی یا مؤمنی که خداوند قلب آن را برای ایمان امتحان کرده باشد و اما بقیه آن از موالیان ما هستند که هر کدام دارای بعضی از این جنود هستند و با دوری کردن جنود جهل از خود به درجه کمال می رسند که در آن وقت در درجه بالا همراه انبیاء و اوصیاء قرار می گیرد (یا اینکه اگر عقل آن به استکمال رسید از اهل آسمان هفتم می شود و آن آسمان عقل است) و با شناخت عقل و سربازانش، و در کنار آن جهل و سربازانش به این درجه نائل می شود، خداوند ما و شما را توفیق دهد برای پیروی از او و رضایش⁽⁹⁾.

الجهاد الأكبر يسبق الجهاد الأصغر

أهم أهداف الجهاد هو إخراج الناس من عبودية الأرض والعباد وأنا إلى عبودية الله الواحد القهار والاعتراف بحاكميته سبحانه وتعالى على صعيدي التشريع والتنفيذ المجتمعين في خليفة الله في أرضه ، والمعركة الجهادية الأولى دارت ضمن نطاق هذا القانون الإلهي (خلافة الله في أرضه) وهو القانون الأول والذي تدور حوله قبول الطاعة أو عدمها، قال تعالى : ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٠﴾ ، وفي النتيجة ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿١١﴾﴾.

جهاد بزرگ بر جهاد اصغر پیش دارد

مهمترین هدف جهاد خارج کردن انسان از عبودیت و بندگی زمین و بندگان و منیت، و هدایت او به سوی بندگی خداوند یکتا و اعتراف به حاکمیت خدای سبحانه و تعالی در دو بخش تشريع و تنفيذ است، که همه آنها در خلیفه خدا در زمین جمع شده است، و اولین مبارزه جهادی و نطاق سخن بر این قانون الهی (جانشینی خدا در زمین) انجام گرفت و آن نخستین قانون است که قبول طاعات و عبادات یا رد آن می باشد و جهاد حول محور آن می چرخد ، خدای تعالی فرمود:

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) ⁽¹⁰⁾ . بیادار وقتی که پروردگار فرشتگان را فرمود: من در زمین خلیفه خواهم گماشت، گفتند: آیا کسانی را خواهی گماشت که فساد کنند و خونها بریزند و ماکه خود تسبیح و تقدیس کننده شما هستیم. خداوند فرمود: من چیزی از اسرار خلقت می دانم که شما نمی دانید. و در نهایت، (فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) ⁽¹¹⁾ . پس به فرمان خدا تمام فرشتگان بدون استثناء سجده کردند * بجز شیطان که غرور و تکبر و رزیدواز زمره کافران گردید.

انتصر الملائكة في هذه المعركة وخسر إبليس لعنه الله وكان الجهاد فيها من الطراز الأول وهو جهاد النفس أو كما سماه رسول الله (الجهاد الأكبر)، ولا بد أن يبدأ المجاهد بالجهاد الأكبر ثم ينتقل إلى الأصغر بل الجهاد الأصغر أحد أهم أجزاء الجهاد الأكبر .

در این مبارزه ملائکه پیروز شدند و ابلیس که لعنت خدا بر او باد شکست خورد و مبارزه در این زمینه از نوع اول بود و آن مبارزه بانفس است یا هائطوریکه رسول خدا ﷺ آن را جهاد اکبر نامید ، و مجاهد ناچار است که ابتدا با جهاد اکبر شروع کند سپس به جهاد اصغر قدم بگذارد که یکی از مهمترین اجزاء جهاد اکبر است.

ولعل بعضهم توهم أن الجهاد الأصغر مقدم من حديث رسول الله عندما استقبل المجاهدين العائدين من أرض المعركة فرحب بهم على أنهم قوم قضوا الجهاد الأصغر وبقي عليهم الجهاد الأكبر أي جهاد النفس، ولكن الحقيقة التي كان يريد أن يبينها رسول الله في حديثه هي أن جهاد الأجساد (الجهاد الأصغر) ربما ينتضي، أما جهاد الأرواح (الجهاد الأكبر) فلا ينتضي ما دام الإنسان في هذه الحياة الدنيا، كما أن جهاد الأجساد ما هو إلا استجابة لجهاد الأرواح، حيث إن الأجساد تابعة للأرواح مستجيبة لإرادتها، فلم يكن أولئك العائدون إلا قوماً خاضوا في غمار الجهاد الأكبر ثم انتقلوا إلى الجهاد الأصغر ثم عادوا فذكرهم رسول الله أنهم ما داموا في هذه الحياة الدنيا فعليهم أن يجاهدوا أنفسهم لئلا يقعوا فيما وقع فيه إبليس لعنه الله فينكرون خليفة الله في أرضه، فتكون النتيجة هي الخسران المبين.

و ممکن است بعضی ها از حدیث رسول خدا ﷺ که به استقبال بازگشت مجاهدین از میدان مبارزه رفته بود متوهم شوند که جهاد اصغر مقدم تر است و برای آنها جهاد اکبر یا جهاد نفس باقی مانده است، لکن حقیقتی که رسول خدا ﷺ در حدیث خود می خواست بیان کند آن است که جهاد اجساد (جهاد د اصغر) تمام می شود اما جهاد نفس (جهاد اکبر) تا زمانی که انسان در قید حیات است تمام نمی شود، کما اینکه جهاد اجساد چیزی نیست جز لبیک گفتن به ندای جهاد نفس است، زیرا اجساد تابع نفوسند و تسلیم خواسته آنها، و آتھایی که از میدان مبارزه برگشته بودند گروهی نیستند جز اینکه در مسابقه جهاد اکبر شرکت کرده و سپس به جهاد اصغر قدم گذاشتند که رسول خدا ﷺ از آنها یاد فرمود و گفت مادامیکه در این دنیا هستند بر آنهاست که با نفس خود مبارزه کنند و الا به همان چیزی گرفتاری شوند که ابلیس ملعون گرفتار شد و ان خلیفه خدا در زمین را انکار کنند و نتیجه خسران آشکار خواهد بود.

﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَبْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾⁽¹²⁾. آیا مردم چنین پنداشتند که صرف اینکه گفتند: ایمان به خدا آوردیم رهاشان کنند و بر این دعوی هیچ امتحان نشان نکنند؟ هرگز چنین نیست * و ما امتھای که پیش از اینان بودند به امتحان در آوردیم تا خدا دروغگویان را از راستگویان کاملاً معلوم دارد.

وبالفعل فقد أنكر كثير منهم خليفة الله في أرضه (علي بن أبي طالب (ع) وفضلوا في معركة الجهاد الأكبر، فلم ينفعهم الجهاد الأصغر أو قل قتال الأجساد.

و در عمل تعداد زیادی از آنها خلیفه خدا در زمین (علی بن ابیطالب (ع)) را انکار کردند و در این جهاد اکبر شکست خوردند و جهاد اصغر یا به عبارتی کشتن اجساد هیچ سودی برای آنها نداشت.

فعلى الإنسان أن يحذر فتنه الله ويجاهد نفسه ويتابع خليفة الله في أرضه وإلا فالنار، فلا جهاد إلا تحت راية ولي الله وخليفته في أرضه، ومن يدعي أنه يجاهد ويطلب الشهادة تحت راية غير راية خليفة الله في أرضه فهو يتعجل قتلة الدنيا قبل قتلة الآخرة.

پس بر انسان است که از آزمایش الهی بر حذر باشد و با نفس خود مبارزه کند و از خلیفه خدا در زمین پیروی کند و الا باید منتظر آتش جهنم باشد و هیچ جهادی بجز زیر پرچم ولی خدا و خلیفه آن در زمین مورد قبول قرار نمیگیرد، و هر کس ادعا کند که زیر پرچمی غیر از پرچم خلیفه خدا در زمین مبارزه کند و شهادت طلب باشد او در کشته شدن در دنیا قبل از آخرت عجله کرده است.

عن أبان بن تغلب، قال: كان أبو عبد الله (ع) إذا ذكر هؤلاء الذين يقتلون في الثغور يقول: (ويلهم ما يصنعون بهذا؟! يتعجلون قتلة الدنيا وقتلة الآخرة، والله ما الشهيد إلا شيعتنا وإن ماتوا على فرشهم.⁽¹³⁾

از ابان بن تغلب گفت: هنگامیکه از کسانی که در مرزها کشته می شوند یاد می کرد می فرمود: وای بر آنها با آن چه میکنند؟ در کشته شدنش در دنیا و آخرت عجله کردند به خدا قسم هیچ شهیدی نیست جز شیعیان ما حتی اگر بر رختخواب خود بمیرند.

إذن، فلا بد للإنسان أن يخوض معركة الجهاد الأكبر أولاً ويعرف ولي الله وخليفته في أرضه ثم يخوض معركة الجهاد الأصغر تحت رايته وليكون جهاده مرضياً عند الله وطاعة له سبحانه وإلا فسيكون كالبهيمة بل أضل سبيلاً، فإما أن يكون قتاله لأجل الأرض فإن الملحد يقاتل لأجل أرضه كالحيوان لأجل وكره، أو أنه يقاتل لأجل عقيدة لا يفقهها مقلداً العلماء غير العاملين ثم بعد موته وبعد أن يجر إلى النار يتبين له أن العلماء غير العاملين قاده لمحاربة موسى (ع) أو عيسى (ع) أو محمد أو الإمام المهدي (ع).

بنابراین برای انسان لازم و ضروری است که ابتدا جهاد اکبر (مبارزه با نفس) را سپری کند و ولی خدا و خلیفه او در زمین را بشناسد سپس زیر پرچم آن به جهاد اصغر پردازد تا جهادش مورد رضای خدا قرار گیرد و بیانگر اطاعت از او باشد در غیر اینصورت مانند حیوان و یا پست تر از آن خواهد بود، و اگر مبارزه اش برای سر زمین باشد ملحد هم بخاطر زمینش مانند حیوان برای باز پس گرفتن آشیانه اش مبارزه می کند و یا اینکه او بخاطر عقیده ای مبارزه می کند که پیروان علمای بی عمل در آن تفقه ندارند و پس از مرگش و بعد از اینکه به آتش کشیده شود برای وی آشکار خواهد شد که علمای بی عمل او را به مبارزه با موسی ع یا عیسی ع یا محمد یا امام مهدی ع رهبری کردند.

وأمر المؤمنين (ع) قال: (الجهاد باب من أبواب الجنة فتحه الله لخاصة أوليائه) ، أي إنّ الأولياء هم المجاهدون الحقيقيون، لا أنّ كل من يقاتل فهو مجاهد وهو ولي من أولياء الله كما يفهم بعضهم، فالأولياء هم الذين جاهدوا أنفسهم وخاضوا في غمار الجهاد الأكبر وتابَعوا ولي الله وخليفته في أرضه فكانوا بذلك أولياء الله حقاً ومستحقين لأن يكون الجهاد باباً فتحه الله لهم.

وامیر مؤمنان ع فرمود: (الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة أوليائه).
هشت درى از درهای هشت است که خدایک برای اولیاء خاص وی باز کرده است. یعنی اینکه فقط اولیاء مجاهدان حقیقی هستند، نه هرکسی که مبارزه می کند مجاهد است وهمانطوری که برخی تصور می کنند از اولیای خداست، بلکه اولیاء خدا کسانی هستند که با نفس خود مبارزه کردند ودر میدان جهاد اکبر رفتند واز ولی خدا وخلیفه آن در زمین پیروی کردند که حقیقتاً ولی خدا شدند ومستحق آن هستند تا اینکه جهاد برای آنها درى باشد که خداوند برای آنها باز کرده است.

* * *

الجهاد الأصغر

الجهاد في الأديان الإلهية:

الجهاد أو القتال لإعلاء كلمة الله ونشر التوحيد والدين الذي يرضاه الله سبحانه وتعالى قضية قررها الله سبحانه، وحث عليها المؤمنين وأوجبها عليهم وواعد من جاهد في سبيله الجنة وتوعد من أعرض عن الجهاد بالنار.

جهاد یا مبارزه تنها برای اعلاى كلمه الله ونشر توحيد ودينى كه خداوند سبحان وتعالى خواسته است ومسئله اى ايست كه خداوند سبحان آن را مقرر داشته ومؤمنين رابر آن وا داشت وآن را بر آتها واجب ساخت ووعدہ داد كه هر كس در راه خدا جهاد كند مھشت نصيب آن مى گردد وھر كس از جهاد رو گردانى كند آتش جھنم جاىگاه او خواهد بود.

والأنبياء والمرسلون هم حملة كلمة الله سبحانه وهم حملة راية الجهاد والقتال في سبيل الله سبحانه، وهذا تاريخ الأنبياء والمرسلين بين يديك تصفحه في التوراة والإنجيل والقرآن لتجد موسى ^[1] يحمل سيفه ويتأهب لدخول الأرض المقدسة، ويوشع بن نون ^[2] يحمل سيفه ويدخل الأرض المقدسة، وداوود ^[3] يقضي أيامه في القتال لإعلاء كلمة الله ونشر التوحيد:

حاملين كلمه الله انبياء ومرسلين ^[4] وهمچنين انھا حاملين پرچم جهاد ومبارزه در راه خداوند مى باشند، وتاريخ انبياء ومرسلين در بين داستان شهاست مى توانيد در تورات وانجيل وقرآن آن را ورق بزنى ودر مى يابى كه موسى ع شمشير راحل مى كند برای ورود به سرزمين مقدس ويوشع بن نون ع شمشيرش را حمل مى كند و وارد سر زمين مقدس مى شود وداوود ع روزهاى خود را صرف جهادبرای اعلاى كلمه الله ونشر توحيد قرار ميدهد.

﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمُ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾. وقال تعالى: ﴿أَضْرِبْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ . وسليمان ^[2] يخلفه ليبنى هيكل العبادة بيد ويقاقل في سبيل إعلاء كلمة الله باليد الأخرى، قال تعالى: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْعِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ﴾.

﴿فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانُ قَالَ أَتُمِدُّونَ بِمَالِي فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرَ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ مَهْدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ﴾ *ازجغ إليهم فلأتأينهم بجنود لا قبل لهم بها ولتخرجنهم منها أدلة وهم صاعغرون﴾.

(فهزموهم بإذن الله وقتل داود جالوت وآتاه الله الملك والحكمة وعلمه مما يشاء ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الأرض ولكن الله ذو فضل على العالمين)⁽¹⁴⁾.

پس به یاری خدا شکست دادند و داود ع، امیر آنها جالوت را کشت و خدایش پادشاهی و فرزاندگی عطا فرمود و از آنچه می خواست بدو پیاموخت و اگر خدا برخی مردم را در مقابل بعضی دیگر بر نمی انگیخت فساد روی زمین را فرا می گرفت و لیکن خدا فضل و کرمش بر همه اهل عالم است.

وقال تعالى: (اضرب على ما يقولون واذكروا عبدنا داود ذا الأيد إنه أواب)⁽¹⁵⁾. تو بر سخنان آنها صبر کن واز بنده ما داود یاد کن (که در اجرای امر ما) بسیار نیرومند بود و دائم بدرگاه ما توبه و انابه میکرد.

وحضرت سلیمان خلیفه آن می شود تا با یک دست هیكل عبادت را بنا کند وبا دست دیگر برای اعلاى كلمه الله در راه خداوند جهاد می کند.

قال تعالى: (وورث سليمان داود وقال يا أيها الناس علمنا منطق الطير وأوتينا من كل شيء إن هذا لهو الفضل المبين)⁽¹⁶⁾. سلیمان از (پدر خود) داود میراث گرفت و (بر سبیل سپاسگزاری) گفت ای مردم ما را منطق مرغان آموختند و ما از هر چیزی (که به پیمان میدهند) داده اند بیگمان این (فرمانروایی و پیامبری) آن افزونی هویداست (که بر هیچکس پوشیده نیست).

والتوراة حافلة بمعارك داود وسليمان (ع).

ثم إن عيسى (ع) يقول لأتباعه: (من أراد أن يتبعني فليحمل خشبته على ظهره)، أي إنه يدعو للثورة على الظلم والفساد ويأمر أتباعه بالجهاد والقتال في سبيل الله، فالخشبة في ذلك الزمان نظير الكفن عندنا اليوم، أي كأنه يقول لأتباعه من أراد أن يتبعني فليحمل كفنه معه.

وتورات مملو از مبارزات داود و سلیمان علیهما السلام است.

سپس اینکه عیسی (ع) به پیروانش می فرماید هر کس که بخواهد دنبال من بیاید صلیب بر دوش خود حمل کند، یا به عبارتی دیگر ایشان علیه ظلم و فساد دعوت می کند و به پیروان خود برای جهاد و مبارزه در راه خدا دستور می دهد و صلیب آن زمان امروزه برای ما مانند کفن است، مانند اینکه به پیروانش می فرماید هر کس بخواهد دنبال من بیاید کفن خود را همراه خود حمل کند.

14- البقرة: 251.

15- ض: 17.

16- نمل: 16.

أما الرسول محمد فقد قضى جل أيامه في المدينة المنورة بعد الهجرة في الجهاد والقتال في سبيل الله ، وقضى أيامه في مكة يجاهد ويقاتل بالكلمة والحجة هو ومن آمن معه حتى عُذِّبوا وأُذِّوا وقتل منهم من قتل فذهب إلى ربِّه شاهداً وشهيداً.

اما رسول خدا ﷺ بیشتر روزهای خود را در مدینه منوره بعد از هجرت به جهاد و مبارزه در راه خدا سپری کرد و روزهای خود و آن کسانی که ایمان آورده اند را در مکه با کلمه و حجت به جهاد و مبارزه گذراند و تا اینکه مورد اذیت و آزار قرار گرفتند و چقدر کشته دادند و به سوی خدای خود گواهی دهند و شهید رفتند.

ولا شك أن سيرة الأنبياء والمرسلين حجة ما بعدها حجة، وأمر الله سبحانه وتعالى بالجهاد والقتال في سبيله لإعلاء كلمته سبحانه وتعالى والذي جاء به الأنبياء والمرسلون حجة ما بعدها حجة، فلم يبق للمتخلف عن أمر الله سبحانه وتعالى عذر ولا عاذر، ولم يبق لمن ينكر أمر الله سبحانه وتعالى إلا أن يقال عنه أنه كافر، فبأي حديث بعد الله وآياته وسيرة أنبيائه ورسوله تؤمنون.

و هیچ شکی نیست که سیره انبیاء و مرسلین و حجتی بود که بعد از آن حجتی نیست و خداوند سبحان و تعالی به جهاد و مبارزه در راه خود برای اعلائی کلمه خود دستور داد و آنچه که انبیاء و مرسلین ﷺ آوردند دیگر هیچ حجتی باقی نمی ماند، و برای متخلف از امر خدای سبحان و تعالی هیچ عذر و معذوری باقی نمی ماند و برای کسی که امر خداوند را انکار کند چیزی باقی نمی ماند الا به او کافر گویند پس به کدامین حدیث بعد از خدا و نشانه های او و راه و روش انبیاء و مرسلین ایمان می آورید!!؟

والتصوص على الجهاد والقتال في سبيل الله في التوراة الموجودة حالياً التي يعترف بها اليهود والنصارى كثيرة جداً لا يسعها هذا البيان المختصر، ولكن لا بأس بإيراد نص منها لترتب فائدة على إيراده، ولعل الأفضل أن نعرِّج على أول من توسع في الجهاد والقتال في سبيل الله وإعلاء كلمة الله سبحانه وتعالى بعد نبي الله موسى بن عمران (ع) الذي جاء بالتوراة وهو يوشع بن نون (ع) وصي موسى (ع).

و متون دال بر جهاد و مبارزه در راه خدا در حال حاضر در تورات موجود است که یهودیان و مسیحیان به آن اعتراف می کنند آنقدر زیاد هستند که در این نوشته مختصر نمی گنجند. اما خالی از لطف نخواهد بود اگر یک قسمت از آن برای استفاده کردن بیان کنیم و بهتر اینکه به اولین کسی که در راه خدا بعد از حضرت موسی برای اعلائی کلمه الله سبحان و تعالی جهاد و مبارزه کرد اشاره کنیم که در تورات از وی به یوشع بن نون تعبیر شده است که وصی موسی ع است گریزی بزنیم.

جاء في التوراة (العهد القديم / سفر يشوع: ص 354 - 357): الإصحاح العاشر:

(34) ثم اجتاز يشوع وكل إسرائيل معه من لخيث إلى عجلون فنزلوا عليها وحاربوها (35) وأخذوها في ذلك اليوم وضربوها بجد السيف وحرّم كل نفس بها في ذلك اليوم حسب كل ما فعل بلخيث (36) ثم صعد يشوع وجميع إسرائيل معه من عجلون إلى حبرون وحاربوها (37) وأخذوها وضربوها بجد السيف مع ملكها وكل مدنها وكل نفس بها. لم يبق شاردة حسب كل ما فعل بعجلون فخرمها وكل نفس بها (38) ثم رجع يشوع وكل إسرائيل معه إلى دبير وحاربها (39) وأخذها مع ملكها وكل مدنها وضربوها بجد السيف وحرّموا كل نفس بها. لم يبق شاردة، كما فعل بحبرون كذلك فعل بدبير وملكها وكما فعل بلبنة وملكها (40) فضرب يشوع كل أرض الجبل والجنوب والسهل والسفوح وكل ملوكها. لم يبق شاردة بل حرم كل نسمة كما أمر الرب إله إسرائيل (41) فضربهم يشوع من قادش برنيع إلى غزة وجميع أرض جوشن إلى جبعون (42) وأخذ يشوع جميع أولئك الملوك وأرضهم دفعة واحدة لأن الرب إله إسرائيل حارب عن إسرائيل (43) ثم رجع يشوع وجميع إسرائيل معه إلى المحلة إلى الجلجال).

اصحاح دهم (....34- سفس يشوع با همرهى همه اسرئيل از لخيث تا عجلون وارد شدند وبا آن جنگيدند 35- و در آن روز با ضرب شمشير وارد شدند وأن را تصاحب کردند ودر آن هر نفسى را از بين بردند برحسب هر چه كه با لخيث كرده بودند 36- سفس يشوع با همرهى همه اسرئيل ازعجلون تا حبرون پيشروى کردند وبا آن جنگيدند 37- وهمه شهرها وملك انها وهمه افراد آن را با ضرب شمشيرتصاحب کردند 38- سفس يشوع با همرهى همه اسرئيل به دبير برگشت وبا آن جنگيد 39- وهمه ملك وشهرها را با ضرب شمشيرتسخير كرد وتمام نفوس را از بين برد، وهيچ گريزنده اى باقى نگذاشت. همانطورى كه با حبرون كرد با دبير وملك آن كرد وهمانطوريكه با لبنه و ملك آن كرد. 40- يشوع همه زمينها وكوه ها وجنوب ودشت وبيابانها با دارايى آنها زير سلطه خود گذاشت وهمانطوريكه پروردگار اسرئيل دستور داده هيچ گريزنده اى باقى نگذاشت وهمه را از بين برد. 41- يشوع به آنها ضربه وارد كرد از قادش برنيع تا غزة وهمه زمين جوشن تا جبعون. 42- ويشوع همه ملوك وسرزمينهايشان يك دفعه تصاحب كرد چون رب پروردگار اسرئيل بجای اسرئيل جنگيد 43- سفس يشوع وبا همرهى همه اسرئيل به محله وبه جلجال برگشت).

الأصحاح الحادي عشر: (1) فلما سمع يابين ملك حاصور أرسل إلى يوباب ملك مادون وإلى ملك شمرون وإلى ملك أكتشاف (2) وإلى الملوك الذين إلى الشمال في الجبل وفي العربة جنوبي كتروت وفي السهل وفي مرتفعات دور غرباً (3) الكنعانيين في الشرق والغرب والأموريين والحثيين والفرزيين واليبوسيين في الجبل والحويين تحت حرمون في أرض المصفاة (4) فخرجوا هم وكل جيوشهم معهم شعبا غفيرا كالرمل الذي على شاطئ البحر في الكثرة بخيل ومركبات كثيرة جداً (5) فاجتمع جميع هؤلاء الملوك بميعاد وجاءوا ونزلوا معا على مياه ميروم لكي يحاربوا إسرائيل (6) فقال الرب ليشوع لا تخفهم لأنني غدا في مثل هذا الوقت أذفعهم جميعا قتلى أمام إسرائيل فتعرب خيلهم وتحرق مركباتهم بالنار (7) فجاء يشوع وجميع رجال الحرب معه عليهم عند مياه ميروم بغتة وسقطوا عليهم (8) فدفعهم الرب بيد إسرائيل

فضربوهم وطردهوهم إلى صيدون العظيمة وإلى مسرفوت مايم وإلى بقعة مصفاة شرقا . فضربوهم حتى لم يبق لهم شارد (9) ففعل يشوع بهم كما قال له الرب . عرقب خيلهم وأحرق مركباتهم بالنار (10) ثم رجع يشوع في ذلك الوقت وأخذ حاصور وضرب ملكها بالسيف . لأن حاصور كانت قبلا رأس جميع تلك الممالك (11) وضربوا كل نفس بها بحد السيف ، حرموهم ولم تبق نسمة ، وأحرق حاصور بالنار (12) فأخذ يشوع كل مدن أولئك الملوك وجميع ملوكها وضربهم بحد السيف . حرهم كما أمر موسى عبد الرب (13) غير أن المدن القائمة على تلالها لم يحرقها إسرائيل ما عدا حاصور وحدها أحرقها يشوع (14) وكل غنيمة تلك المدن والبهائم نهبها بنو إسرائيل لأنفسهم . وأمّا الرجال فضربوهم جميعاً بحد السيف حتى أبادوهم. لم يبقوا نسمة (15) كما أمر الرب موسى عبده هكذا أمر موسى يشوع وهكذا فعل يشوع. لم يهمل شيئاً من كل ما أمر به الرب موسى (16) فأخذ يشوع كل تلك الأرض الجبل وكل الجنوب وكل أرض جوشن والسهل والعربة وجبل إسرائيل وسهله (17) من الجبل الأقرع الصاعد إلى سعيير إلى بعل جاد في بقعة لبنان تحت جبل حرمون ، وأخذ جميع ملوكها وضربهم وقتلهم (18) فعمل يشوع حرباً مع أولئك الملوك أياماً كثيرة (19) لم تكن مدينة صالحت بني إسرائيل إلا الحويين سكان جبعون بل أخذوا الجميع بالحرب (20) لأنه كان من قبل الرب أن يشدد قلوبهم حتى يلاقوا إسرائيل للمحاربة فيحرموا فلا تكون رافة بل يبادون كما أمر الرب موسى (21) وجاء يشوع في ذلك الوقت وقرض العناقين من الجبل من حبرون ومن دبير ومن عناب ومن جميع جبل مهوذا ومن كل جبل إسرائيل. حرهم يشوع مع مدنهم (22) فلم يبق عناقين في أرض بني إسرائيل لكن بقوا في غزة وجت وأشدود (23) فأخذ يشوع كل الأرض حسب كل ما كلم به الرب موسى وأعطاهها يشوع ملكا لإسرائيل حسب فرقهم وأسباطهم ، واستراحت الأرض من الحرب)

صاح يازدهم: (هنگامیکه یابین از ملک حاصور با خبرشد به دنبال پادشاه مادون وپادشاه شمرون وپادشاه آکشاف فرستاد 2- ودنبال تمام پادشاهانی که بطرف شمال در کوه ودر عربه جنوبی کنروت ودر دشت ودر مرتفعات اطراف غربا 3- کنعانیان در شرق وغرب وأموریین وحثیین و فرزیین ویوسیین در کوه حویین زیر حرموندر سرزمین مصفاة فرستاد 4- وخود وتمام لشکریان همراهش مانند شن کنار دریا از فراوانی در اسب ها وسواره های بسیار خارج شدند 5- تمام آن پادشاهان در وعده مقرر جمع شدند وآمدند وبا هم در آب میروم برای جنگ با اسرائیل پیاده شدند 6- پس خدا به يشوع گفت از آنها مترس چون من فردا در این موقع در جلوی اسرائیل همه را کشتن قرار می دهم و اسب هایشان ناتوان وسواره های آنها در آتش می سوزند. 7- پس يشوع وتمام مردان جنگی همراهش بطور ناگهانی در کنار آب میروم آمدند وبر آنها یورش بردند. 8- خداوند به دست اسرائیل به آنها ضربه وارد کرده و آنها را عقب راندند به صیدون بزرگ ومسرفوت مايم وبقعه مصفا شرقی. همچنان ضربه ای به آنها وارد کردند که هیچ فراری برای آنها باقی نگذاشتند 9- پس يشوع بر طبق قول پروردگارا آنها کرد اسبان آنها ناقص وسواره های آنها را آتش زد. 10- سپس يشوع در آن هنگام برگشت پادشاه حاصور را گردن زد چون حاصور قبلاً سرکرده تمام ممالک بود. 11- وهمه را از دم شمشیر گذراند وهیچ چیزی باقی نگذاشت وحاصور را با آتش سوزاند 12- ویشوع تمام شهرهای آن پادشاهان را گرفت وتمام پادشاهانشان را از دم شمشیر گذراند 13- به غیراز

آن شهرهایی که برتلالشان باقی مانده اسرائیل آنها را نسوزاند و یسوع حاصور و حدود آن را سوزاند. 14- و تمام غنایم آن شهرها و حیوانات بنی اسرائیل برای خودشان غارت کردند. و اما همه مردان را از شمشیر گذراند و هیچ چیز برای آنها باقی نگذاشتند 15- همانطوریکه خداوند به موسی ع دستور داد موسی نیز به یسوع دستور داد و یسوع همان کار را کرد. و از دستوری که خدای موسی داده هیچ چیزی را اهمال نکرد. 16- و یسوع تمام سرزمین کوهستانی و تمام جنوب و تمام زمین جوشن و دشت و عربه و کوهستان اسرائیل و دشتهای آن را تصاحب کرد. 17- از کوهستان أقرع بالا تا سعیر تا بعل جاد در سرزمین لبنان زیر کوه حرمون. و تمام پادشاهانشان را گرفت و به قتل رساند. 18- و یسوع روزهای زیادی با آن پادشاهان جنگ کرد. 19- و هیچ شهری با بنی اسرائیل صلح نکرد و با همه جنگید بجز حیین و ساکنان جبعون. 20- چون از طرف خداوند بود که قلب هایشان محکم شود تا اسرائیل با جنگ روبرو شود و هیچ رأفتی نداشته باشند بلکه همانطوری که خداوند موسی به آنها دستور داده عمل کنند. 21- و یسوع در آن زمان آمد و عناقین را از کوهستان واز حبرون واز دبیر واز عناب واز تمام کوه محوذا واز تمام کوهستان اسرائیل منقرض کرد واز بین برد. 22- و هیچ عناقیونی در سرزمین اسرائیل باقی نمانده و اما درغزه و جت و أشدود باقی ماندند. 23- و یسوع تمام سرزمینهایی که هر چه خداوند به موسی گفته بود گرفت و یسوع آنها را بر حسب فرقه و قبيله به مملوکیت اسرائیل در آورد. و زمین از جنگ آرام شد.

هذه صورة لجانب من الأيام التي قضاها يوشع بن نون في الجهاد والقتال لإعلاء كلمة الله ونشر دين الله والتوحيد على هذه الارض. ويحسن الإلتفات إلى عدّة جوانب فيما يخص جهاد يوشع ومن معه لترتب فائدة على معرفتها هي :

و این قسمتی از روزهایی که یوشع بن نون ع در جهاد و مبارزه برای اعلائی کلمه الله و نشر دین الهی و توحید بر روی این زمین گذراند. و در اینجا به جوانب معدودی که به جهاد یوشع و همراهانش مربوط است التفات نظر می نمایم تا فائده شناخت آن حاصل شود و آن عبارتند از:

1- إنّ الذين كانوا مع يوشع بن نون (ع) هم ذراري بني إسرائيل الذين عبروا مع موسى البحر، فأولئك ماتوا في التيه الذي عاقبهم الله به لتمردهم على أمر الله بالجهاد والقتال في سبيله حيث ﴿قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾. والتيه كان عقوبة إصلاحية، كانت نتيجةها هؤلاء الأبناء الصالحين الذين جاهدوا مع يوشع (ع) وصي موسى (ع) ودخلوا الأرض المقدسة.

1- آن کسانی که با یوشع بن نون بودند آنها از نوادگان بنی اسرائیل که همراه موسی (ع) از دریا گذشتند، که در بیابان سرگردان شدند و از بین رفتند انهم خداوند آنها را به علت مخالفت به امر جهاد و مبارزه در راه خدای عز وجل بود که: (آنها گفتند که ای موسی ما هیچ گاه وارد آن نمی شویم مادامی که جباران در آنجا باشند پس ای موسی تو و پروردگارت بروید و بجنگید که ما همین جا نشستیم ایم) ⁽¹⁷⁾. و نتیجه سرگردانی تربیت آن فرزندان صالحی شد که با یوشع ع وصی حضرت موسی ع جهاد کردند و وارد سرزمین مقدس شدند.

2- إِنَّ عِدَّةَ الَّذِينَ عَبَرُوا مَعَ مُوسَى (ع) مِنْ مِصْرَ أَكْبَرَ بِكَثِيرٍ مِنَ الَّذِينَ قَاتَلُوا مَعَ يُوْشَعَ (ع)، فَالكَثْرَةُ لَمْ تَنْفَعْ لِمَا كَانَتْ قُلُوبُ الْقَوْمِ مَلِيئَةً بِحُبِّ الدُّنْيَا، وَالْقَلَّةُ لَمْ تَضُرَّ لِمَا كَانَتْ قُلُوبُ الْقَوْمِ مَلِيئَةً بِحُبِّ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى.

2- و تعداد افرادی که با موسی ع از مصر گذشتند خیلی بیشتر از آن کسانی که همراه یوشع ع مبارزه کردند، پس آهایی که قلب هایشان از حب دنیا پر باشد کثرت آنها سودی نمی بخشد و قلوب قومی که از حب خدای سبحان و تعالی مملو باشد کمی عدد به آنها ضرری نمی رساند.

3- الَّذِينَ كَانُوا مَعَ يُوْشَعَ (ع) أَقَلَّ بِكَثِيرٍ مِنَ الْجِيُوشِ الْجَرَارَةِ الَّتِي وَاجْهَوْهَا، بَلْ وَبِالْحِسَابِ الْمَادِي عِدَّتْهُمْ غَيْرَ كَافٍ لِفَتْحِ كُلِّ تِلْكَ الْبِلَادِ الَّتِي فَتَحُوهَا، وَلَكِنَّ اللَّهَ نَصَرَهُمُ بِالرَّعْبِ : ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾.

3- آن کسانی که همراه یوشع ع بودند خیلی کمتر از آن لشکرهای تا به دندان مسلحی که با آنها روبرو شدند بلکه اگر بجواییم حساب مادی و عددی بکنیم تعداد آنها برای فتح آن همه شهرهایی که فتح کردند کافی نبود ،اما خداوند آنها را با رعب و ترس یاری کرد (كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ) ⁽¹⁸⁾ چه بسا گروهی اندک که بفرمان و یاری خدا بر گروهی فراوان پیروز شده اند و خداوند پشتیبان شکستیان است .

4- قَلَّةُ الْعِدَّةِ وَالْعَدَّةُ وَضَعْفُ الْإِمْكَانَاتِ الْمَادِيَةِ كُلُّهَا كَانَتْ تَرَاغِقُ يُوْشَعَ بْنِ نُونٍ (ع)، وَلَكِنَّهُ وَالْمُؤْمِنِينَ لَمَّا تَسَلَّحُوا بِالْإِيمَانِ وَالصَّبْرِ وَقُوَّةِ التَّحْمَلِ لِلْمَصَاعِبِ وَالتَّوَكُّلِ عَلَى اللَّهِ، وَلَمَّا نَصَرَهُمُ اللَّهُ بِأَنْ قَذَفَ الرَّعْبُ فِي قُلُوبِ عَدُوِّهِمْ تَمَكَّنُوا مِنْ خَوْضِ كُلِّ تِلْكَ الْمَعَارِكِ عَلَى كَثْرَتِهَا وَانْتَصَرُوا بِقُوَّةِ اللَّهِ، وَنَشَرُوا كَلِمَةَ اللَّهِ وَالتَّوْحِيدِ فِي الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ، فَالْإِيمَانُ وَالْعَقِيدَةُ هُوَ أَقْوَى سِلَاحٍ وَبِهِ يَعْقِدُ نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ .

4- کمی عدد و تعداد و ضعف امکانات مادی همه آنها ملازم یوشع ع بود اما وقتی که او و مؤمنین با سلاح ایمان و صبر و نیروی تحمل دشواریها و توکل بر خدا مسلح شدند و خداوند با ایجاد رعب و ترس در دل دشمنانشان، توانستند در تمام آن مبارزه های بسیار سخت حضور بهم رسانند و با نیروی خدا پیروز شوند و کلمه الله و توحید در سرزمین مقدس را منتشر کنند. بنابر این ایمان و عقیده نیرومند ترین سلاح هستند که با آن پیروزی مؤمنین منعقد میشود.

5- إِنَّ يُوْشَعَ (ع) كَانَ خَلِيفَةَ اللَّهِ فِي زَمَانِهِ وَكَانَتْ طَاعَتُهُ طَاعَةَ اللَّهِ وَمَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَةَ اللَّهِ، فَالَّذِينَ أَطَاعُوهُ أَطَاعُوا اللَّهَ وَالَّذِينَ قَاتَلُوا مَعَهُ قَاتَلُوا مَعَ اللَّهِ، فَكَانُوا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ شَعْبَ اللَّهِ وَحَمَلَةَ كَلِمَةِ اللَّهِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَتَنْزَلَتْ عَلَيْهِمُ الرَّحْمَةُ وَالسَّكِينَةُ وَالنَّصْرُ وَالْبَرَكَةُ.

5- اینکه یوشع ع در زمان خود خلیفه الله بود وطاعت او طاعه خدا ومعصیت او معصیت خدا است پس آن کسانی که از او اطاعت کردند از خداوند اطاعت کردند وآن کسانی که همراه وی مبارزه کردند در واقع همراه خداوند مبارزه کردند وآنما در آن زمان ملت خداوند وحاملان کلمه الله برای اهل زمین بودند که رحمت و آرامش و پیروزی وبرکت بر آنها نازل شد.

والنتيجة فإنّ أنبياء الله ورسله جاهدوا وقاتلوا في سبيل إعلاء كلمة الله وأطاعوا أمر الله الذي شرع الجهاد وأوجبه، ولم تثنهم قلّة الناصر لهم وضعف الإمكانيات ولم تردعهم كثرة عدوهم وضخامة عدّته عن الجهاد، كما أنّهم دعوا إلى الله بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلوا الذين كفروا بالتي هي أحسن، فلما لم تنفع مع الكفار حجة اللسان قارع أنبياء الله أعداء الله بالسنن ونصرهم الله وأيدهم بملائكته .

در نتیجه انبیاء ومرسلین خداوند در راه اعلائی کلمه الله جهاد ومبارزه کردند وامر خداوندی که جهاد را مشروع و واجب ساخت را اطاعت نمودند وکمی یاری دهندگان وضعف امکانات آنها را ناتوان نمی کند وزیادی دشمنانشان وعده بسیار آنها باعث ترک جهاد آنان نمی شود همانا که آنها با حکمت وموعظه حسنه بسوی خداوند دعوت کردند وبا کسانی که کفر ورزیدند با نیکی مجادله نمودند ودر آن هنگام که حجت زبان با کافران سودی نمی بخشد ، پیامبران خدا با شمشیر با دشمنان خدا روبرو شدند وخداوند آنها را یاری وبوسیله ملائکه خود تأیید نمود.

* * *

الجهاد لماذا ؟

للإجابة على هذا السؤال يجب بيان أنّ الجهاد والقتال في سبيل الله على نوعين:

الأول: هجومي، والثاني: دفاعي. وسيتبين الجواب من خلال البحث فيهما، وسأعرض لكل منهما وأبين أسباب كل منهما:

برای جواب دادن به این سؤال لازم است بیان کنیم که جهاد و مبارزه بر دو نوع است، اول هجومی و دوم دفاعی و جواب در خلال بحث در مورد هر یک از آنها، داده شده و هر کدام را توضیح و اسبابش را مشخص مینمایم.

أولاً: الجهاد الهجومي

وهذا الجهاد هو فرض واجب على الأمة المؤمنة التي تحمل راية خليفة الله في أرضه في زمانهم، ويتمثل بمهاجمة وقتال كل الأمم والأقوام التي لا تعترف بدين الحق وخليفة الله في أرضه في ذلك الزمان حتى يدعنوا لكلمة لا إله إلا الله ودين الحق المرضي عند الله، ويسلموا زمام أمورهم لخليفة الله في أرضه في زمانهم، وقد قام به كثير من أنبياء الله ورسله وذكرته الكتب السماوية وكتب التاريخ بشكل لا لبس فيه، فقد قاتل قتالاً هجوماً لنشر التوحيد وإعلاء كلمة لا إله إلا الله يوشع بن نون [1] وداوود [2] وسليمان [3] ومحمد وعلي [4] وهم أنبياء الله ورسله وعملهم حجة دامغة، وقاتلوا بأمر الله سبحانه وتعالى فلا سبيل لإنكار هذا العمل ووصفه بأنه جمل أو تخلف أو عصبية أو طائفية أو مذهبية وتحت مسميات الثقافة والحضارة والحرية، على أي سآتي على مناقشة هذه الحضارة والثقافة والحرية إن شاء الله.

واین جهاد فريضة واجب بر امت مؤمنه ای که حامل پرچم خلیفه خدا در زمین و در زمان خود می باشند و این به معنای هجوم و مبارزه با همه امت ها واقوامی که به دین حق و خلیفه خدا در زمین در زمان خود اعتراف نمی کنند تا اینکه مطیع کلمه لا اله الا الله و دین حتی که مورد رضایت خداوند است بشوند، و زمام امور خود را به خلیفه خدا در زمین تسلیم کنند، که عدّه زیادی از پیامبران خدا و رسولان او به این امر قیام کردند که کتائهای آسمانی و تاریخی بطور اجمالی آنها را بیان کردند، و یوشع بن نون ع و حضرت داوود ع و حضرت سلیمان ع و حضرت محمد و امام علی ع که آنها پیامبران و رسولان خدا هستند برای نشر توحید و اعلائی کلمه لا اله الا الله مبارزه کردند مبارزه هجومی، که عمل آنها حجت کامل و گویا است. و به امر خداوند جهاد کردند و هیچ راهی برای انکار این عمل و وصف آن به جمل یا تخلف یا حزبی یا قومی گرایی یا مذهبی و یا تحت عنوان فرهنگ و آزادی و تمدن باشد وجود ندارد، در اقی تمدن، فرهنگ و آزادی را مورد بحث قرار خواهیم داد انشاء الله.

ولهذا الجهاد شروط وقيود ربما لم تكن ثابتة تفصيلاً في كل الأديان وفي كل الأزمان، وربما تبدلت في نفس الدين الواحد بين فترة وأخرى بحسب الأوامر التي يأتي بها الأنبياء والرسل من الله سبحانه وتعالى، ولكنها إجمالاً ثابتة.

و برای این جهاد شروط و قیودی وجود دارد که ممکن است بطور کامل در همه ادیان و همه دوران ثابت نباشد و ممکن است در یک دین در زمانهای مختلفی بر حسب دستوراتی که انبیاء و مرسلین از جانب خداوند سبحان و تعالی می آورند تغییر و تبدیل شوند ، اما بطور اجمالی ثابت هستند.

ولعل أهم الشروط التي يعدها الناس ذات أهمية كبرى، وربما يتخذها بعضهم عذراً لتخلفه عن الجهاد والقتال في سبيل الله هي العدة والعدد، وربما يتخذ بعضهم الفرقة أو قلة الوعي في المجتمع الإيماني عذراً للتخلف عن الجهاد، وكلا هذين الأمرين داخلان في العدة والعدد، وسأعرض لهذه الأمور الثلاثة:

ممکن است مهم ترین علتی که مردم آن را با اهمیت تصور میکنند، و ممکن است بعضی ها آن را بعنوان عذری به جهت سرپیچی از جهاد و مبارزه در راه خدا قرار می دهند، آن آمادگی و عدد است. و شاید بعضی ها جدایی یا عدم آگاهی در جامعه ایمانی، برای آنها عذری باشد جهت سرپیچی از جهاد و همه این امور در آمادگی و تعداد وارد است، و این سه مورد را توضیح خواهیم داد می دهم.

• العدة والعدد :

لا شك أنّ هذا شرط لكل مواجهة قتالية فإذا لم تكن هناك عدة و عدد كافٍ للمواجهة العسكرية فستكون هذه المواجهة صعبة وربما غير ممكنة، ولكن يبقى أنّ شروط المواجهة الهجومية بحسب المعادلة العسكرية الحديثة تتطلب أن يكون عدد المهاجمين ضعف عدد المدافعين، وطبعاً كلما رجحت عدة المهاجمين القتالية أمكن تقليل هذه النسبة لصالح المهاجمين، هذا بحسب القياسات المادية البحتة.

عده و عدد: بدون شک این شرط برای همه نوع مبارزه امری الزامی است که اگر در آنجا عده و عدد کافی برای مقابله لشکری نباشد مواجهه و مقابله سخت و دشوار خواهد بود و شاید هم غیر ممکن باشد اما شرایط مقابله هجومی بنا به معادله نظامی، این است که باید عدد مهاجمین و دو برابر تعداد مدافعیین باشد، و واضح است که هرچه آمادگی مهاجمین مبارز بهتر باشد امکان تقلیل این نسبت به نفع مهاجمین خواهد بود، و این برای مقایسات مادی صرف صدق می کند.

أما بالنسبة للمؤمنين فالأمر يأخذ منحى آخر والمعادلة العسكرية لدى المؤمنين يدخل فيها الغيب لأنهم يؤمنون بالغيب **إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُدِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ * بَلَىٰ إِنَّ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُدِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿٤٠﴾**

اما این امر برای مؤمنین منحنی دیگری پیدا می کند و معادله نظامی برای مؤمنین مسئله غیبیات در آن دخیل می باشد، چون آنها به غیب ایمان دارند. (آنگاه که به مؤمنان می گفتی آیا کفایتان نمی کند که پروردگارتان شما را به سه هزار فرشته ای که از آسمان فرستاده خواهند شد کمک کند * آری اگر شکیبایی کنید و از گناهان

و نافرمانی رسولتان) پرهیزید و مشرکان در همین ساعت بسوی شما آیند (و بر شما بتازند) پروردگارتان شما را به پنج هزار فرشته نشانه گذار کمک میکنند).⁽¹⁹⁾

ولدى المؤمنين سلاح عظيم لا يملكه الجانب الآخر هو الدعاء، والاستغاثة بالله القوي العزيز: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِئَةِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ﴾ (،) ، والله الذي يستغيث به ويؤمن به المؤمنون خالق القلوب ويده القلوب فهو الذي يملؤها قوة وثباتاً وهو الذي يجعلها حاوية خلية إلا من الرعب والانكسار : ﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَصْرَبُوا فَوْقَ الْأَعْتَابِ وَأَصْرَبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾.

و در دست مؤمنان سلاحی عظیم است که طرف مقابل فاقد آن است و آن دعاء و استغاثه به پروردگار قوی و عزیز است. (إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِئَةِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ)⁽²⁰⁾. (بیاد آرید) روزی را که از پروردگارتان فریاد رس خواستید و شما را اجابت کرد که بی شبهه به هزار تن از فرشتگان شما را مدد خواهم کرد در حالیکه آن هزار تن فرشته را فرشتگانی دیگر از پی در آینده اند.

و خداوندی که از او کمک می گیرند و به او ایمان دارند خالق قلب ها و به دست اوست دلها و اوست که آنها را پراز نیرو و استقامت می کند و اوست که آنها را خالی از ترس و شکست می کند.

(إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَصْرَبُوا فَوْقَ الْأَعْتَابِ وَأَصْرَبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ)⁽²¹⁾.

زمانی که پروردگارت به آن فرشتگان (که به یاری مؤمنان آمدند) وحی کرد که من (در یاری دادن مؤمنان) با شما پس (دلهای) آنانی را که (بخدا و رسول) گرویده اند استوار سازید بزودی در دلهای آنانکه کفر ورزیده اند ترس (از دوستانم) را خواهم افکند پس (ای فرشتگان) فراز گردن کافران (یعنی سرها) را بخاطر آنست که ایشان با خدا و فرستاده وی مخالفت کردند و هر که با خدا و رسولش مخالفت کند البته خداوند سخت عقوبت است.

ولذلك فإن المعادلة العسكرية للمواجهة تنقلب رأساً على عقب هنا، فيكفي للهجوم أن يكون عدد المهاجمين نصف عدد المدافعين الكفار، بل في بداية الإسلام كان يكفي أن يكون عدد المهاجمين المؤمنين عشر عدد المدافعين : ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ * الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ صَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾.

19- آل عمران: 124 - 125.

20- انفال: 9.

21- انفال: 12.

و به این خاطر است که معادله نظامی برای مواجهه در اینجا کاملاً برعکس میشود، و کافی است که عدد مهاجمین نصف عدد مدافعین کافر باشد، بلکه در ابتدای اسلام کافی بود که عدد مهاجمین مؤمن یک دهم عدد مدافعین باشد :

(ای پیامبر گرویدگان را به کازار ترغیب کن اگر از شما بیست تن بر کارزار صبور باشند بر دویست تن (از دشمنان) پیروز خواهند شد و اگر از شما صد تن (شکیبا) باشند بر هزار تن (از دشمنان) غلبه خواهند کرد بعلت آنکه ناگرویدگان گروهی اند که نمی فهمند * اکنون خدا (این حکم را که بایستی یکی از شما مؤمنان در برابر ده تن ایستادگی کند) بر شما آسان گردانید و دانست که در شما سستی است (نه سستی در بدن بلکه در میان شما مردمی بهم رسیده اند که در صفات روحی ضعیف اند) پس اگر از شما صد تن شکیبا (بر کارزار) باشند بر دویست تن (از مشرکان) غلبه خواهند کرد و اگر از شما هزار تن (شکیبا بر جهاد) باشند بر دو هزار تن (از دشمنان) باذن خدا پیروز خواهند شد و خدا (بمدد کاری) با شکیبایان است.)⁽²²⁾.

والله سبحانه وتعالى يمد المؤمنين بالملائكة، ويقذف في قلوب أعدائهم الرعب حتى قبل أن يدعوه ويستغيثوا به سبحانه؛ لأنهم خرجوا في سبيله وابتغاء مرضاته ونصراً لدينه وأنبيائه ورسله، وهو أولى أن ينصر دينه وأنبياءه ورسله، وإنما ابتلى الخلق بطاعتهم ونصرتهم ليعلم من يطيعه وينصره بالغيب : لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢٥﴾

و خداوند سبحان و تعالی مؤمنین را با ملائکه و ایجاد رعب و ترس در دل دشمنانشان آنها را یاری می دهد حتی قبل از اینکه او را بخوانند و از اوسبحان و تعالی یاری بجویند چون در راه او برای بدست آوردن رضای او و یاری دینش و انبیائش و رسولانش قیام کردند و او اولی تر است به اینکه دینش و انبیائش و رسولانش را یاری کند و بلکه خداوند خلق را به پیروی و یاری از آنها امتحان می کند تا بداند چه کسی در غیب او را یاری و اطاعت می کند.

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ)⁽²³⁾. حقاً پیامبران خویش را با نشانه های روشن فرستادیم و با ایشان کتاب و ترازو را نازل کردیم تا مردم بعدل و راستی قیام کنند و آهن را فرستادیم در آن نیروی نبرد و کارزار سخت (از آن آلهائی سازند که در کارزار بکار آید) و سودها برای مردم تا خدا آنکس را که در غیب دینش و فرستادگانش را یاری میکند بداند بیگمان خدا توانا و غالب است.

وهكذا يرافق ﴿مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ﴾ الثبات والملائكة وأيضاً الرعب في قلوب الذين كفروا، وكلها أسلحة غيبية يؤمن بها المؤمنون وتدرکها بصائرهم :

و همراه آنکه دین خدا و فرستادگانش را یاری میکند (مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ) ثبات و ملائکه و همچنین رعب و ترس در دل آن کسانی که کفر ورزیدند می باشد که همه آنها سلاحهای غیبی هستند و مؤمنان به آن ایمان دارند و بصیرتهای آنها آن را درک میکند :

﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّثُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا قُورِ الْأَعْتاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾. زمانی را که پروردگارت بآن فرشتگان (که بیاری مؤمنان آمدند) وحی کرد که من (در یاری دادن مؤمنان) با شمایم پس (دلهای) آنانی را که (بخدا و رسول) گرویده اند استوار سازید بزودی در دلهای آنانکه کفر ورزیده اند ترس (از دوستانم) را خواهم افکند پس (ای فرشتگان) فراز گردن کافران (یعنی سرها) را بزیند و از ایشان نیز اطراف انگشتان (یا دو دست و دو پا) را بزیند.⁽²⁴⁾

﴿سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَنُورِي الظَّالِمِينَ﴾. در دلهای آنانکه کافر شده اند هراس و ترسی خواهیم افکند بسزای آنانکه آنان چیزهایی را خدا شریک قرار دادند که خداوند بر شریک بودن آنها دلیلی نفرستاده و جای مشرکان آتش دوزخ است و جایگاه ستمکاران چه بد جایگاهی است.⁽²⁵⁾

﴿وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا﴾. و خدا از اهل کتاب آنانرا که احزاب و کافران قریش را پشتیبانی کردند از قلعه هاشان فرود آورد و در دلهایشان ترس (از پیامبر و سپاهش) را افکند در حالیکه شما مؤمنان گروهی را کشتید و گروهی را برده گرفتید (مردانشان را میکشید و زنان و اطفالشان را باسیری میردید).⁽²⁶⁾

﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمُ وَالْأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾. اوست خدائی که (برای نصرت اسلام) کافران اهل کتاب را برای اولین بار همگی را از دیارشان بیرون کرد و هرگز شما مسلمین گمان نمی کردید که آنها از دیار خود بیرون روند و آنها هم حصارهای محکم خود را از قهر خدا نگهبان خود می پنداشتند تا آنکه عذاب خدا را آنجا که گمان نمی بردند بدانها فرا رسید و در دلشان ترس افکند تا به دست خود و مؤمنان خانه هایشان را ویران کردند ای هوشیاران عالم از این حادثه پند و عبرت گیرید.⁽²⁷⁾

24- الأفال: 12.

25- آل عمران: 151.

26- الأحزاب: 26.

27- الحشر: 2.

وكما قدمت فإن عدد وعدة المؤمنين الذين قاتلوا مع يوشع بن نون كانت أقل بكثير من الشعوب الكافرة التي واجهوها، وكذلك الحال بالنسبة لطلوت والجماعة المؤمنة الذين معه، بل إن في قصة طلوت وجماعته آية من الله سبحانه وتعالى، فداود الشاب وأصغر القوم سنّاً والذي تخلو يده من السلاح - فلم يكن معه إلاّ مقلع وأحجار - يحقق الضربة القاضية على جيش جالوت ويقتل جالوت ويكون السبب الرئيسي في هزيمة جيش جالوت : ﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾.

وهمانطوري كه قبلاً گفتم عدد وعده مؤمنینی که با یوشع بن نون مبارزه کردند خیلی کمتر از جمعیت کافرانی بود، که با آنها روبرو شدند. همچنین این وضعیت برای طلوت وعده ای از مؤمنانی که همراه او بودند تکرار شد، بلکه در داستان طلوت وهمراهانش نشانه ایست از خداوند سبحان وتعالی است وحضرت داوود ع جوان وسنش کمتر از بقیه بود ودستش خالی از سلاح بود - هیچ چیز همراهش نبود بجز قلاب سنگ وتعدادی سنگ - که ضربه مهلك را به لشكرجالوت وارد کرد وجالوت را كشت كه علت اساسی شكست لشكر جالوت بود (فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ) ⁽²⁸⁾. پس به یاری خدا شكست دادند وداوود ع امیر آنها جالوت را كشت.

لم تكن في هذه القصة فقط الفئة المؤمنة القليلة العدد الضعيفة العدة غلبت الفئة الكافرة الكثيرة العدد القوية العدة، بل إن أضعف عدد وأقل عدة - داود (ع) وأحجاره - حققت النصر في هذه المعركة، لم يكن أحد من الناس حتى المؤمنون يحسب لداود - صغير السن - وأحجاره حساباً في هذه المعركة لكن الله تكلم بداود وأحجار داود ، أراد الله أن يقول هذه الآية أن لا قوة إلا بالله.

در این داستان نه فقط تعداد قليل وتجهيزات ضعيف گروه مؤمنان بر تعداد زیاد وتجهيزات قوى گروه كافرين غلبه کردند بلکه اينكه ضعيف ترين عدد وكثيرين تجهيزات - داوود ع وسنگهايش - پیروزی را در این مبارزه محقق کرد هیچ یک از مردم حتی مؤمنان بر داوود کم سن وسال وسنگهايش در این مبارزه حساب نکردند اما خداوند بوسیله داوود وسنگهايش تکلم کرد، خداوند خواست در این آیه بگوید أن لا قوة الا بالله.

روي عن أبي عبد الله (ع) أنه قال: (القليل الذين لم يشربوا ولم يغترفوا ثلاث مائة و ثلاثة عشر رجلاً، فلما جاوزوا النهر ونظروا إلى جنود جالوت قال الذين شربوا منه : ﴿ لا طاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ وَ قال الذين لم يشربوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّثْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ . فجاء داود (ع) حتى وقف بجذء جالوت، وكان جالوت على الفيل وعلى رأسه التاج وفيه ياقوت يلمع نوره وجنوده بين يديه، فأخذ داود من تلك الأحجار حجراً فرمى به في ميمنة جالوت ، فمر في الهواء و وقع عليهم فانهمزوا، وأخذ حجراً آخر فرمى به في ميسرة جالوت فوقع عليهم فانهمزوا، ورمى جالوت بحجر ثالث فصك الياقوتة في جبهته ووصل إلى دماغه ووقع إلى الأرض ميتاً فهو قوله : ﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ﴾.

از ابی عبد الله ع روایت شده که فرمود: (القلیل الذین لم یشربوا و لم یغترفوا ثلاث مائة و ثلاثة عشر رجلاً). (آن عده کم کسانی هستند که نمی آشامند و اغترف نمیکنند سیصد و سیزده مرد هستند). در آن هنگام که از نهر عبور کردند و به سربازان جالوت نظر افکندند آن کسانی که از آن نوشیدند گفتند (لاطاقة لنا اليوم بجالوت و جُودِهِ و قال الذین لم یشربوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبِّثْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ). امروز طاقت و توان تحمل جالوت و سربازانش را نداریم و آنانی که ننوشیدند گفتند خداوند ما صبری عطا فرما و ثابت قدم کن و ما را بر قوم کافران پیروز گردان.

و داوود ع تا نزدیک قدم جالوت ایستاد، و جالوت سوار بر فیل بود و بر سرش تاج بود و در آن یاقوتی بود که نورش می درخشید و سربازانش در اطراف او بودند، و داوود از آن سنگها سنگی برداشت و به سمت راست لشکر پرتاب کرد، و در هوا سیر کرد و بر آنها افتاد و شکست خوردند و سنگ دیگری برداشت و به سمت چپ جالوت پرتاب کرد و بر آنها فرود آمد و شکست خوردند و جالوت را به سنگ سومی زد و یاقوتش را بر سرش چسباند و تا مغزش رسید و بر زمین مرده افتاد که خداوند تعالی می فرماید: به اذن خدا آنها را شکست داد و داوود جالوت را کشت و خداوند به او حکمت و ملک را داد (فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ) (29).

فینبغی أن تأخذ معادلة العدة والعدد منحنى آخر إذا كان القتال في سبيل الله فيكون النظر إليها محدوداً، لا إنها تمثل عائناً دائماً عن الجهاد والقتال في سبيل الله، فالمطلوب أعدوا لهم ما استطعتم والباقي على الله سبحانه وتعالى: ﴿وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تظَلَمُونَ﴾.

پس بهتر است معادله عدد و تجهیزات منحنی دیگری را دنبال کند، اگر مبارزه در راه خداوند باشد توجه به آن محدود میباشد، نه اینکه این امر باعث کندی در جهاد و مبارزه در راه خدا شود، و وظیفه مومنان أعدوا لهم ما استطعتم و ما بقی آن بر خداوند سبحان و تعالی است (وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تظَلَمُونَ) (30).

وَأَمِنُوا وَتَيَقَّنُوا أَنَّهُ مَا النَّصْرَ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾.

وایمان و یقین داشته باشید که پیروزی فقط از نزد خداوند است (چه بسیار است که گروهی اندک بر سپاهی بسیار غالب آمده و خدا یاور صابران است). (31).

29- تفسیر قمی: ج 1 ص 83.

30- انفال: 60.

31- بقره: من الآية 249.

فيأبي الله سبحانه وتعالى إلا أن يبين أحقية الرسل وأتباعهم وذلك عندما يكونون قلة مستضعفة فينصرهم الله على عدوه وعدوهم مع أنهم كثرة متعالية مستكبرة.

وهكذا دائماً فإن الله سبحانه وتعالى يجرد دينه والدعوة إليه من أي مغريات دنيوية أو سلطوية ليدخل في دينه ويجاهد في سبيله من يدخل ويجاهد، وهو لا يريد إلا الله ووجه الله، هكذا دائماً حُفَّت الجنة بالمكارة وحُفَّت النار بالشهوات، فدين الله الحق لا يُحْف بالشهوات بل بالمكارة فالتفتوا يا أولي الألباب.

خداوند سبحان و تعالی نمی پذیرد که حقانیت مرسلین و پیروانشان را آشکار نشود و در آن هنگامی که عده آنها کم و ضعیف است خداوند آنها را بر دشمنان خود و دشمنانشان پیروز می کند با اینکه آنها دارای کثرتی متعالی و برتر هستند و همیشه اینچنین است که خداوند سبحان و تعالی دینش و دعوتش را خالی از مغرورات دنیوی یا سلطنتی می کند تا هرکس دینش و جهاد در راهش آنکس که داخل شود و مبارزه کند، و او چیزی نخواهد بجز خدا و وجه الله و اینچنین همیشه بهشت با مکاره و سختی بدست می آید و آتش با شهوات خواهش های نفسانی حاصل می شود، و دین خدا حقیقتاً با شهوات بدست نمی آید بلکه با سختی و دشواری پس ای خردمندان توجه کنید و پند بگیرید.

قال رسول الله: (حُفَّت الجنة بالمكارة، وحُفَّت النار بالشهوات).

رسول خدا ﷺ فرمود: (بهشت با مکاره و سختی حاصل می شود و آتش با شهوات).⁽³²⁾

وقال رسول الله: (الحق ثقيل مر، والباطل خفيف حلو).

رسول خدا ﷺ فرمود: (حق سنگین و تلخ است و باطل سبک و شیرین).⁽³³⁾

• الوحدة:

الوحدة ضرورة لأي مجتمع قتالي وإلا فإن الفرقة في المجتمع القتالي تبيجتها الهزيمة لا محالة ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾، وخصوصاً إذا كانت المواجهة مع عدو متفوق بالعدة والعدد، ولكن هذه الوحدة لم تتحقق فيما مضى، فلم يكن بنو إسرائيل مع موسى أو مع يوشع أو داوود وسليمان متصدين، بل يوجد كثير وكثير جداً من المنافقين الذين لا يسلم موسى نفسه ^[2] من ألسنتهم فضلاً عن غيره: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَقُولُونَ لِمَ تَقُولُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾.

32- مستدرک سفینه البحار ج 6 ص 94.

33- مستدرک سفینه البحار ج 6 ص 94.

وحدت برای هر جامعه مبارز لازم است والا تفرقه وجدایی در جامعه مبارز قطعاً باعث شکست می شود (وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ) ⁽³⁴⁾.
وپیرو فرمان خدا ورسول باشید وهرگز راه اختلاف و تنازع نپوئید که در اثر تفرقه قدرت شما نابود خواهد شد بلکه همه یک دل، پایدار و صبور باشید که خدا با صابران است.

وبالخصوص اگر رودر روی با دشمنی باشد که از لحاظ آمادگی و تعداد برتر باشد، واما این وحدت با آنچه که گذشت محقق نمی شود، بنی اسرائیل با موسی یا یوشع یا داوود و سلیمان ... متحد و یک پارچه نبودند بلکه در بین آنها از منافقینی که وجود موسی ع از زبان آنها سالم نمی ماند بسیار زیادی پیدا می شود (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤَدُّونِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاعَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ) ⁽³⁵⁾.
ای رسول یاد آور وقتی که موسی به قوم خود گفت: برای چه مرا رنج می دهید در صورتی که بر شما معلوم است که من رسول خدا هستم باز چون از حق روی گردانیدید خدا هم دلهایشان را از اقبال به حق بگردانید و خدا هرگز مردم فاسق را هدایت نخواهد کرد.

ومع ذلك لم يتوان هؤلاء الأنبياء عن الجهاد والقتال في سبيل الله، وكان المسلمون مع رسول الله غير متحدين بل هذا غير راض عن هذا وهذا ينافق على هذا، وهم يقاتلون مع رسول الله حتى ورد عن الإمام الصادق عليه السلام في قراءة هذه الآية هكذا: ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ بِالْمُنَافِقِينَ وَأَغْطِ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبئس المصير ﴾، وقال تعالى: ﴿ وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرُدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴾.

و با این وجود آن انبیاء از جهاد و مبارزه در راه خدا دست بر نمی داشتند، و مسلمانانی که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند نیز متحد نبودند بلکه این یکی از دیگری راضی نبود و آن یکی با دیگری نفاق می کرد، و آنها با رسول خدا صلی الله علیه و آله مبارزه می کردند و حتی از امام صادق ع روایت شده که در قرائت این اینچنین است (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ بِالْمُنَافِقِينَ وَأَغْطِ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبئس المصير).

ای پیامبر با کافران بوسیله منافقین مبارزه کن و بر آنها سخت بگیر و جایگاه آنها جهنم و بد جایی است.
وقال تعالى: (وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرُدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ) ⁽³⁶⁾.

آگاه باشید بعضی از اعراب اطراف مدینه منافقند و بعضی از اهل شهر مدینه هم منافق و بر نفاق ثابتند و شما از نفاقشان آگاه نیستید ما بر سیرت ناپاک آنها آگاهیم و آنان را دو بار عذاب می کنیم و عاقبت هم به عذاب سخت ابدی باز می گردند.

34- أنفال: 46.

35- الصف: 5.

36- التوبة: 101.

ومع علي بن أبي طالب (ع) أمر الفرقة والتشتت أبين من الشمس، حتى حملوه (ع) آلاماً ملأت كبده قيحاً، ومزات ردد هذا المعنى: عجبت من اجتماع هؤلاء القوم على باطلهم وتفرقكم عن حاكم، وقال (ع) عندما ضربه بن ملجم لعنه الله: (فزت ورب الكعبة)، ولم يكن فقط فوزاً برضا الله سبحانه وتعالى والجنة، بل أيضاً كان فوزاً بالخلاص من أولئك القوم الذين كانوا يدعون أنهم شيعة وجرّعوه الفصص نتيجة اختلافهم وتشتت آرائهم وعدم توحدهم على كلمة إمامهم.

وهماهه علی ابن ابیطالب ع مسئله تفرقه وتشتت از آفتاب هم روشن تر است، حتی وی را ع متحمل دردهایی کردند که جگرش را سوزاند، وبارها این معنی را تکرار کرد (عجبت من اجتماع هؤلاء القوم علی باطلهم وتفرقکم عن حاکم). از اجتماع این قوم بر باطلشان وتفرقه شما از حقتان در عجبم. وهنگامی که ابن ملجم که لعنت خدا بر او باد ضربه اش را وارد کرد امام ع فرمود (فزت ورب الكعبة) واین فوز نه فقط برای رضای خداوند سبحان وتعالی وپهشت بود، بلکه همچنین فوزی بجهت خلاصی از آن قومی که ادعا می کردند که آنها شیعه هستند و غصه های زیادی از دستشان خورد بجهت اختلافشان وتشتت آرائشان وعدم وحدت آنها بر کلام امامشان.

فالنتيجة الوحدة بشكل كامل غير متحصلة في الماضي، فالمطلوب إذا وحدة مجموعة معتد بها والتفافهم حول الحق على أن تكون لهذه المجموعة العدة والعدد للجهاد والقتال في سبيل الله، ولو بانضمام جماعة من المنافقين فيما بعد، أي الذين دخلوا في الاسلام ولم يدخل الايمان في قلوبهم ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

در نتیجه وحدت ویکپارچگی در گذشته بطور کامل حاصل نشد، و اینک وحدت ویکپارچگی جامعه وتفاهم در خصوص حق مورد نظر است تا اینکه در این مجموعه تعداد و آمادگی برای جهاد ومبارزه در راه خدا مهیا باشد، وحتى اینکه به انضمام عده ای از منافقین یا آن کسانی که در اسلام داخل شدند اما ایمان در قلب هایشان داخل نشده است باشد ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾⁽³⁷⁾.

(ای رسول) اعراب گفتند: ایمان آوردیم به آنها بگو: شما که ایمانتان به قلب وارد نشده به حقیقت هنوز ایمان نیاورده اید لیکن بگوئید: ما اسلام آورده ایم و اگر خدا ورسول را اطاعت کنید او از اعمال شما هیچ نکاهد واز گناه گذشته میگذرد که خدا بسیار آمرزنده ومهربان است.

المجتمع الایمانی الواعی لفكرة الثورة الالهية :

أي أن لا يكون في المجتمع عدد من المنافقين كبير بحيث يؤثر على المجتمع الایمانی تأثيراً يؤدي به إلى الإنحراف الكامل، خصوصاً في أوقات الإلتحام القتالي في الجهاد لإعلاء كلمة الله، أو أن يكون هناك عدد من المؤمنین الواعین لفكر الثورة الإسلامية مهمنون على المجتمع الایمانی المتقبل لهم وذلك بطرح الحق بشكل رصين وتعريف المجتمع الایمانی بالحق وأهله، وبذلك تتحجم خطورة النفاق بالوعي للحق وأهله من قبل كثيرين في المجتمع الایمانی، فلا يحصل الإنحراف الكامل بسبب النفاق وأهله، وطبعاً هذا غير متحقق مع وجود الفرقة ومع هيمنة أهل الباطل وقلة أهل الحق .

جامعه ایمانی هوشیار، جهت ایده انقلاب الهی:

یعنی اینکه در مجموعه عدد منافقین زیاد نباشد تا انجایی که بر جامعه ایمانی تأثیر گذارد و آنها را به انحراف کامل سوق می دهد بخصوص در هنگام شدت یافتن جنگ در جهاد برای برتری کلمه الله باشد، یا اینکه در آنجا تعداد مؤمنین هوشیار ایده انقلاب اسلامی بر مجتمع ایمانی مسلط باشند و آن هم بصورت مطرح کردن کلمه حق بطور راسخ و معرفی مجتمع ایمانی به حق و اهلش باشد و در نتیجه خطر نفاق بوسیله آگاه بودن از حق و اهلش از جانب بسیاری از افراد جامعه ایمانی از بین میرود در نتیجه انحراف کامل بسبب نفاق و اهلش حاصل نمی شود، و طبعاً با وجود تفرقه و تسلط اهل باطل و کمی اهل حق این امر محقق نمی شود.

قال تعالى :

﴿وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾⁽³⁸⁾. و با ان ایمان نیاوردند بجز عده ای اندک.

﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ﴾⁽³⁹⁾. و تعداد اندکی از بندگان من شکر گذار هستند.

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ﴾⁽⁴⁰⁾. مگر آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند که آنها هم بسیار اندک هستند.

وقال تعالى :

﴿وَالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْنَا مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾⁽⁴¹⁾. و قرآنیکه به حق و راستی بر تو از جانب پروردگار نازل گردید، ولیکن اکثر مردمان به آن ایمان نمی آورند .

³⁸ - هود: 40.

³⁹ - سبأ: 13.

⁴⁰ - ض: 24.

﴿قَلَّا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾⁽⁴²⁾. که در آن هیچ شکی نیست

واین وعده قطعی پروردگار است واکثر مردم ایمان نمی آورند.

ولکنه يتحقق بفضل الله مع استمرار الجهاد والقتال لإعلاء كلمة الله، وربما يتحقق بعد ذلك وبعد مدة ليست بالقليلة كما هو الحال مع الإمام علي (ع) والإمام الحسين (ع)، فقلة وعي المجتمع لفكرة الثورة الإلهية لا يكون مانعاً للجهاد والقتال لإعلاء كلمة الله، ولكنه يكون عائقاً وعقبة تزول مع الوقت، بل إنَّ فيه امتحاناً للمؤمنين ولحالهم ومدى يقينهم ورسوخ إيمانهم بالقتال لإعلاء كلمة الله مع ولي الله وخليفته في أرضه أو من ينصبه هو (ع) للقيام بهذا الأمر.

واما آن بفضل خداوند با استمرار جهاد و مبارزه برای برتری کلمه الله محقق می شود، شاید بعد از آن ویا در مدتی نه چندان کوتاه همانطوریکه این حالت به همراه امام علی ع و امام حسین ع بود، پس اندک بودن هوشیاری جامعه برای فکر انقلاب الهی مانعی برای جهاد و مبارزه بجهت اعلاى کلمه الله نمی باشد و لکن مانع و عقبه ای میباشد که به مرور زمان از بین می رود، بلکه برای مؤمنین و حال آنها و میزان یقین آنها و رسوخ ایمانشان در مبارزه برای برتری بخشیدن کلمه الله همراه خلیفه اودر زمین یا آن کسی که از جانب او ع برای قیام بر این امر نصب می شود امتحانی است.

فالوقوف عكس التيار ليس بالأمر اليسير ولكنه حال جميع الأنبياء والمرسلين ومن اتبعهم من المؤمنين، فلم يستقبل قوم نبياً بالأحضان كما هو بين في القرآن والكتب السماوية، ولم ينهض معه قومه للقتال وإعلاء كلمة الله ولكن آمن معه قليل، ونصره قليل، أو كما يعبر عنهم العلماء غير العاملين: ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ وَمَا تَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ﴾.

پس ایستادگی رودر روی احزاب امر ساده ای نیست ولی واقع انبیاء ومرسلین و کسانی که از آنها پیروی کردند همین است، هیچ قومی با خوش آمد گویی به استقبال پیامبری نرفتند همانطوریکه در قرآن و کتب آسمانی آمده است، و هیچ قومی همراه آن برای مبارزه و اعلاى کلمه الله قیام نمی کند و لکن همراه آن عده ای اندک ایمان آوردند، و عده ای کمی یاریش دادند، یا همانطوریکه از آنها به علمای بی عمل تعبیر می شود (فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ وَمَا تَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ)⁽⁴³⁾. سران کفار قومش پاسخ دادند که ما ترا مانند خود بشری بیشتر نمی دانیم و در بادی نظر، آنان که پیرو تواند اشخاصی پست بیش نیستند و هیچگونه مزیتی بر شما نسبت به خود نمی بینیم بلکه شمارا دروغگو می پنداریم.

41- الرعد: 1.

42- هود: 17.

43- هود: 27.

فَعِ طَالُوتَ (ع) يَعبُرُ النَهرَ فَقط (313) رَجَلاً، وَهوَ أَيْضاً العَدَّةُ الَّتِي مَعَ رَسولِ اللَّهِ فِي بَدْرٍ، وَهوَ أَصحابُ القَائِمِ أَيْضاً، قالَ تَعالَى: ﴿قَلَمًا فَصَلَّ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بَنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلاً مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لا طَاقَةَ لَنَا اليَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مَلاقُوا اللَّهَ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ عَبَّثَتْ فَفِيَهُ كَثيرَةٌ ياؤنِ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ * وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّثْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى القَوْمِ الكَافِرِينَ﴾.

وهمراه طالوت ع که از نهر می گذشتند فقط 313 نفر بودند و آنها به همان تعدادی که همراه رسول خدا ﷺ در بدر بودند و اصحاب قائم ع نیز همین تعداد هستند.

قال تَعالَى: (خداوند می فرماید: پس هنگامی که طالوت لشکر کشید سپاه خود را گفت خدا شما را به نهر آبی آزمایش کند، هر که از آن بپاشد از من و آئین من نیست و هر آنکه هیچ نپاشد یا کفی بیش نگیرد از من خواهد بود. پس همه سپاه آشامیدند به جز عده قلیلی از آنها. بدین سبب چون طالوت و سپاهش مواجه با دشمن شدند لشکر بپناک گشته گفتند: ما را تاب مقاومت جالوت و سپاه او نخواهد بود، آنانکه به لقاء رحمت خدا و ثواب آخرت معتقد بودند ثابت قدم مانده گفتند: چه بسیار شد که گروهی اندک بر سپاهی بسیار غالب آمده و خدا یاور صابران است.)⁽⁴⁴⁾ و چون آنها در میدان مبارزه جالوت آمدند از خدا خواستند که پروردگارا به ما صبر و استواری بخش و ما را ثابت قدم دار و بر شکست کافران یاری فرما.⁽⁴⁵⁾

ثانياً : الجهاد الدفاعي

وهو قتال المؤمنین ودفاعهم عن الأرض التي يدين أهلها بدين الحق عندما مهاجم هذه الأرض الكفار أو المشركون، وجميع الأديان الإلهية تجيز الجهاد الدفاعي بل وتوجهه على المؤمنین، بل هو مسألة فطرية و غريزية حتى لدى الحيوانات فهي تدافع عن أعشاشها وأوكارها وجحورها.

ثانياً: جهاد دفاعی

وآن مبارزه مؤمنین و دفاع از سرزمینی که دیانت اهل آن، دین حق است، آنها هنگامی که کافران و مشرکان به آن سرزمین هجوم می آورند، و همه ادیان الهی جهاد دفاعی را جایز میدانند و حتی آن را بر مؤمنین واجب میدانند و بلکه آن یک مسئله فطری و غریزی است که حتی در نزد حیوانات که آنها از لانه و آشیانه و جایگاهشان دفاع می کنند، می یابی.

⁴⁴ - بقرة: 249.

⁴⁵ - بقرة: 250.

ولا يختلف الناس في جواز القتال دفاعاً عن الأرض، وحتى القوانين العلمانية في الأمم المتحدة الآن تعتبر مقاومة المحتلين من قبل أهل البلد الأصليين مشروعاً. والعجب كل العجب أن أمة الضلالة في هذا الزمان اضطرونا للدفاع عن هذا الحق الذي شرعه الله ووافق الفطرة والغريزة وأقره جميع الناس، ولكنهم خونة خانوا الله سبحانه وتعالى ورضوا بالحياة الدنيا واطمأنوا بها واشتروا الحياة الدنيا ورضا أمريكا والغرب المادي بسخط الله، قال تعالى: ﴿وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِبْعَتْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾.

ومردم در تجویز مبارزه دفاعی از سر زمین اختلاف ندارند، وحتى قوانین جهانی در بین الملل در حال حاضر به اعتباری مقاومت اهالی از سرزمین اشغال شده خود مشروع و جایز می داند. و عجیب تر از همه اینکه رهبران گمراهی در این زمان ما را در دفاع از حق که خداوند آن را مشروع کرده و موافق فطرت و غریزه که همه مردم به آن اقرار دارند باز می دارند، لکن آنها خائنانی هستند که به خدای سبحان و تعالی خیانت کردند و به حیات دنیا راضی شدند و به آن اطمینان کردند و حیات دنیا و رضای دجال بزرگ آمریکا و غرب مادی را به عذاب الهی خریدند، خداوند تعالی می فرماید:

(وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِبْعَتْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ) ⁽⁴⁶⁾.

هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد مگر آنکه پیروی از آیین آنها کنی، بگو ای پیغمبر: راهی که خدا بنماید به یقین تنها همان است و البته اگر از میل آنها پیروی کنی بعد از آنکه طریق حق را دریافتی دیگر خدا یار و یاور تو نخواهد بود.

وفي مكارم الأخلاق من جملة وصايا رسول الله لابن مسعود: (يابن مسعود الإسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً كما بدأ فطوبى للغرباء، فمن أدرك ذلك الزمان ممن يظهر من أعقابكم فلا يسلم عليهم في نادهم، ولا تشيع جنازتهم، ولا يعود مرضاهم فإنهم يستسنون بسنتكم ويظهرون بدعواكم ويخالفون أفعالكم فيموتون على غير ملتكم، أولئك ليسوا مني ولست منهم، إلى أن يقول: يابن مسعود يأتي على الناس زمان الصابر فيه على دينه مثل القابض بكفه الجمرة فإن كان في ذلك الزمان ذنباً والّا أكلته الذئاب.

در مکارم اخلاق از جمله وصایای رسول خدا ﷺ به ابن مسعود که می فرماید: ای ابن مسعود اسلام غریب شروع شد و غریب بر می گردد همانطوریکه شروع شد پس خوشا به حال غربا، پس هر کس آن زمان را درک کرد که از نسلهای شما می آیند در مجلسشان به آنها سلام نمی کنند و کسی در تشیع جنازه آنها شرکت نمی کند و به عیادت مریضانشان نمیروند که آنها در سنت شما فراموش می شوند که در ظاهر با شما هستند اما در درون با افعال شما

مخالفند و بر غیر ملت شما می میرند، که من از آنها نیستم و آنها از من نیستند تا آنجایی که می فرماید: ای ابن مسعود بر مردم زمانی فرا رسد که هر کس بر دین خود صبور و شکیبیا باشد مانند کسی که یک زغال روشن بدست گرفته است پس در آن زمان باید گرگ باشد و الی گرگها آن را خواهند خورد.

يا بن مسعود علماءهم وفقهاؤهم وخونة فجرة الا إنهم أشرار خلق الله، وكذلك أتباعهم ومن يأتيهم ويأخذ منهم ويحبهم ويجالسهم ويشاورهم أشرار خلق الله يدخلهم نار جهنم صم بكم عمي فهم لا يرجعون، ونحشرهم يوم القيامة على وجوههم عمياً وبكماً وصماً ماؤاهم جهنم كلما خبت زدناهم سعيراً، كلما فضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غيرها ليذوقوا العذاب، إذا التوا فيها سمعوا لها شهيقاً وهي تفور تكاد تميز من الغيظ كلما أرادوا أن يخرجوا منها من غم أعيدوا فيها وقيل لهم ذوقوا عذاب الحريق ، لهم فيها زفير وهم فيها لا يسمعون .

ای ابن مسعود علماء وفقهای آنها خائن و فاجرند آنها أشرار خلق خدا هستند، و همچنین پیروان آنها و هر کس برای آنها برود و از آنها بگیرد و آنها را دوست داشته باشد و همنشین آنها شود و با آنها مشورت کند أشرار خلق خدا هستند که خداوند آنها را کر و لال و کور وارد آتش جهنم می کند و بازگشتی ندارند و آنها را در روز قیامت کور و کر و لال و بر صورتهايشان محشور می کنیم و مأوای آنها جهنم است که اگر آتش آن فروکش کند آن را بر می افروزیم، و هر چه پوستشان بسوزد به آنها پوست غیر از آن مبدل می کنیم تا عذاب جهنم را بچشند، اگر در آن افکنده شوند در حالی که بر افروخته است صدای مهیب از آن می شنوند که از غیظ می خواهد از هم جدا شود و هر چه بخواهند از غم آن خارج شوند در آن بازگردانده می شوند و به آنها می گویند عذاب آتش را بچشید، که برای آنها در آن زفير است و آنها در آن ناشنوا هستند،

يا بن مسعود يدعون أنهم على ديني وسنتي ومنهاجي وشرایعي إنهم مني براء وأنا منهم برئ .

ای ابن مسعود آنها ادعا می کنند که بردین و سنت و راه و شریعتم هستند که آنها از من دوری می جویند و من از آنها بری هستم.

يا بن مسعود لا تجالسوهم في الملاء، ولا تباعوهم في الأسواق، ولا تهدوهم إلى الطريق، ولا تسقوهم الماء، قال الله تعالى: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُنْحَسُونَ﴾ ()، يقول الله تعالى: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾.

ای ابن مسعود با آنها در ملأ عام هم نشین نشوید و در بازار با آنها خرید و فروش نکنید و آنها را به راهی هدایت نکنید و به آنها آب ندهید ، که خداوند تعالی می فرماید: (من كان يريد الحياة الدنيا وزينتها نوف إليهم أعمالهم فيها وهم فيها لا ينحسون) و خداوند تعالی می فرماید: (ومن كان يريد حرت الدنيا نؤته منها وما له في الآخرة من نصيب).

يا بن مسعود وما أكثر ما تلقى أمتي منهم العداوة والبغضاء والجدال أولئك أذلاء هذه الأمة في دنياهم ، والذي بعثني بالحق ليخسفن الله بهم ويمسخهم قرده وخنازير .

قال: فبكى رسول الله وبكىنا لبكائه وقلنا: يا رسول الله: ما يبكيك؟ فقال: رحمة للأشقياء، يقول الله تعالى: ﴿وَلَوْ تَرَى إِذُ فَرَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾، يعني العلماء والفقهاء

ای ابن مسعود امتم چه بسیار از آنها دشمنی وکینه وجدال می بینند آنها پست ترین این امت در دنیای خود هستند، قسم به آنکه مرا بحق مبعوث کرد که خدا به آنها محسوف کند و آنها را به بوزینه و خوک مسخ کند، پس رسول خدا گریه کرد و ما به گریه آن گریه کردیم و گفتیم: ای رسول خدا: چه چیزی تو را به گریه انداخت ؟ فرمود: ترحمی بر اشقیاء که خداوند می فرماید: (ولو ترى إذ فرعوا فلا قوت وأخذوا من مكان قريب) یعنی العلماء والفقهاء...⁽⁴⁷⁾ .

فهذا حال فقهاء آخر الزمان على لسان رسول الله، فلا حجة لمن يتبعهم وهم يعطلون فريضة الجهاد الدفاعي .

واین حال فقهای آخر الزمان از زبان رسول خدا ﷺ و هیچ حجتی نیست برای کسی که از آنها پیروی کند درحلیکه آنها فریضه واجب جهاد دفاعی را تعطیل می کنند.

ويبقى التساؤل إذا كان الدفاع عن الأرض والوطن الذي يستوطنه الإنسان هو موافق للفطرة، والفطرة هي فطرة الله التي فطر الناس عليها ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ﴾ ، وهي الحق، فهل يكون دفاع أهل الشرك والكفر وقتالهم لولي الله وخليفته في أرضه إذا هاجم المؤمنون أرضهم حقاً؟!

و در اینجا جای سؤال باقی می ماند که اگر دفاع از سرزمین و وطنی که انسان در آن زندگی می کند موافق فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ)⁽⁴⁸⁾ . تو ای رسول با پیروانت مستقیم روی بجانب آئین پاک اسلام آور و پیوسته از طریق دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده پیروی کن که هیچ تغییری در خلقت خدا نباید کرد این است آئین استوار حق لیکن اکثر مردم از حقیقت آگاه نیستند. و آن حق است پس آیا دفاع اهل شرک و کفر و مبارزه آنها با ولی خدا و خلیفه آن در زمین هنگامیکه مؤمنان به سرزمین آنها هجوم کردند حق است ؟

⁴⁷ - إلهام الناصب في إثبات الحجة الغائب ج 2 ص 131.

⁴⁸ - الروم: 30.

والجواب: إنّ حب الأرض والوطن من الفطرة الجسمانية أي الغرائز، وعلى الإنسان أن يوجهها بالاتجاه الصحيح والآ فإنها ستكون وبالاً عليه، فيجب أن يحب الإنسان لبلده الخير والصلاح والعدل لا أن يحب له الشر والفساد والظلم، ومن المؤكد أنّ خليفة الله في أرضه يريد نشر كلمة لا إله إلا الله في كل الأرض، ويريد لأهل الأرض الخير والصلاح والعدل، فهو يريد أن يملأ الأرض قسطاً وعدلاً، فيكون حب الأرض والوطن والدفاع عن البلد هو الوقوف مع ولي الله وخليفته في أرضه، وتسهيل دخوله إلى الأرض والوطن لينشر الخير والصلاح والعدل ودين الحق، فالذي يقاتل ولي الله وخليفته في أرضه لا يريد لأرضه ووطنه الخير والصلاح، بل يريد أن يبقى الظلم والفساد والجور على الأرض بتسلط أهل الباطل على هذه الأرض وبقاء دولة الطاغوت.

جواب اینکه حب سر زمین و وطن از فطرت جسمانی یا غریزه ای است و بر انسان است که آن را در مسیر صحیح استفاده کند در غیر این صورت وبال گردن وی خواهد بود. پس مستلزم است که انسان برای وطن خود خیر و صلاح و عدل نخواهد نه اینکه برای آن شر و فساد و ظلم بخواند و اکیداً خلیفه خدا در زمین نشر کلمه لا اله الا الله در تمام زمین و برای اهل زمین خیر و صلاح و عدل می خواهد و او می خواهد زمین را پر از عدل و داد بکند، و می بایست حب زمین و وطن و دفاع از شهر ایستادگی با ولی خدا و خلیفه او در زمین باشد و ورود به سرزمین و وطن برای نشر خیر و اصلاح و عدل و دین را میسر کند، پس کسی که با ولی خدا و خلیفه آن در زمین مبارزه کند، برای سر زمین و وطن خود خیر و اصلاح نمی خواهد، بلکه می خواهد ظلم و فساد و ستم بر زمین با تسلط اهل باطل و بقاء دولت طاغوت بر این سر زمین باقی بماند.

جواب السؤال:

وأظن أنه مما مضى تبين جواب السؤال الجهاد لماذا؟

فكر كتم در آنچه که گذشت جواب سؤال جهاد برای چیست روشن شد ؟

وهو إعلاء كلمة الله، قال تعالى: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا يقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ قَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً﴾.

وآن اعلاء و برتری کلمه الله است، خداوند می فرماید: (اهل ایمان در راه خدا و کافران در راه شیطان جهاد می کنند پس شما مؤمنان با دوستان شیطان بجنگید (از آنها بیم و اندیشه مکنید) که مکر و سیاست شیطان بسیار سست و ضعیف است.)⁽⁴⁹⁾

وقال تعالى: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** (50). خدا جان و مال اهل ایمان را به نهای تهشست خریداری کرده، آنها در راه خدا جهاد کنند که دشمنان دین را به قتل رسانند و یا خود کشته شوند این وعده قطعی است بر خدا و عهدهی است که در تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده و از خدا با وفاتر به عهد کیست؟ ای اهل ایمان شما به خود بشارت دهید که در این معامله و معاهده با خدا سعادت بزرگی است.

إذن، فالجهاد لإعلاء كلمة الله وليس لأجل مصلحة شخصية أو غنيمية أو مصلحة وطنية أو قومية، فالدين الإلهي فوق كل هذه الاعتبارات وعبادة الله وطاعته هي التي تجمع المؤمنين بصرف النظر عن الالتئام القبلي والوطني والقومي التي ترجع كلها إلى حقيقة واحدة هي الأنا وحب النفس.

پس جهاد برای اعلاى كلمه الله است و نه بخاطر مصلحت شخصی یا غنیمت یا مصلحت وطنی یا قومی بنا بر این دین الهی برتر از همه این اعتبارات است و بندگی و اطاعت پروردگار، مؤمنین را بدون در نظر گرفتن مصالح عشریه ای و میهنی و قومی متحد می سازد و همه اینها به یک حقیقت برمی گردد و آن منیت (آنا) و حب نفس است.

فالجهاد سواء الهجومي أم الدفاعي يجب أن يكون لإعلاء كلمة الله لا للدفاع عن الوطن أو الأرض لتلا تكون للمؤمن أي مصلحة شخصية في هذا الجهاد إلا إعلاء كلمة الله لكي تبنى الحضارة الإلهية والثقافة الإلهية والحرية الإلهية، وهي جميعها مناقضة تماماً للحضارة والثقافة والحرية التي يرفعها شعاراً العالم المادي اليوم، حيث إن ما يرفع اليوم هو راية الشيطان ليس إلا التي يسعى جند الشيطان من الإنس والجن بكل ما يستطيعون لإرسائها على هذه الأرض، وإقناع أهل الأرض بالقوة والطمع جبلي الدجال (جبل النار وجبل الطعام) أنها ما يلائمهم.

پس جهاد چه جهاد هجومی چه جهاد دفاعی باید برای اعلاى كلمه الله باشد نه برای دفاع از وطن یا سرزمین باشد و برای مؤمن در این جهاد نباید هیچ مصلحت شخصی نباشد، جز اعلاى كلمه الله. تا شاید فرهنگ الهی و تمدن الهی و آزادی الهی بنیان نهاده شود و همه اینها بطور با فرهنگ و تمدن و آزادی که جهان مادی امروزی شعار آن را بر پا داشته است در تناقض می باشد چون اینکه امروزه چه برپا داشته شود چیزی نیست بجز اینکه پرچم شیطان می باشد که سربازان شیطان از انس و جن با تمام تلاش برای تثبیت آن بر این زمین و برای قانع کردن اهل زمین با قدرت و طمع دو کوه دجال (کوهی از آتش و کوهی از طعام) و آنچه متناسب با آن است.

والحقيقة أنّ جند الشيطان قد أعلنوا الحرب على جند الله وعلى الثقافة الإلهية والتي تتركز على وجود خليفة الله في أرضه، فهم بحسب ديمقراطيتهم يرون ويقررون أنّ حكم الإمام المهدي ^[1] وعيسى ^[2] وإيليا ^[3] يساوي حكم صدام (لعنه الله)؛ لأنها جميعاً في نظرهم دكتاتورية، فلا سبيل لإقامة حاكمية الله إلاّ توعية المجتمع الإلهي ثم القوة .

در حقیقت سربازان شیطان علیه جند الله وتمدن الهی آنها که بر خلیفه خدا بر زمین متمرکز است، اعلام جنگ کردند و آنها بر حسب دموکراسی خود می بینند و مقرر می کنند که حکم امام مهدی ع و حضرت عیسی ع و ایلیا ع با حکم صدام (ملعون) برابری میکند؛ چون همه آن در نظرشان دیکتاتور هستند، پس هیچ راهی برای برپایی حاکمیت الله نیست جز آگاهی بخشیدن به جامعه الهی سپس قدرت بکار می آید.

كما أنهم - أي جند الشيطان - أقاموا حاكمية الناس (الديمقراطية) ونقضوا حاكمية الله بالخداع والقوة:

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾.

همانطوریکه آنها (یا جند شیطان) حاکمیت مردم (دموکراسی) را بر پا داشتند و حاکمیت الهی را با نیزنگ و زور نقض کردند .

(قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ) ⁽⁵¹⁾ .

کارزار کنید با هرکس از اهل کتاب که ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده و آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده حرام نمیدانند و به دین حق نمی گروند تا آنگاه که با ذلت و تواضع به اسلام جزیه دهند.

إضاءة

بين الجهاد بالسيف والجهاد بالكلمة

الدعوة إلى الله سبحانه وتعالى وإلى دينه الحق وإلى طاعة خليفة الله في أرضه تبدأ بالكلمة .

دعوت برای خداوند سبحان ودين حق او، وبراى اطاعت وپيروى از خليفه الله در زمين با كلام وكلمه شروع مى شود.
قال تعالى: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾.

ای رسول، خلق را به حکمت وبرهان وموعظه نیکو به راه خدا دعوت کن وبا بهترین طریق مناظره نما که البته خدا کسی را که از راه او گمراه شده وآنکه هدایت یافته تهنتر میداند.⁽⁵²⁾

وسليمان (ع) بدأ بالكلمة : و سليمان ع با كلمه شروع کرد:

﴿أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَيْتَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ﴾.

اینک نامه مرا به جانب آنان بر وبازگرد تا بنگری پاسخ چه میدهند .⁽⁵³⁾

وكان كتاباً كريماً وحكياً ورحيماً: ﴿قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيْتُ إِلَى كِتَابِ كَرِيمٍ * إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، أي إنه موسوم بالرحمة .

ونامه ای کریم وحکیم ورحیم بود (چون هدهد نامه را از منقار در بر بلقیس افکند به شکفت آمد ومهر نامه را بر گرفت ومطالعه کرد وآنرا بسیار مهم یافت و رو به رجال در بارش کرده وگفت: نامه بزرگی به من رسیده. یعنی اینکه با رحمت همراه است).⁽⁵⁴⁾

ثم تنتقل إلى المجادلة بالتي هي أحسن : سپس به مجادله منتقل می شوی به آنچه که تهنتر است :

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾.⁽⁵⁵⁾ ای رسول، خلق را به حکمت وبرهان وموعظه نیکو به راه خدا دعوت کن وبا بهترین طریق مناظره نما که البته خدا کسی را که از راه او گمراه شده وآنکه هدایت یافته تهنتر میداند.

⁵²- نخل: 125.

⁵³- نخل: 28.

⁵⁴- نخل: 29 - 30 .

⁵⁵- نخل: 125.

ثم تنتقل إلى القول الغليظ :

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبئس المصير ﴿٥٦﴾، وهذا ما فعله سليمان آخر الأمر :
﴿ هَازِجِ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴾.

سپس به قول شدید منتقل می شوی (ای پیغمبر با کافران و منافقان جهاد و مبارزه کن و بر آنها بسیار سخت بگیر (بیش از این مدارا مکن) مسکن آنها دوزخ و بسیار بد منزلگاهی است.)⁽⁵⁶⁾.
و این چیزی است که حضرت سلیمان در آخر امر انجام داد: (ای فرستاده بلقیسیان با هدایا بسوی آنان باز گردید که من لشکری بیشمار که هیچ بان مقاومت نتواند کرد بر آنها می فرستم و آنها را با ذلت و خواری از آن ملک بیرون میکنیم.)⁽⁵⁷⁾.

فإذا لم تنفع الكلمة كان السيف هو الفيصل بين الحق والباطل لإعلاء كلمة الله وإظهار طاعته في أرضه، فالانتقال للسيف أمر حتمي إذا لم تنفع الكلمة، بل هو واجب في كل الأديان الإلهية؛ ولهذا رفع أنبياء الله ورسوله السيف وجاهدوا وقاتلوا في سبيل الله لإعلاء كلمة الله، فالانتقال إلى السيف مباشرة عجلة، وهلك المستعجلون، وترك الانتقال إلى السيف بعد تمام الكلمة تخاذل، وهلك المتخاذلون.

و اگر کلمه سودی نبخشد این شمشیر است که فاصل بین حق و باطل برای اعلاى کلمه الله و اظهار اطاعت و پیروی از او در زمین است. پس انتقال به مبارزه با شمشیر امری ایست حتمی و قتیکه کلمه سودی نبخشد بلکه در تمام ادیان الهی ایست واجب و به این دلیل است که انبیاء خدا و رسولانش شمشیر بلند کردند و در راه خدا برای اعلاى کلمه الله جهاد و مبارزه نمودند بنابر این انتقال مستقیم به شمشیر عجله است که عجله کنندگان به هلاکت می رسند ، و ترک انتقال به شمشیر بعد از اتمام کلمه خذلان است و خذلان شدگان به هلاکت می رسند.

إضاءة

من جهاد بني إسرائيل

قصة طالوت:

جماعة طالوت هم جماعة مؤمنة من بني إسرائيل حبسوا أنفسهم على أمر الله سبحانه وتعالى، وحاشا لله سبحانه وتعالى أن يترك من حبسوا أنفسهم على أمره دون أن يفرج عنهم، فلم يقبلوا حاكمية الناس والانتخابات لاختيار ملك لهم، بل طلبوا من الله سبحانه وتعالى أن يعين لهم ملكاً؛ لأنهم مؤمنون بحاكمية الله سبحانه وتعالى ولا يرضون بالبديل الشيطاني عنها، وهو حاكمية الناس: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَغْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نقاتل في سبيل الله قال هل عسيتم إن كتب عليكم القتال ألا تقاتلوا قالوا وما لنا ألا نقاتل في سبيل الله وقد أخرجنا من ديارنا وأبنائنا فلما كتب عليهم القتال تولوا إلا قليلاً منهم والله عليم بالظالمين﴾.

قوم طالوت قومی بودند از مؤمنین بنی اسرائیل که خود را برای امر خداوند سبحان محصور داشتند و خداوند پاک و منزه است که کسانی که خود را برای امر خداوند وقف کرده اند بدون آنکه برای آنها فرج و گشایشی قرار، ندهد ترک کند، و حاکمیت مردم و انتخابات را به جهت اختیار پادشاه و رهبر قبول نمی کنند، بلکه از خداوند سبحان خواستند که برای آنها پادشاهی تعیین کند، چون آنها به حاکمیت خداوند سبحان و تعالی ایمان دارند و به بدیل شیطانی آن راضی نمی شوند و آن حاکمیت مردم است.:: (ندیدی آن گروه بنی اسرائیل را که پس از وفات موسی از پیغمبران وقت خود تقاضا کردند که پادشاهی برای ما برانگیز تا به سرکردگی او در راه خدا جهاد کنیم؟ پیغمبر آنها گفت: اگر جهاد فرض شود مبادا نافرمانی کنید، گفتند: چگونه شود که ما به جنگ نرویم در صورتی که دشمنان ما، ما و فرزندان ما را به ستم از دیارمان بیرون کردند، پس چون با در خواست آنها جهاد مقرر گردید به جز اندکی همه روی گردانیدند و خدا از کردار ستمکاران آگاه است.)⁽⁵⁸⁾.

ولكن هل تخلو جماعة مؤمنة من المنافقين؟ وهكذا اعترض المنافقون على أمر الله سبحانه وتعالى: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَمَّا يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.

حال آیا در یک جامعه مؤمنه از منافقین خالی می شود؟ و اینچنین می شود که منافقان بر امر خداوند سبحان و تعالی اعتراض می کنند: (پیغمبر آنها گفت: خداوند طالوت را به پادشاهی شما برانگیخت. گفتند: که از کجا اورا بر ما بزرگی و پادشاهی رواست در صورتیکه ما به پادشاهی شایسته تر از اویم و او را مال فراوان نیست. رسول

گفت: او را خداوند بر گزید و در دانش علم و توانائی فزونی بخشید و خدا ملک خود را به هرکه خواهد می بخشد که او به حقیقت توانگر و داناست.⁽⁵⁹⁾

والنتيجة سار طالوت بالمجاهدين ليقاتلوا في سبيل الله وإعلاء كلمة الله: ﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾.

و در نتیجه طالوت به همراه مجاهدین برای مبارزه در راه خدا و اعلائی کلمه الله حرکت کرد: (پس هنگامیکه طالوت لشکر کشید سپاه خود را گفت، خدا شمارا به نهر آبی آزمایش کند، هر که از آن بیاشامد از من و آئین من نخواهد بود. پس همه سپاه آشامیدند بجز عده قلیلی از آنها. بدین سبب چون طالوت و سپاهش مواجه با دشمن شدند لشکر پیماناک گشته گفتند: ما را تاب مقاومت جالوت و سپاه او نخواهد بود، آنانکه به لقاء رحمت خدا و ثواب آخرت معتقد بودند ثابت قدم مانده گفتند: چه بسیار شده که گروهی اندک بر سپاهی بسیار غالب آمده و خدا یاور صابران است.)⁽⁶⁰⁾

وجاء الامتحان الإلهي ليميز الطيب من الخبيث، وليبين فضل أهل الفضل من هذه الجماعة المؤمنة: ﴿... إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ بِيَدِهِ...﴾.

و این امتحان الهی برای جدایی خوب از بد و برای نمایان شدن برتری اهل فضل از این جماعت مؤمنه بود (... إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ بِيَدِهِ ...)

لم تكن مسألة عطش وشرب ماء، بل كانت مسألة إيمان هذه الجماعة بالله وبولي الله وخليفته في أرضه والتسليم له وطاعته، ومسألة اليقين بنصر الله وفتح الله للمؤمنين به وبخليفته في أرضه، فظهرت تلك الفئات في ساحة المعركة، ففئة استيقنت أمر الله فلا يبالي أفرادها إن وقعوا على الموت أو وقع الموت عليهم: ﴿قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾. وفئة ارتجفت أقدامهم لما رأوا ضخامة جيش جالوت ولكنهم حاربوا هذه النكسة في نفوسهم، أما الفئة الثالثة فقد خسروا المعركة في نفوسهم ولم يجدوا إلا الهزيمة يتحدثون عنها؛ لأنهم مهزومون من الداخل: ﴿قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ﴾.

در اینجا مسئله تشنگی و آشامیدن آب نبود بلکه مسئله ایمان این جماعت به خدا و به ولی خدا و خلیفه آن در زمین و تسلیم امر ولی خدا و اطاعت و پیروی از وی است، و مسئله یقین، یاری رساندن خدا و فرج و گشایش خدا

برای مؤمنین به سبب ایمان به خلیفه او در زمین وتسليم برای ایشان و پیروی برای دین خداوند است، که برای آن گروه ها در میدان نبرد آشکار شد، گروهی که به امر خداوند یقین پیدا کردند افراد آنها هیچ ابائی نداشتند که به سوی مرگ بروند یا مرگ، سراغشان بیاید (قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فَئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ) ⁽⁶¹⁾.

آنانکه به لقاء رحمت خدا و ثواب آخرت معتقد بودند ثابت قدم مانده گفتند: چه بسیار شد که گروهی اندک بر سپاهی بسیار غالب آمده و خدا یاور صابران است.

وگروهی پاهایشان لرزید در آن هنگام که گستردگی و ضخامت لشکر جالوت را دیدند لکن آنها با این ضعف درونی نفوس مبارزه کردند، اما گروه سوم در این مبارزه درونی و نفسانی، خود را باختند و در آن هیچ نیافتند بجز شکست، که از آن صحبت می کنند چون آنان از درون شکست خورده بودند (قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ) ⁽⁶²⁾.

گفتند: ما تاب مقاومت با جالوت و سپاه او را نخواهیم داشت.

* * *

إضاءة

من جهاد المسلمين مع رسول الله

في مكة كان رسول الله وأصحابه يجاهدون بالكلمة والموعظة الحسنة : **﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾**.

فلما واجههم أهل مكة بالأذى والسجن والتعذيب بدأوا مهاجرون من مكة أولاً إلى الحبشة، ثم إلى المدينة المنورة يثرب بعدما لقي ما لقي رسول الله في مكة والطائف .

رسول خدا ﷺ و یارانش در مکه با کلمه و موعظه نیکو مبارزه می کردند :
 (ای رسول ، خلق را به حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن و با بهترین طریق مناظره نما که البته خدا کسی را که از راه او گمراه شده و آنکه هدایت یافته بهتر میدانند).⁽⁶³⁾
 در آن هنگام که با اذیت و زندانی و شکنجه اهل مکه مواجه شدند و بعد از آنکه رسول خدا ﷺ در مکه و طائف اذیت و آزارهایی از آنها دید، آغاز به مهاجرت کردند ابتدا از مکه به حبشه سپس به مدینه منوره یثرب.

وفي المدينة بدأ رسول الله يعد العدة للجهاد وإعلاء كلمة الله سبحانه، وكانت معركة بدر الكبرى، قال تعالى : **﴿وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ﴾**.

وكان لهذا النصر أثر عظيم في نفوس المسلمين، فلم يكن نصراً عسكرياً فحسب بل كان آية من آيات الله ، ولمسوا فيه يد الغيب الإلهي وهي توقع الهزيمة في صفوف مشركي مكة.

و رسول خدا در مدینه شروع به آمادگی افراد برای جهاد و اعلاى کلمه الله کرد ند، و آن جنگ بزرگ بدر بود، که خداوند تعالی می فرماید: (ای رسول بیاد آر هنگامی که خدا به شما وعده فتح بر یکی از دو طائفه را داد و شما مسلمین مایل بودید آن طایفه ای که شوکت و سلاح ندارد اموالشان نصیب شما شود و خدا می خواست که صدق سخنان حق را ثابت گرداند و از ریشه کافران را بر کند).⁽⁶⁴⁾

و این پیروزی در روحیه مسلمین اثری عظیم داشت و تنها پیروزی نظامی نبود بلکه آیه و نشانه ای از آیات خداوند بود، و در آن دست غیب الهی را لمس کردند، که باعث ایجاد شکست در صفوف مشرکین مکه شد.

ثم جاءت معركة أحد وفيها ما فيها، هزيمة للمسلمين كان سببها الدنيا وزخرفها لما طلب جماعة من المسلمين الغنائم وتركوا مواقعهم، وفيها كسرت رباعية رسول الله وتركه المسلمون في ساحة المعركة وفروا إلا قلة منهم وقوه بأنفسهم، وفيها نصر من الله للمسلمين لما قذف في قلوب المشركين الرعب بعد أن قرروا استئصال المسلمين، حيث سمع المشركون أن رسول الله والمسلمين قرروا مواجهتهم مستميتين، فانكسرت شوكة المشركين، وامتلات قلوبهم رعباً وعادوا خائبين.

سپس جنگ احد پیش آمد ودر آن شکستی برای مسلمانان بود در آن هنگام که عده ای از مسلمانان به جمع آوری غنائم پرداختند وپست های خود را ترک کردند که به سبب آن دنیا خواهی وزینتهای آن بود، ودر آن جنگ رباعیه (دندانهای پیشین) رسول خدا ﷺ شکست و مسلمانان وی را در میدان جنگ تنها گذاشتند و فرار کردند بجز عده اندکی که با جان خود از او دفاع کردند ودر آن مددی از خداوند برای مسلمین بود هنگامی که با ایجاد رعب وترس در دل مشرکین که تصمیم به از بین بردن مسلمین کردند، چون مشرکین شنیدند که رسول خدا و مسلمین با جان گذشتگی با آنها روبرو خواهند شد، باعث از بین رفتن شوکت مشرکین شد، و قلبهای آنها پر از رعب وترس شد و با نا امیدى برگشتند.

ثم كانت معركة الخندق وفيها برز الإسلام كله للكفر كله، لما قتل أمير المؤمنين علي [ع] عمرو بن ود العامري، وفيها جنود الله سبحانه وتعالى من الملائكة هم الذين يوقعون الهزيمة في صفوف المشركين بعد أن أوقعوا الوهن في نفوسهم لما ملؤوها رعباً، قال تعالى: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴾.

سپس در جنگ خندق بود، وقتیکه امیر المؤمنین علی ع عمر بن ود عامری را کشت، مبارزه تمام اسلام در برابر تمام کفر بود، ودر آن جنگ از ملائکه که جنود خداوند سبحانه وتعالی هستند، بودند که با ایجاد رعب وترس و ناتوانی در دل مشرکین باعث ایجاد شکست در صف های آنها شد ند. که خداوند تعالی می فرماید:
(ای اهل ایمان به یاد آرید نعمتی را که خدا به شما عطا کرد وقتیکه لشکر بسیاری از کافران بر علیه شما جمع شدند، پس ما به مدد شما بادی تند و سپاهی بسیار که به چشم نمی دیدید فرستادیم و خدا خود به اعمال شما آگاه بود.)⁽⁶⁵⁾

أما معركة حنين فهي خير دليل على أن الكثرة لا تغني شيئاً، إنما النصر من عند الله، فسبحانه وتعالى نصر المؤمنين في بدر وهم قلة ولم تغن كثرتهم عنهم شيئاً في حنين حتى أيدهم الله بنصره

﴿لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾.

والنتيجة قال تعالى: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.

و اما جنگ حنین بهترین دلیلی است که ثابت شود که کثرت نظامیان به تنهایی چیزی بدست نمی آورد، و همانا پیروزی از جانب خداوند سبحان و تعالی است که او مدد دهنده مؤمنین در جنگ بدر با تعداد اندک آنها بود و کثرت آنها در حنین برای آنها کارساز نبود تا اینکه خداوند آنها را با یاری خود تأیید کرد (ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ) ⁽⁶⁶⁾.
 آنگاه خدا وقار و سکینه خود را بر رسول خود و بر مؤمنان نازل فرمود و لشکرهایی از فرشتگان که شما نمی دیدید به مدد شما فرستاد و کافران را به عذاب و ذلت افکند و این است کیفر کافران.

هذا أمر من الله سبحانه وتعالى بالجهاد الهجومي والدفاعي، فكما قال تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (١)، قال أيضاً: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ..﴾.

این امر از خداوند سبحان و تعالی در خصوص جهاد هجومی و دفاعی همانطوریکه خداوند تعالی فرمود: (ای اهل ایمان روزه برای شما نوشته شده و واجب گردید چنانکه امم سابقه را فرض شد و این دستور برای آن است که پاک و پرهیزکار شوید) ⁽⁶⁷⁾. و همچنین فرمود (جهاد نیز برای شما نوشته شد و بر شما واجب گردید....).

وكما أن المسلمين يجب عليهم الصيام إذا حضر وقته وتمت شروطه، ويجب عليهم الحج إذا حضر وقته وتمت شروطه، وإلا فإن المتخلف عن أداء الصيام والحج وهو مستطيع يعاقب بنار جهنم وساءت مصيراً، كذلك فإن الجهاد إذا حضر وقته وتمت شروطه وجب، ومن يتخلف عنه فإنه كتارك الصلاة والصوم والحج فتكون عاقبته إلى جهنم وساءت مصيراً.

و همانطوریکه روزه در هنگام رسیدن وقتش و با داشتن شرائط آن بر مسلمین واجب است، و حج نیز در رسیدن وقتش و احراز شرایط آن بر آنها واجب است، و گرنه کسی که با داشتن شرایط حج و روزه وقادر به انجام آنها باشد تخلف و سرپیچی کند به آتش جهنم مجازات میشود که چه بد جایگاهی است، جهاد نیز اینچنین است که اگر وقت آن برسد و شرایط آن بوجود آمد، واجب است، و هرکس از آن تخلف و سرپیچی کند مانند کسی است که نماز و روزه و حج را ترک کرده باشد و عاقبت آن جهنم است که چه بد جایگاهی است.

66- توبة: 26.

67- بقره: 183.

ويبقى أنّ الجهاد كتب وهو كره لكم فليس هيناً أن يبيع الإنسان نفسه؛ ولذا كان هذا البيع لله سبحانه وكان الثمن الجنة: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**.

واضح است که جهاد بر شما واجب شده واز آن آکراه داريد وبراى انسان آسان نيست که نفس خود را بفروشد، و لذا اين فروش براى خداوند سبحان است که بھای آن بھشت است (خدا جان و مال اهل ايمان را به بھای بھشت خريدارى کرده، آنها در راه خدا جهاد کنند که دشمنان دين را به قتل رسانند ويا خود کشته شوند اين وعده قطعى است بر خدا وعهدى است که در تورات و انجيل و قرآن ياد فرموده واز خدا با وفاتر به عهد کيست ؟ اى اهل ايمان شما به خود بشارت دهيد که در اين معامله ومعاهده با خدا سعادت بزرگى است.)⁽⁶⁸⁾.

فسبحان الذي جعل الجهاد امتحاناً يميز به الخبيث من الطيب، والصالح من الطالح والصادق من الكاذب، قال تعالى: **إِنَّمَا حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ** ، وكذلك ﴿ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴾.

پاک ومنزه است خدايى که جهاد را براى امتحان قرار داد که خوب را از بد و صالح را از طالح و راستگو از دروغگو مشخص کند، خداى تعالى فرمود: (آيا پنداشتيد که داخل بھشت مى شويد بى آنکه خداوند جهادگران و شکیبایان شما را معلوم بدارد)⁽⁶⁹⁾ . وهمچنين فرمود: (چنين مى پنداريد که شما را بدون آزمائش به حال خود رها مى کنند در حالى که خدا هنوز در مقام طاعت ومجاهده معلوم نگرداننده که از شما چه کسى به حقيقت مؤمن است که جز خدا ورسول و مؤمنان را هرگز دوست خود نخواهد گزيرد وخدا از همه کار شما آگاه است.)⁽⁷⁰⁾.

وفي النهاية يجب أن يعلم المؤمنون أن النتيجة الحتمية للجهاد هي النصر على النفس والشيطان وزخرف الدنيا والهوى وخروج من الظلمات الى النور، وهي نتيجة عظيمة وكافية سواء رافقها النصر المادي في ساحة المعركة أم لا ﴿فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

ودر نهايت لازم است که مؤمنين بدانند که نتيجه حتمى جهاد چيره شدن بر نفس وشيطان و زينتهای دنيا وهوسهای درونى وخروج از تاریكى ها بسوى نور که نتيجه اى بزرگ وكافيست چه با پيروزى مادى در ميدان جنگ همراه باشد يا نباشد (مؤمنان بايد در راه خدا به آنان که حيات مادى دنيا را بر آخرت گزيرند بچنگند و هر کس در جهاد به راه خدا کشته شد يا فاتح گرديد زود باشد که او را اجري عظيم دهيم.)⁽⁷¹⁾.

68- توبة: 111.

69- آل عمران: 142.

70- توبة: 16.

71- نساء: 74.

وتبقى هناك تساؤلات تنتظر الإجابة أو زيادة توضيح :

- فمع من يكون الجهاد الذي يريد الله؟

- وكيف يعرف صاحب الجهاد المرضي عند الله؟

- وما علاقة الحضارة المادية بالجهاد؟

- وما علاقة الحضارة الاخلاقية بالجهاد؟

- وما علاقة الحضارة الاخلاقية بالحضارة المادية؟

- وما علاقة الحضارة المادية بالتكامل الروحي للإنسان؟

ودر اینجا پرسشهایی می مانند که نیاز به جواب یا توضیح بیشتر دارند.

جهدی که خداوند آن را می خواهد باید با چه کسی باشد ؟

وصاحب جهاد چگونه بداند که مورد رضایت پیشگاه خداوند است ؟

و رابطه تمدن مادی با جهاد چیست ؟

ورابطه تمدن اخلاقی با جهاد چیست ؟

ورابطه تمدن اخلاقی با تمدن مادی چیست ؟

ورابطه تمدن مادی در تکامل روحی انسان چیست ؟

* * *

الجهاد مع الحق

الجهاد لإعلاء كلمة الله سبحانه وتعالى - كما تبين - أمر مشروع، بل هو واجب في كل الأديان الإلهية التي عرفها أهل الأرض، ولكن يبقى أن هناك من يحاول خلط الحق بالباطل ليخرج بمسوخ مشوه يسميه الجهاد لإعلاء كلمة الله؛ ولنا فمن الضروري أن يقف كل إنسان عاقل يحترم عقله على حدود كلمة الله العليا التي يريد سبحانه وتعالى إقرارها على هذه الأرض، ولكي لا يكون ضمن طواير المستحمرين (المقلدين) التابعين للعلماء غير العاملين (الحمير) كما يسميهم تعالى: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا الثَّورَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.

جهاد برای اعلاى كلمه الله سبحانه وتعالى است همانطوریکه مشخص شد در تمام ادیان الهی که اهل زمین آن را شناختند امریست مشروع، بلکه واجب می باشد و آنچه باقی می ماند اینکه کسانی هستند که می خواهند حق و باطل را به هم بیامیزند تا شکل مسخ شده و نا معلومی از جهاد درست کنند و آن را جهاد برای اعلاى كلمه الله بنامد، لذا از ضروریات است که هر انسان عاقل که برای عقل خود احترامی قائل است بر حدود كلمة الله العليا که خداوند سبحان استقرار آن را بر تمام زمین می خواهد توقف کرده تا اینکه مانند (خرانی باشند که) تابعین علمای بی عمل (خران) همانطوریکه خداوند تعالی آنها را می نامد (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا الثَّورَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)⁽⁷²⁾.

وصف حال آنان که تحمل علم تورات کرده و خلاف آن عمل نمودند در مثل به حماری (خران) ماند که بار کتابها بر پشت کنند (و از آن هیچ بهره نبرد) آری قومی که مثل حالشان این است که آیات خدا را تکذیب کردند بسیار مردم ستمگر بدی هستند و خدا هرگز ستمکاران را رهبری نخواهد کرد.

ونحن المسلمون لدينا القرآن وأحاديث الرسول محمد وآله الأطهار ^{عليهم السلام} فيكون المسلمون الذين حملوا القرآن وأحاديثهم ثم لم يحملوها مثلهم كمثل الحمار، وبين تعالى في القرآن الكريم أن صوت العلماء غير العاملين (الحمير) عالٍ ومسموع من قبل المقلدين (المستحمرين) ولكنه في نفس الوقت منكر وقبيح ^{عليهم السلام} (إِنَّ أَكْثَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ).

وما مسلمانان قرآن واحاديث حضرت محمد ^{صلى الله عليه وآله وسلم} واهل بيت پاكش ^{عليهم السلام} در دست داريم و مسلمانانی که قرآن واحاديث آنها ^{عليهم السلام} حمل کردند سپس آنها را حمل نمی کنند مثل آنها مانند خری می ماند، و خداوند تعالی در قرآن کریم تبیان کرد که صوت علمای بی عمل (خران) بلند و مسموع است از طرف مقلدین (خر شده گان) و لكن در عين حال منكر وقبيح است: (إِنَّ أَكْثَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ)⁽⁷³⁾. بدترین آوازه بانگ خران است.

أبدأ في كل مجتمع بعث فيه نبي أو وصي كان من يحاربه هم العلماء غير العاملين ويتبعهم المقلدون دونما تدبر أو تفكر بل استهزاء وسخرية وتهجم ويوم القيامة: ﴿تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأُوا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾.

همیشه در هر جامعه ای که در آن نبی یا وصی مبعوث می شود همیشه علمای بی عمل و تابعین آنها بدون تدبر یا تفکر بلکه با استهزاء و مسخره کردن با آنها مبارزه میکنند و به آنها حمله ور می شوند و در روز قیامت: ﴿تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأُوا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾⁽⁷⁴⁾.

هنگامیکه بیزاری جویند رؤسا و پیشوایان باطل از پیروان خود و عذاب خدا را مشاهده کنند هر گونه وسیله و اسباب از آنها قطع و روابط باطل بجا نماند.

على كل حال ليس هذا بحثاً عقائدياً لإثبات صاحب الحق ولكني أردت لفت انتباه كل من استحمره علماء الضلالة سواء كانوا مسلمين أو مسيحي أو يهود إلى أن الله سبحانه وتعالى خلق الإنسان ليكون عبداً له سبحانه: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾، لا ليكون عبداً لعلماء الضلالة غير العاملين: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾.

به هر حال این بحث، بحث عقائدی برای اثبات صاحب حق نیست و لکن خواستم التفات نظری باشد برای هر کسی که علمای گمراه آن را استعمار (خر کرده باشند) کردند چه از (مسلمین یا مسیح یا یهود) و از آنجا خداوند سبحان و تعالی انسان را آفرید تا برای او بنده باشد.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾⁽⁷⁵⁾. جن و انس را نیافریدم الا برای عبادت کردن.

نه اینکه بنده ای باشد برای علمای گمراه کنندگان بی عمل:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾⁽⁷⁶⁾. علماء و رهبانان خود را به مقام ربوبیت شناخته و خدا را

نشناختند.

* * *

74 - بقرة: 166.

75 - ذريات: 56.

76 - توبة: 31.

کلمة الله العليا

أول ما خلق الله سبحانه وتعالى الإنسان قال للملائكة: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ . وهذا الخليفة الأول في هذه الأرض هو نبي الله آدم (ع) .

ولم تنقطع هذه الخلافة فيما مضى ولا تنقطع إلى يوم القيامة، وكما انقسم الملائكة إلى مقر هذه الخلافة ومنكر جاحد كافر بكلمة الله كذلك عاد الأمر الأول ليتكرر كل مرة على هذه الأرض لينقسم الناس على هذه الأرض إلى قسمين، قسم اتبع المنكر الأول (إبليس) للأمر الأول، وقسم اتبع المقربين الأوائل (الملائكة) للأمر الأول، هذه هي كلمة الله العليا التي تتكرر في كل زمان فينقسم الناس إلى مقرها ومنكر لها.

خداوند سبحانه وتعالى در ابتدا که انسان را خلق کرد فرمود: (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) (77).

ه فرشتگان فرمود که من در زمین خلیفه خواهم گماشت. و خلیفه اول در این سرزمین حضرت آدم ع بود. و این خلافت از اول قطع نشد و تا روز قیامت هم قطع نخواهد شد. و همانطوریکه فرشتگان به دو دسته تقسیم شدند بعضی به این خلافت اقرار کردند و گروهی از درانکار جحود و کفر به کلمه الله در آمدند هم به همین شکل این امر در زمین تکرار می شود و مردم به دو دسته تقسیم می شوند، گروهی پیرو منکر اول (ابلیس) به عنوان اولین منکر و گروهی پیرو اقرار کنندگان آغازین به عنوان اولین اقرار کنندگان (فرشتگان) شدند، و این امر کلمه الله العليا که در هر زمان تکرار می شود و مردم به اقرار کنندگان و منکران به آن تقسیم می شوند.

خليفة الله في أرضه هو كلمة الله فمن أقره كان من الموحدين ومن أنكره كان من المشركين، هكذا وبساطة وبدون أي تعقيد. ففي كل زمان يوجد موسى وعيسى ومحمد والحسين، بل كل الأنبياء والأوصياء ممثلون في شخص خليفة الله في أرضه، فمن أنكر خليفة الله في أرضه فهو منكر لموسى (ع) وإن ادعى أنه يهودي، ومنكر لعيسى وإن ادعى أنه مسيحي، ومنكر لمحمد وإن ادعى أنه مسلم، ومنكر للحسين وإن ادعى أنه من شيعة الحسين بن علي (ع)، وهكذا يكون الجهاد لإعلاء وإظهار أمر خليفة الله في أرضه؛ لأنه كلمة الله وخليفة الله الذي عينه الله سبحانه وتعالى. ولأن التوحيد يكون بمعرفته فبهم يعرف الله فمن عرف خلفاء الله عرف الله ومن أنكرهم أنكر الله ومن جهلهم جهل الله سبحانه وتعالى؛ لأنهم أسماء الله الحسنى ووجه الله ويد الله سبحانه وتعالى .

خلیفه خدا در زمین خود کلمة الله است و بطور ساده و بودن هر پیچیدگی که هر کس به آن اقرار کند از موحدين است و هر کس منکر آن شود از مشرکین می باشد. و در هر زمان حضرت موسی ع و حضرت عیسی ع و حضرت محمد ﷺ و امام حسین ع پیدا می شد بلکه همه انبیاء و اوصیاء در وجود خلیفه خدا در زمین نمود پیدا می کنند پس هر کس خلیفه خدا در زمین را انکار کند برآستی که حضرت موسی ع را انکار کرده هر چند ادعا کند که

یهودی است و حضرت عیسی ع را انکار کرده هر چند که ادعای مسیحیت کند و همچنین منکر حضرت محمد ﷺ میباشد هر چند که ادعای مسلمانی کند و منکر امام حسین ع است هر چند که ادعا کند از شیعه حسین ابن علی ع است، و جهاد برای اعلاى كلمة الله و إظهار امر خليفة خدا در زمین اینچنین است چون او كلمة الله و خليفه خداست که خداى سبحان و تعالى او را تعیین کرده است. چون توحيد با شناخت و معرفت او حاصل می شود پس بوسیله آنها خداوند شناخته می شود و هر کس خلفاء خداوند سبحان را شناخت خداوند را شناخت و هر کس آنها را انکار کند خداوند را انکار کرده است و هر کس به حق آنها جهالت کند به خداوند سبحان و تعالى جهالت کرده چون آنها اسماء الله الحسنى و وجهه الله و ید الله سبحانه و تعالى هستند.

كيف يعرف خليفة الله في أرضه في كل زمان ؟ چگونه خليفه خدا در زمينش در هر زمان شناخته می شود ؟

أهم طريق لمعرفة خليفة الله في أرضه هو: مهم ترین روش برای شناخت خليفه خدا در زمین عبارتند از:

الطريق الأول: الذي عرفته به الملائكة آدم ^ع وهو النص، فقد نص الله سبحانه وتعالى على آدم ^ع ، وإنه خليفة في أرضه : ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾.

راه اول: آن چیزی است که ملائکه بوسیله آن حضرت آدم ع را شناختند و آن نص صریح است. که خداوند سبحانه و تعالى بر حضرت آدم ع نص صریحی کرده که او خليفه خدا بر روی زمین است (بیاد آر وقتی که پروردگار فرشتگان را فرمود: من در زمین خليفه خواهم گماشت، گفتند: آیا کسانی خواهی گماشت که فساد کنند و خونها بریزند و ما خود تسبیح و تقدیس می کنیم. خداوند فرمود: من چیزی از اسرار خلقت بشر می دانم که شما نمی دانید.)⁽⁷⁸⁾.

و بعد آدم (ع) كان أيضاً النص هو الطريق لمعرفة خليفة الله في أرضه، ولكن هذه المرة النص الإلهي يعرف عن طريق الخليفة السابق، فهو ينص بوصية لأئمة على الخليفة الذي بعده بأمر الله سبحانه وتعالى، فليس هو الذي يعين الذي بعده، بل الله سبحانه وتعالى هو الذي يعين خليفته في أرضه في كل زمان، فقط يكون دور الخليفة السابق هو إيصال هذا النص الإلهي بالوصية؛ ولذا سمي خلفاء الله في أرضه من الأنبياء والمرسلين بالأوصياء؛ لأنّ السابق يوصي باللاحق ولا يوجد نبي من الأنبياء أو الأئمة إلا وقد نصّ عليه الذي قبله، فإبراهيم وإسحاق ويعقوب عليها السلام والأنبياء من بني إسرائيل (ع) نصوا على موسى وأوصوا به وموسى والأنبياء أوصوا بعيسى (ع) ، وعيسى أوصى بمحمد ، ومحمد أوصى بعلي (ع) والأئمة والمهديين من ولده، فلا يوجد فراغ لئلاهم غيرهم . ولكن الأمم انخرقت عنهم فظهر فيها علماء عاملون يرشدون الناس إلى الرجوع إلى طريق الأوصياء وضرورة إتباعهم والأخذ عنهم فقط، وظهر أيضاً علماء غير عاملين يحاولون تقمص دور الأوصياء ، كما تقمصها ابن أبي قحافة .

همچنین بعد از حضرت آدم ع نص الهی راهی برای شناخت خلیفه خدا در زمین شد ولی این بار نص الهی از طریق خلیفه قبلی شناخته می شود که بوسیله وصیت کردن بر وصی بعد از خود در بین امتش از طرف خدا می باشد و در واقع این وصی نیست که خلیفه بعد از خود را تعیین کند بلکه آن خداوند سبحانه و تعالی است که در هر زمان خلیفه اش را در زمین معین می کند، و نقش خلیفه سابق رساندن این نص الهی از طریق وصیت کردن است، و لذا به همین خاطر است که خلفاء خدا در زمین از انبیاء و مرسلین، اوصیاء نامیده شدند. چون خلیفه سابق به خلیفه ما بعدش توصیه می کند و هیچ پیامبری از انبیاء علیهم السلام یا ائمه و پیدانی شود مگر اینکه خلیفه قبل به او وصیت کرده باشد، حضرت ابراهیم ع و اسحاق و یعقوب علیهم السلام و انبیائی از بنی اسرائیل علیهم السلام بر حضرت موسی ع تصریح کردند و به او وصیت کردند و حضرت موسی ع و انبیاء علیهم السلام به حضرت عیسی ع وصیت کردند. و حضرت عیسی ع به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت محمد صلی الله علیه و آله به علی ع و ائمه دوازده گانه علیهم السلام و مهدیین از فرزندان امام زمان وصیت کرد و خلأی پیدا نمی شود که غیر از آنها علیهم السلام آن را پر کند. و لکن امت ها از آنها منحرف شدند که در بین آنها علمای عامل پیدا شدند که مردم را به بازگشت به راه اوصیاء علیهم السلام و ضرورت پیروی از آنها و گرفتن دین از آنها ارشاد کردند. و همچنین علماء بی عملی پیدا شدند که کوشش کردند که نقش اوصیاء را به خود نسبت دهند. همانطوریکه بن ابی قحافه (خلافت) را مانند جامه بر تن کرد.

قال أمير المؤمنين (ع) أما والله لقد تقمصها ابن أبي قحافة وإنه ليعلم أن محلي منها محل القطب من الرحي، ينحدر عني السيل ولا يرقى إلي الطير، فسدت دونها ثوباً وطويت عنها كشحاً، وطفقت أرتي بين أن أصول بيد جذاء أو أصبر على طخية عمياء، مهمر فيها الكبير ويشيب فيها الصغير، ويكح فيها مؤمن حتى يلتقي ربه ، فرأيت أن الصبر على هاتا أحجى ، فصبرت وفي العين قذى وفي الحلق شجاً ، أرى ترائي نخباً... .

امیر المؤمنین علی ع فرمود: آگاه باشید. به خدا سوگند که «فلان» خلافت را چون جامه ای بر تن کرد و نیک می دانست که پایگاه من نسبت به آن چونان محور است به آسیاب. سیلها از من فرو می ریزد و پرنده را یارای پرواز به قله رفیع من نیست. پس میان خود و خلافت پرده ای آویختم و از آن چشم پوشیدم و به دیگر سو گشتم و رخ برتافتم. در اندیشه شدم که با دست شکسته بتازم یا بر آن فضایی ظلمانی شکیبایی ورزم، فضایی که بزرگسالان در آن سالخورده شوند و خردسالان به پیری رسند و مؤمن، همچنان رنج کشد تا به لقای پروردگارش نایل آید. دیدم، که شکیبایی در آن حالت خردمندانه تر است و من طریق شکیبایی گزیدم، در حالی که، همانند کسی بودم که خاشاک به چشمش.

أما الطريق الثاني لمعرفة خليفة الله في أرضه فهو: سلاح الأنبياء والأوصياء وهو العلم والحكمة، وهذا يُعرف من كلامهم ومعالجتهم للمشاكل والأمور الواقعة.

ولابد للإنسان أن يتجرد عن الهوى والأنا ليتبين حكمتهم وعلمهم ، وبه احتج الله سبحانه على الملائكة : ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ فهو خير دليل على خليفة الله في أرضه.

اما راه دوم: برای شناخت خلیفه خدا در زمینش همان سلاح انبیاء و اوصیاء است و آن علم و حکمت می باشد که از طریق کلام و دستیابی به راه حل برای مشکلات و امور جاری آنان شناخته می شود و برای انسان لازم و ضروری است که از (آنا) منیت جدا شود تا حکمت و علم آنها و برای وی آشکار گردد و خداوند سبحان توسط آن بر ملائکه احتجاج کرد: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾⁽⁷⁹⁾ . و یاد داد به آدم همه اسماء را و آنگاه حقایق آن اسماء را در نظر فرشتگان پدید آورد و فرمود: اسماء اینان را بیان کنید اگر شما در دعوی خود صادقید. و این بهترین دلیل بر خلیفه خدا در زمین است.

أما الطريق الثالث لمعرفة خليفة الله في أرضه فهو: الراية (البيعة لله) أو الملك لله وطالب به الله سبحانه لخليفته الأول آدم (ع).

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾.

أي أطيعوه وأتمروا بأمره لأنه خليفتي. وقال تعالى: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ﴾.

وقال تعالى: ﴿مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾.

وفي تلبية الحج: (الملك لك لا شريك لك).

اما راه سوم: برای شناخت خلیفه خدا در زمینش آن علم و پرچم است: (البيعة لله) بیعت برای خداوند است یا مالکیت برای خداوند است. و خداوند سبحان با آن برای خلیفه اول حضرت آدم ع بر ملائکه احتجاج کرد. ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾⁽⁸⁰⁾ . پس چون آن عنصر را معتدل بیاریم و در آن از روح خویش بدم همه بر او سجده کنید.

79 - بقرة: 31.

80 - حجر: 29.

یا به عبارت دیگر از او اطاعت کنید و از فرمان وی پیروی کنید چون آن خلیفه من است. که خداوند می فرماید: (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ)⁽⁸¹⁾.
 بگو ای پیغمبر: خدایا پادشاه ملک هستی، تو هر که را خواهی سلطنت بخشی و از هر که خواهی بگیری و هر که را خواهی عزت دهی و هر که را خواهی خوار گردانی، هر خیر و نیکی به دست تو است و تنها تو بر هر چیز توانایی.

و همچنین خداوند می فرماید: (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ)⁽⁸²⁾ پادشاه و صاحب روز جز است.
 و در تلبیه حج (المَلِكُ لَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ) پادشاهی برای تو و هیچ شریکی نداری.

فهم لا يداهنون أحداً على حساب هذه الحقيقة وإن كانوا يَتَّهَمُونَ بسبب حملها، فقدماً قالوا عن عيسى: [?] إنه طامع بملك بني إسرائيل الذي ضيعه العلماء غير العاملين بمداهنتهم الرومان، وقيل عن دعوة محمد: (أنه لا جنة ولا نار ولكنه الملك)، أي إنَّ محمداً جاء ليطلب الملك له ولولده، وقيل عن علي (ع) إنه حريص على الملك مع أنهم يسمعونه يقول: (ما لي علي وملك لا يبقى)، ويرون زهده وإعراضه عن الدنيا وزخرفها، وهذا حال عيسى الذي لا يخفى وحال محمد.

و خلیفه خداوند بر اساس این حقیقت با کسی سیاست بازی نمی کنند هرچند که بسبب حمل رسالت خداوند متهم می شدند، در قدیم در باره حضرت عیسی ع گفتند که او به ملک بنی اسرائیل طمع دارد که علمای بی عمل به علت مداهنه آنها با حکومت روم آن را از دست داده بودند و در مورد دعوت حضرت محمد ﷺ گفته شد که: (انه لا جنة ولا نار ولكنه الملك) هیچ بهشت و جهنمی در کار نیست بلکه مسئله پادشاهی است، یا اینکه می گفتند محمد ﷺ آمده است که پادشاهی را برای خود و فرزندانش به دست آورد، و در مورد علی ع گفته می شد: (او بر ملک حریص است) با آنکه آنها می شنیدند که می فرماید: (مالِ علي وملك لا يبقى) علی را با حکومت رانی بی دوام چه نسبتی است؟! و پارسایی و رو گرداندن او از دنیا و زخرف آن را می دیدند و این است حال عیسی ع و حال حضرت محمد ﷺ که بر هیچ کس مخفی نیست.

والأنبياء والأوصياء لا يحسبون لاتهم الناس أي حساب كما هو حال العلماء غير العاملين الذين يطلبون رضا الناس بسخط الخالق؛ ولذا فالناس يتبعون العلماء غير العاملين ويحاربون الأنبياء والأوصياء الذين يطالبون بحاكمية الله في أرضه سواء على مستوى التشريع أو التنفيذ أي (الدستور والحاكم)، فلا بد أن يكون الدستور إلهياً والحاكم معيناً من قبل الله سبحانه وتعالى، وهذا لا يناسب أكثر الناس الذين يتبعون الشهوات ويرغبون بعافية الدنيا على حساب عافية الآخرة.

وقد أخبرنا العليم الخبير بحال الأكثرية بما لا مزيد عليه:

⁸¹ - آل عمران: 26.

⁸² - فاتحة: 4.

انبیاء و مرسلین و اوصیاء توجھی به اتهامات مردم نمی کنند همانطوری که حال و روز علمای بی عمل که رضای مردم را به سخط و عذاب الهی طلب می کنند و می خواهند و به همین دلیل است که مردم از علمای بی عمل پیروی می کنند و با انبیاء و اوصیاء که آنها را به حاکمیت خدا در زمین دعوت می کنند به مبارزه بر می خیزند چه در مرحله قانون گذاری و چه در مرحله اجرای قانون (قانون و حاکم) لازم و ضروری است که دستو دستور الهی باشد، و حاکم تعیین شده از طرف خداوند سبحانه و تعالی است، و این مناسب حال و روز خیلی از مردمی که که تابع میل و خواهش های نفسانی هستند و خوشی در دنیا را بر عافیت آخرت ترجیح می دهند.

و خداوند علیم و خبیر از حال اکثریت که بر آن افزونتری نیست خبر می دهد:

﴿وَإِنْ تَطَّعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضْلُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾⁽⁸³⁾ و اگر از اکثریت آنچه در زمین است پیروی کنی شما را از راه خداوند گمراه خواهند نمود

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾⁽⁸⁴⁾ و لکن اکثر مردم ایمان نمی آورند.

﴿وَمَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾⁽⁸⁵⁾ . و تو هرچند جهد و ترغیب در ایمان مردم کنی باز اکثر آنان ایمان نخواهند آورد.

﴿وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأُولِينَ﴾⁽⁸⁶⁾ . و قبل از اینان اکثر پیشینیان هم سخت گمراه شدند .

﴿مَا خَلَقْنَاهُمْ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾⁽⁸⁷⁾ . آنها جز به حق و از روی حکمت و مصلحت نیافریدیم و لیکن اکثر مردم از آن آگاه نیستند .

﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾⁽⁸⁸⁾ . بگو که ستایش مخصوص خداوند است بلکه اکثر آنها نمی دانند .

﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾⁽⁸⁹⁾ . بگو که ستایش مخصوص خداوند است بلکه اکثر آنها تعقل نمی کنند .

⁸³ - أنعام: 116.

⁸⁴ - هود: 17.

⁸⁵ - يوسف: 103.

⁸⁶ - صافات: 71.

⁸⁷ - دخان: 39.

⁸⁸ - لقمان: 25.

⁸⁹ - عنكبوت: 63.

﴿وَقَالُوا إِن نَّبِيعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُنْخِطُفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾⁽⁹⁰⁾.

وگفتند: که اگر ما با تو اسلام را که از طریق هدایت است پیروی کنیم ما را از سرزمین خود به زودی برانند بگو: آیا ما حرم مکه را برایشان محل ایمن قرار ندادیم تا به این مکان نعمت و ثمرات که روزیشان کردیم از هر طرف بیاورند؟ ولیکن اکثر مردم نادانند.

ولا يحتاج الناس إلى أكثر من هذه الآليات الثلاث لمعرفة خليفة الله في أرضه فاجتماعها لا يكون إلا في خليفة الله في أرضه، ولكنهم انقسموا كما انقسم الملائة الأول الذي امتحنه الله فآمن الملائكة وسجدوا، وكفر إبليس واستكبر ولم يرض أن يكون بينه وبين الله واسطة (خليفة الله في أرضه)، وهذه الآليات الثلاث حجة تامة من الله سبحانه للدلالة على خليفته في أرضه.

مردم بیشتر از این سه وسیله شناخت خلیفه خدا در زمین به چیز دیگری احتیاج ندارند که جمع شدن این شرایط فقط در خلیفه خدا در زمین می باشد اما همانطوریکه گروه اول (ملائکه) به دو دسته تقسیم شدند و ملائکه سجده کردند و ابلیس (لع) کفر ورزید و نسبت به واسطه (خلیفه خدا در زمین) راضی نبود، و این موارد سه گانه حجت تامة از طرف خدا جهت وجود خلیفه خدا در زمین می باشد.

ومع ذلك فإن الله سبحانه وتعالى - ولرحمته الواسعة - أيد الأنبياء والأوصياء بآيات كثيرة منها المعجزات والرؤى التي يراها المؤمنون وغيرها مما لست بصدد استقصائه أو مناقشته، فراجع ما كتبه الإخوة أنصار الإمام المهدي (ع) حفظهم الله ووقفهم لكل خير في الدنيا والآخرة .

ولكن فقط سأناقش جزئية في المعجزات التي أُويّد بها الأنبياء لأهميتها وغفلة الناس عنها وهي: مسألة اللبس في المعجزة والهدف منه.

و با این وجود خداوند سبحانه و تعالی و بخاطر رحمت گسترده او انبیاء و اوصیاء را با آیات و نشانه های زیادی که از جمله آنها معجزات و روءایاها یی که مؤمنین می بینند و غیره آنها را تأیید کرده اند {که من در صدد مناقشه و استقصاء آنها نیستم به کتاهایی که برادران انصار امام مهدی ع نوشتند مراجعه کنید}.

خداوند آنها را برای هر خیری در دنیا و آخرت محفوظ و نگه دارد و لکن فقط مناقشه جزئی در خصوص معجزاتی که انبیاء به و سیله آنها تأیید شدند خواهیم داشت و آن بخاطر اهمیت آن و غفلت مردم از آن که عبارتند از: مسئله تلبیس (سرپوش گذاشتن) در معجزه و هدف آن اینکه .

فالناس يعرفون أنّ من معجزات موسى (ع) العصا التي تحولت أفعى، وقد كانت في زمن انتشر فيه السحر، ومن معجزات عيسى (ع) شفاء المرضى في زمن انتشر فيه الطب، ومن معجزات محمد القرآن في زمن انتشرت فيه البلاغة، وهنا يعلل من يجهل الحقيقة سبب مشاهمة المعجزة لما انتشر في ذلك الزمان أنه فقط لتفوق على السحرة والأطباء والبلغاء ويثبت الإعجاز، ولكن الحقيقة الخافية على الناس مع أنّها مذكورة في القرآن هي أنّ المعجزة المادية جاءت كذلك للّبس على من لا يعرفون إلاّ المادة، فالله سبحانه لا يرضى أن يكون الإيمان مادياً بل لابد أن يكون إيماناً بالغيب ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾.

مردم میدانند که از جمله معجزات حضرت موسی ع عصایی بود که به افعی تبدیل شد که در زمان انتشار سحر و جادو بود و از جمله معجزات حضرت عیسی ع شفای بیماران در زمانی که طب و پزشکی در آن منتشر شده بود و از جمله معجزات حضرت محمد ﷺ قرآن است و آن در زمانی پیش آمد که بلاغت کلام منتشر شده بود و در اینجا کسی که با حقیقت آشنایی ندارد علت شباهت معجزه با آنچه در زمان وقوع آن را تنها برای غلبه معجزه بر سحر و طب و بلاغت می داند و لکن حقیقتی که بر مردم مخفی مانده با آنکه در قرآن ذکر شده اینکه معجزه مادی برای کسانی که جز ماده چیزی نمیدانند آمده است که خداوند سبحانه و تعالی راضی نمی شود که ایمان به ماده باشد بلکه لازم و ضروری است که ایمان به غیب باشد و می فرماید: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾⁽⁹¹⁾. کسانی که به غیب ایمان می آورند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنها روزی دادیم انفاق می کنند.

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾⁽⁹²⁾. بيم دادن تو تنها کسی را [سودمند] است که کتاب حق را پیروی کند و از [خدای] رحمان درغیب بترسد [چنین کسی را] به آمرزش و پاداشی پر ارزش مده ده.

﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾⁽⁹³⁾.

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾⁽⁹⁴⁾. به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است پدید آوردیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی در غیب او و پیامبرانش را یاری می کند آری خدا نیرومند شکست ناپذیر است.

⁹¹ - بقره: 3.

⁹² - یس: 11.

⁹³ - قی: 33.

⁹⁴ - حدید: 25.

فالإيمان بالغيب هو المطلوب والذي يريد الله سبحانه، والمعجزة التي يرسلها سبحانه لابد أن تُبقي شيئاً للإيمان بالغيب، ولهذا يكون فيها شيء من اللبس؛ ولهذا كانت في كثير من الأحيان مشاهدة لما انتشر في زمان إرسالها ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ﴾.

خداوند سبحانه و تعالی خواستار ایمان بندگان به غیب میباشد و معجزه‌هایی را که می فرستد حتما در آن ایمان به غیب وجود دارد و به همین دلیل در آن اندکی پوشیدگی است که در بیشتر مواقع در زمان آن که ارسال می شوند شبیه به هم هستند (ولو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا وللبسنا عليهم ما يلبسون) ⁽⁹⁵⁾. و چنانچه فرشته ای به رسالت فرستیم، هم او را به صورت بشری در آوریم و بر آنان همان لباس مردان بپوشانیم.

ولهذا وجد أهل المادة والذين لا يعرفون إلا المادة في التشابه عذراً لسقطتهم: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ﴾.

و به این دلیل مادی گرایان و کسانی که بجز ماده چیزی را نمی شناسند در مشابه بودنشان عذری برای سقوطشان می بینند (پس هنگامیکه رسول گرامی حق از جانب ما بر آنها فرستاده شد گفتند: چرا به این رسول مانند مانند موسی معجزاتی داده نشده؟ و گفتند: اینها سحر و جادوگری است که موسی و هارون ظاهر می کنند و گفتند: ما به همه اینها سخت بی ایمان و بی عقیده ایم.) ⁽⁹⁶⁾.

فالتشابه أسمى عذراً لهم ليقولوا ﴿سِحْرَانِ تَظَاهَرَا﴾ و ﴿إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ﴾، وقال أمير المؤمنين (ع) وهو يصف أحد المنافقين: (... جعل الشبهات عذراً لسقطاته).

بنابراین تشابه برای آنها عذری شده که بگویند (سحران تظاهرا) سحر و جادوگری است که موسی و هارون ظاهر می کنند) و ﴿إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ﴾ (ما به همه اینها سخت بی ایمان و بی عقیده ایم) امیرالمؤمنین ع در حالی که یکی از منافقین را توصیف می کند می فرماید: (... جعل الشبهات عذراً لسقطاته) ... شبهه ها را برای سقوط خود عذری قرار داده اند.

أما إذا كانت المعجزة قاهرة ولا تشابه فيها فعندها لا يبقى للإيمان بالغيب أي مساحة ويكون الأمر عندها إجماعاً للإيمان وقهراً عليه، وهذا لا يكون إيماناً ولا يكون إسلاماً بل إستسلام وهو غير مرضي ولا يريد الله ولا يقبله ﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ ، ففرعون يؤمن ويسلم أو قل يستسلم وقبل أن يموت ولكن الله لا يرضى ولا يقبل هذا الإيمان وهذا الإسلام ويجيبه الله سبحانه بهذا الجواب ﴿الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾.

⁹⁵ - أنعام: 9.

⁹⁶ - قصص: 48.

اما اگر معجزه قدرتمند باشد و در آن هیچ شبهه ای نباشد در آن حالت برای ایمان به غیب هیچ جایگاهی باقی نمی ماند که در این حالت پناه بردن به ایمان اجباری می شد این نه ایمان است و نه اسلام است بلکه تسلیم شدن است و این مورد رضایت خداوند نمیباشد و آن را نمی خواهد و قبول نمی کند (وما بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم پس آنکه فرعون و سپاهش به ظلم و تعدی از آنها تعقیب کردند تا چون هنگام غرق او فرا رسید گفت: اینک من ایمان آوردم به آنکه بنی اسرائیل به او ایمان دارند و جز او خدایی نیست و من هم تسلیم فرمان او هستم.)⁽⁹⁷⁾

پس فرعون ایمان میآورد و مسلمان می شود یا بگوئیم تسلیم می شود قبل از اینکه بمیرد اما خداوند به این ایمان و این اسلام نه راضی می شود و نه قبول می کند و خداوند سبحان با این جواب به او پاسخ می دهد:

(الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ)⁽⁹⁸⁾

به او خطاب شد: اکنون ایمان آوردی ؟ در صورتی که عمری پیش از این به کفر و نافرمانی زندگی کردی و از بدکاران بودی.

هذا لأنه إيمان جاء بسبب معجزة قاهرة لا مجال لمن لا يعرفون إلا هذا العالم المادي إلى تأويلها أو إدخال الشبهة على من آمن بها، وهذا لم يبق مجال للغيب الذي يريد الله الإيمان به ومن خلاله، فعند هذا الحد لا يقبل الإيمان؛ لأنه يكون إجماعاً وقهراً وليس إيماناً ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انظُرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾، ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ﴾.

این ایمان به سبب یک معجزه قدرتمند و قهار حاصل شد و برای کسانی که بجز این جهان مادی چیز دیگری را نمی شناسند برای تأویل یا وارد شدن شبهه بر کسانی که به آن ایمان آوردند هیچ مجالی نیست و با این وجود برای غیب و از طریق غیب آنچنان که خدا می خواهد جایگاهی باقی نمی ماند. لذا تا این حد ایمان پذیرفتنی نیست چون آن التجاء و اجباری است نه ایمان (آیا انتظار دارند جز آنکه فرشتگان قهر بر آنها در آیند و یا امر خدا و یا قضای الهی بر آنان رسد و همه هلاک شوند، یا برخی دلایل و آیات خدا آشکار شود، روزی که قهر خدای تو بر آنها برسد آن روز هیچ کس را ایمان نفع نبخشد اگر قبل از آن ایمان نیاورده و یا در ایمان کسب خیر و سعادت نکرده باشند، بگو: در انتظار نتیجه اعمال زشت باشید ما هم هستیم.)⁽⁹⁹⁾

(قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ)⁽¹⁰⁰⁾. ای رسول ما بگو: که روز فتح، ایمان آنان که کافر بودند سود نبخشد و به آنها با نظر لطف و رحمت ننگرند.

97 - یونس: 90.

98 - یونس: 91.

99 - أنعام: 158.

100 - سجدة: 29.

ولو كان الله يريد إلقاء وقهر الناس على الإيمان لأرسل مع أنبيائه معجزات قاهرة لا مجال معها لأحد أن يقول ﴿سِحْرَانِ تَظَاهِرَا﴾ أو ﴿أَضْعَاطُ أَخْلَامِ بَلِ افْتِرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ﴾، قال تعالى: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْفِرُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾، وقال تعالى: ﴿وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقاً فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلماً فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾.

و اگر خداوند می خواست که ایمان مردم با التجاه و به اجبار باشد همراه انبیاء معجزات قهار می فرستاد تا مجالی برای کسی باقی نماند که بگوید (سحران تظاهرا * سحری ظاهر است) او (اظهار جادوگری) یا (خواب و خیالی بی اساس است بلی محمد شاعر بزرگی ست که این کلمات را خود فرا بافته است و گرنه باید مانند پیغمبران گذشته آیت و معجزه ای برای ما بیاورد).⁽¹⁰¹⁾

خداوند می فرماید (اگر خدای تو می خواست اهل زمین همه یکسر ایمان می آوردند آیا تو مردم را به اجبار و می داری که ایمان بیاورند؟)⁽¹⁰²⁾

و نیز خداوند می فرماید: (چنانچه انکار و اعتراض آنها تورا سخت می آید اگر توانی نقبی در زمین بساز یا نردبانی بر آسمان بر افراز تا آیتی بر آنها آوری و اگر خدا می خواست همه را مجتمع بر هدایت می کرد پس تو البته از آن جاهلان مباش).⁽¹⁰³⁾

فالحمد لله الذي رضي بالإيمان بالغيب وجعل الإيمان بالغيب ومن خلال الغيب ولم يرض بالإيمان بالمادة ولم يجعله بالمادة ومن خلال المادة ليميز أهل القلوب الحية والبصائر النافذة من عمي البصائر ومختومي القلوب.

والحق أنه وإن بقي الكثير ليناقدش في هذا الموضوع ولكني أكتفي بالقليل وبفتح الباب، وأترك الباقي للمؤمنين ليتوسعوا فيه وأعود إلى أصل الموضوع فأقول: مما تقدم تبين أن الجهاد مع خليفة الله في أرضه وبأمره هو الحق وما سواه زخرف باطل .

پس حمد و ستایش خداوندی که به ایمان به غیب راضی است و ایمان را از راه غیب و از خلال غیب قرار داد و به ایمان به ماده راضی نمی شود و آن را در ماده و از طریق ماده قرار نمی دهد تا اینکه اهل قلوب و بصیرت نافذ از بصیرتهای کور و قلب های مختوم جدا سازد.

و در حقیقت واقعیت همین است، هر چند که بسیاری در این موضوع مناقشه می کنند و لکن به این موارد کم اکتفا می کنم و مابقی را به مؤمنین وا می گذارم تا در آن بیافزایند و به اصل موضوع بر می گردم و می گویم:

¹⁰¹ - انبياء: 5.

¹⁰² - يونس: 99.

¹⁰³ - أنعام: 35.

از آنچه که گذشت روشن شد که جهاد همراه خلیفه خدا در زمین و به دستور او، عین حق است و به غیر از آن زخرف باطل است.

عن أبان بن تغلب قال: كان أبو عبد الله (ع) إذا ذكر هؤلاء الذين يقتلون في الثغور يقول: (ويلهم ما يصنعون بهذا يتعجلون قتلة في الدنيا وقتلة في الآخرة، والله ما الشهداء إلا شيعتنا وإن ماتوا على فراشهم).

أبان بن تغلب گفت: ابی عبد الله ع وقتی که آن افراد درمرزها مبارزه می کنند می فرماید: وای به حال آنها که با آن چکار میکنند ؟ استعجال می کنند در کشته شدن در دنیا و آخرت، بخدا قسم که هیچ شهیدی نیست جز شیعیان ما، و اگر بر بستر خود بمیرند.

* * *

التقدم الحضاري المادي والتكامل الروحي

پیشرفت تمدن مادی و تکامل روحی

الإِنْسَانُ خُلِقَ لِيَعْرِفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى : ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾، أي ليعرفون .

فنحن نعبد لنعرف، ولا خير في عبادة لا تقرب صاحبها إلى الله، وبالتالي تزيده معرفة بالله سبحانه وتعالى، أي إنَّ الإنسان خلق للكمال الروحي والارتقاء إلى أعلى مراتب هذا الكمال الممكن للإنسان.

إذن، فالمهم والمنظور هو الروح لا الجسد المتعلق بهذا العالم المادي الجسماني والإنسان يكون خليفة الله سبحانه وتعالى بهذا المعنى، أي إذا تكامل روحياً حتى يصبح صورة الله سبحانه وتعالى في خلقه فيكون خليفته حقاً .

انسان آفریده شد تا خداوند سبحانه وتعالی را بشناسد (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) ⁽¹⁰⁴⁾. هیچ جن وانسی را نیافریدم مگر برای عبادت کردن.

یعنی به معرفت برسند ومانیز عبادت می کنیم تا به معرفت برسیم وعبادت که صاحب خود را به خداوند نزدیک نکند در آن خیری نیست ودر نهایت عبادت، معرفت به خداوند سبحانه وتعالی را زیاد می کند. یا به عبارتی دیگر انسان برای تکامل روحی وارتقاء به بالاترین مراتب این کمال ممکن خلق شده است، پس مهم ومنتظر روح است نه جسم متعلق به این عالم مادی جسمانی و انسان با این معنا خلیفه خدای سبحانه وتعالی می باشد؛ یعنی اگر به تکامل روحی برسد تا وجه الله در خلق و خلیفه بر حقیق در زمین باشد.

ويوجد من يحاول جعل الإنسان خليفة الله فقط على الأجسام والطين مع أن الله لم ينظر إلى الأجسام منذ خلقها كما ورد عن رسول الله ، ويحاول هؤلاء الجهلة جعل هدف الإنسان المرجو بل والغرض من خلقه هو تحقيق التقدم المادي الجسماني، بينما القرآن بين لنا العلاقة بين التقدم المادي الجسماني والتكامل الروحي هكذا ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْفَى﴾، أي إنَّ الغنى المادي والتقدم المادي داع إلى طغيان الإنسان وانحطاطه الروحي، وهذا منظور اليوم في حياة البشرية على هذه الأرض، فالأرض لم تعرف فساداً وإفساداً وظلماً وطغياناً كما هو حاصل اليوم .

و کسانى هستند که تلاش مى کنند انسان را خلیفه خدا فقط بر روی اجسام و گِل قرار دهند با اینکه خداوند به اجسام نظر نکرد از آن زمانى که آنها را خلق کرده است همان طوریکه از رسول خدا ﷺ آمده است، واین جاهلان تلاش مى کنند که هدف انسان و بلکه منظور ازآفرینش آن تحقق وپیشرفت مادی وجسمانی قرار دهند، در صورتیکه قرآن برای ما رابطه پیشرفت مادی جسمانی و تکامل روحی را بیان کرده است (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ

لَيَطْعَى * أَنْ رَأَهُ اسْتَعْتَى⁽¹⁰⁵⁾، خیر انسان از کفر و طغیان نمی ایستد و سرکش میشود * چونکه به دارائی میرسد * یعنی همان غنای مادی و پیشرفت مادی باعث طغیان انسان و انحطاط روحی وی می شود و این هدف امروزی حیات بشریت در این زمین است، و زمین مانند آنچه امروزه حاصل شده به خود فساد و فساد و ظلم و طغیان ندیده است.

وربما ينتفض بعض الناس الذين أنسوا هذا العالم المادي حيث إنهم يرون الكمال في التقدم المادي، مع أنهم لو التفتوا لوجدوا هذا العالم المادي الجسماني يسير إلى الزوال، بل هو في زوال مستمر، فكل يوم يموت أناس ويحيا آخرون، بل سيأتي يوم يموت فيه الجميع ولا يحيا أحد مكانهم ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾.

وبعضی از مردم با این عالم مادی انس گرفتند تا انجایی که تصور کردند که کمال را در پیشرفت مادی دیدند، و اگر آنها ملتفت شوند می بینند که این عالم مادی بسوی زوال و نابودی بلکه در زوال مستمر سیر می کند که در هر روز انسانهایی می میرند و انسانهایی به دنیا می آیند و روزی می آید که همه انسانها در آن می میرند و کسی بجای آنها آفریده نمی شود ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾⁽¹⁰⁶⁾. هر چه بر زمین است نابود می شود.

والتقدم المادي الكبير اليوم يشير إلى قرب هذا الزوال : ﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرٌ نَأْيًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نَقْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾.

أما الأرواح فهي باقية ومصيرها الخلود في الجنة أو النار، في النعيم أو الجحيم.

و پیشرفت بزرگ مادی امروزه به نزدیک شدن این زوال اشاره می کند (محققاً در مَثَل، زندگانی به آبی می ماند که از آسمانها فرو فرستادیم تا به آن باران انواع مختلف گیاه زمین از آنچه آدمیان و حیوانات تغذیه کنند بروید، تا آنگاه که زمین از خرمی و سبزی به خود زیور بسته و آرایش کرده و مردمش خود را بر آن قادر و متصرف پندارند ناگهان فرمان ما به شب یا روز در رسد و آن همه زیور زمین را درو کند و چنان شود که گوئی دیروز در آن هیچ نبود، اینگونه خدا آیاتش را روشن برای اهل فکر بیان فرماید)⁽¹⁰⁷⁾.
اما ارواح باقی و ماندگار هستند و عاقبت آنها خلود در بهشت یا جهنم و در نعمت یا جحیم می باشد.

فيجب أن يلتفت الإنسان إلى أنه جاء إلى هذا العالم المادي الجسماني ليخوض الامتحان لا ليبقى أو ليخلد فيه، بل إن هذا العالم المادي الجسماني كله مصيره إلى الزوال والفاء .

¹⁰⁵ - علق: 6 - 7.

¹⁰⁶ - رحمن: 26.

¹⁰⁷ - يونس: 24.

ولازم و ضروری است که انسان آگاه باشد که در این عالم مادی جسمانی آمده است تا اینکه امتحان پس دهد نه اینکه در این دنیا باقی و جاودانه بماند بلکه همه این عالم مادی جسمانی سیر و حرکت آن بسوی زوال و نابودی است.

نعم، الله يحث المؤمنين على تحقيق التقدم المادي الجسماني ليتحقق لهم الغنى عن الكافرين والمنعة والعزة لصد المحاربين :
﴿وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُوهُمْ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾.

بله ، خداوند مؤمنین را به پیشرفت مادی جسمانی سفارش می کند تا از کافیرین بی نیاز و غنی باشند تا عزتی به دست آورند تا در مقابل آنها بایستند (آماده و مهیا کنید در مقابل مبارزه از آذوقه و آلات جنگی ، اسبان سواری برای تهدید دشمنان خدا و دشمنان خودتان و بر قوم دیگری که شما بر دشمنی آنان مطلع نیستید و خدا به آنها آگاه است و آنچه در راه خدا صرف می کنید خدا به شما عوض خواهد داد و هرگز به ستم نخواهد شد).⁽¹⁰⁸⁾

ولكن يجب أن يكون هذا التقدم المادي نابغاً ومرافقاً لإيمان حقيقي ومسيرة تكامل روحي مستمرة للمؤمنين؛ لكي لا يكون صادراً لهم عن ذكر الله والانصياع لأمر الله سبحانه وتعالى، بل هو إذا كان كذلك فسيرافقه توفيق إلهي عظيم :
﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾.

و اما این پیشرفت مادی باید همراه با ایمان حقیقی و در راه تکامل روحی مستمر برای مؤمنین باشد، تا اینکه مانعی برای ذکر خداوند سبحان و تعالی نباشد و اگر اینگونه باشد توفیق الهی عظیمی همراه آن خواهد بود (و چنانچه مردم شهر و دیار همه ایمان آورده و پرهیزگار می شدند همانا ما درهای برکات آسمان و زمین را بر روی آنها میگشودیم و لیکن چون تکذیب (آیات و پیغمبران ما را) کردند ما هم آنانرا به کیفر کردار زشتشان رسانیدیم).⁽¹⁰⁹⁾

فالله سبحانه وتعالى عندما يذيق من يرجو إيمانهم وتقواهم نقصاً في الثمرات والبركات يرحمهم بهذا؛ لأنه يدفعهم إلى الإيمان والتقوى حيث إنَّ الضعف والفقر داعٍ للتوجه إلى الله.

في الحديث القدسي: (يا ابن عمران إذا رأيت الغنى مقبلاً فقل ذنب عجلت عقوبته ، وإذا رأيت الفقر مقبلاً فقل مرحباً بشعار الصالحين).

¹⁰⁸ - أفعال: 60.

¹⁰⁹ - أعراف: 96.

پس خداوند سبحان و تعالی آنانی که امید به ایمان و تقوی آنها است نقصان و کمی در ثمرات و برکات را به آنها می چشاند و به این وسیله به آنها رحمت میبخشد چون باعث سوق دادن آنها بسمت ایمان و تقوی میشود، و با توجه به حدیث قدسی ضعف و فقر باعث توجه بسوی خداوند می شود ...

(یا ابن عمران اذا رايت الغنى مقبلا فقل ذنب عجلت عقوبته واذا رايت الفقر مقبلا فقل مرحبا بشعار الصالحين).
ای پسر عمران هرگاه دیدی غنا و دارائی به سمت شما می آید بگو گناهی است که در عقوبت آن تعجیل شده است و اگر دیدی فقر به سوی تو می آید پس بگو خوشا به شعار صالحین.

أما إذا آمن أهل الأرض واتقوا الله فماذا يفعل الله بعذابهم ، وأي نفع له سبحانه في نقص ثمراتهم وبركة أرضهم وأعمالهم، بل هو وعدهم : ﴿لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾.

إذن، يجب أن يكون سعي وحرارة الإنسان تجاه التكامل الروحي والإيمان الحقيقي.

أما التقدم المادي الجسماني فأيضاً يسعى له الإنسان من منظار التكامل الروحي، أي أن يكون السعي للتقدم المادي طاعة لله ولتحقيق إرادة الله على هذه الأرض من نشر التوحيد والرحمة والعدل .

اما اگر اهل زمین ایمان آوردند و تقوی الهی پیشه کردند خداوند به عذاب آنها چه می کند و چه نفعی برای او در نقصان و کمی ثمرات و برکت زمین شان و اعمالشان دارد بلکه به آنها وعده داده که ﴿لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾. اگر اهل قری ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند بر آنها می گشایم برکاتی از آسمان و زمین.

پس لازم است که سعی و حرکت انسان بسوی تکامل روحی و ایمان حقیقی باشد اما در پیشرفت مادی جسمانی که انسان برای آن تلاش می کند باید از دیدگاه تکامل روحی باشد یعنی سعی در پیشرفت مادی برای اطاعت و پیروی از خدا و برای تحقق اراده خداوند در نشر توحید و رحمت و عدالت بر این زمین باشد.

أما تقدّم الكفار المادي فلا يظن المؤمنون أنه توفيق إلهي أو خير لهم، بل هو شر لهم لأنه سبب لتمادهم في الطغيان والتكبر على إرادة الله سبحانه وتعالى : ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾.

وتكون الدنيا وزخرفها سبباً لسكرهم وابتعادهم عن الله : ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾.

فأي خسارة أعظم من أن يكون الإنسان عدواً لله؟! وأي مكسب أبخس من الدنيا وزخرفها ﴿وَلَوْلَا أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ﴾.

واما مؤمنین مپندارند که پیشرفت مادی کافران توفیق الهی یا در آن برای آنها خیری هست بلکه برای آنها شر است چون باعث ادامه دادن آنها در سرکشی و تکبر بر اراده خداوند سبحانه و تعالی است
(وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ مَوْلَاهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ) ⁽¹¹⁰⁾.
گمان نکنید آنان که به راه کفر رفتند مهلتی ما به آنها دهیم به حال آنان بهتر خواهد بود، بلکه مهلت برای امتحان می دهیم تا بر سرکشی بیفزایند و آنان را عذابی است خوار و ذلیل کننده.
دنیا و زیور آن سبب مستی و سرگردانی و دوری آنها از خداوند سبحانه و تعالی می شود (لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ) ⁽¹¹¹⁾.

بجان تو قسم که این مردم دنیا همیشه در مستی و شهوات نفسانی در حیرت و گمراهند.
چه زبانی بزرگتر از اینکه انسان دشمن خدا باشد و چه کسی پلیدتر از دنیا و زیورهای آن
(وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ) ⁽¹¹²⁾.
و اگر نه این بود که مردم همه یک نوع و یک امتند ما آنان که کافر به خدا می شوند (به مال دنیا) سقف خانهایشان از نقره خام قرار میدادیم و (چند طبقه) که با نردبام بالا روند.

* * *

¹¹⁰ - آل عمران: 178.

¹¹¹ - حجر: 72.

¹¹² - زخرف: 33.

الحضارة المادية والحضارة الأخلاقية والجهاد

تمدن مادی و تمدن اخلاقی و جهاد

الحقیقة أنه يوجد خلط كبير لدى أكثر الناس بين التمدن المادي والتمدن الأخلاقي للإنسان فيجعلون كل متقدم مادياً متقدماً أخلاقياً، وذلك من خلال خلط الحضارة المادية بالحضارة الأخلاقية وجعلها واحداً لكل أمة .

وهذا ميزان باطل وقياس باطل، وإلا لكان الأنبياء والأوصياء وأتباعهم ممن خلت أيديهم من قليل وكثير زخرف هذه الدنيا وحضارتها المادية وسلطانها الزائل هم الأخطأ أخلاقياً وحاشاهم، وكان فرعون ونمرود وأشباههم ممن بنوا الأهرامات والأبراج والقصور والمدن الزاخرة هم أصحاب الأخلاق والفكر النير المتقدم وأنى لهم ذلك. وأيضاً لكان المتهم الأول هو هادم ومخرب الحضارات المادية بالعقوبات والمثلثات سبحانه عما يشركون .

بل والله ما عرفوا أمرهم فاتعضوا بما كان فيمن سبقتهم.

در حقیقت بیشتر مردم دچار یک سر درگمی بزرگی بین پیشرفت مادی و پیشرفت اخلاقی شده اند و هر پیشرفت مادی را پیشرفت کننده اخلاقی قلمداد می کنند (هرکس مالش بیشتر باشد اعتبارش بیشتر است) که ناشی از هم آمیخته شدن فرهنگ مادی با فرهنگ اخلاقی است که در هر امتی یکسان بحساب می آیند، و آن یک میزان و قیاس باطل است و الا انبیاء و اوصیاء و پیروان آنها که هر کدام که دستش از کم یا زیاد زخرف این دنیا و فرهنگ مادی آن و حکمرانی زائل آن خالی شد و حاشا آنها پست ترین اخلاقیات را داشتند. و فرعون و نمرود و شبیه آنها آنانی که اهرام و برج ها و قصرها و شهرهای مجلل ساختند آنها صاحب اخلاق و فکرهای روشن بودند و آنها کجا و این اخلاقیات کجا. و همچنین متهم اول ویران کننده فرهنگ مادی بوسیله مجازاتها خداوند سبحان می باشد که پاک و منزه از آنچه شرک می ورزند، بلکه بخدا قسم امر آنها را نفهمیدند تا از گذشتگان پند بگیرند.

والحقیقة أن التمدن الحضاري الأخلاقي هو مشروع الأنبياء وهو ما جاءوا به من الله سبحانه وتعالى، وكل ما موجود لدى الإنسانية من أخلاق كريمة ما هو إلا رشحات من تلك الأخلاق الإلهية التي جاء بها الأنبياء والأوصياء وسيد الأنبياء والمرسلين وخاتمهم محمد حصر بعثه للناس بأنه ليتم الأخلاق الإلهية قال : (إنما بعثت لأتمم مكارم الأخلاق).

در واقع پیشرفت تمدنی اخلاقی از اهداف انبیاء است که از طرف خداوند آن را به ارمغان آورده اند و هر چه که در دست انسانیت از اخلاق کريمة موجود است چیزی نیست مگر نمونه ای از آن اخلاق الهی که انبیاء و اوصیاء آن را به ارمغان آورده اند. و سرور انبیاء و مرسلین و خاتم آنها حضرت محمد ﷺ بعثت وی منحصرأ

جهت به کمال رساندن اخلاقیات الهی بوده است که آن بزرگوار می فرماید: (انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق) مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را به اتمام برسانم.

فالحق أنّ أصل ومعدن الأخلاق الكريمة هي تعاليم الأنبياء ، والأخلاق هي مقياس التقدم الحقيقي للأمم ولا قيمة لتقدم مادي (حضارة مادية) مما كان كبيراً إذا لم يرافقه تقدم أخلاقي (حضارة أخلاقية)، ومع وضوح هذه الحقيقة وبساطتها لم يتبينها أكثر الناس .

به حق که اصل ومعدن اخلاق کریمه تعالیم انبیاء ﷺ است و اخلاق مقیاس پیشرفت حقیقی امتها است و هیچ ارزشی برای تقدم مادی نیست (فرهنگ مادی) هرچند که تقدم بزرگ باشد اگر تقدم و پیشرفت اخلاقی همراه آن نباشد (فرهنگ اخلاقی). و با روشنی این حقیقت و ساده بودن آن اما اکثر مردم آن را در نمی یابند.

وكانت النتيجة المنكوسة التي تحصلت لدى كثير من الناس من المقدمات الفاسدة هي أن الحروب التي تخوضها أمريكا - المتقدمة مادياً وبالتالي لا نقاش في تقدمها الأخلاقي! - حق، لأنها تهدف لإزالة الظلم والطغيان وإرساء الديمقراطية وحامية الناس والحرية، فمن يقف بوجه أمريكا أو القانون الذي وضعته أمريكا وتريد إرساءه على هذه الأرض يكون ظالماً وطاغياً، وهكذا انقلبت الموازين.

ثم إنّ الخلط الموجود في الساحة العالمية اليوم ساعد على عدم وضوح الرؤية وتشويش الأفكار، وأصبح طلاب الحق أندر من الكبريت الأحمر .

و نتیجه معکوسی که از مقدمات فاسده در نزد اکثر مردم بدست آمده جنگهایی است که آمریکا بوجود آورده است ((مقدمه مادی است و در نهایت هیچ بحثی در پیشرفتهای اخلاقی نیست)) حق است چون هدف آن از بردن ظلم و سرکشی و برقراری دموکراسی و حاکمیت مردم و آزادی آنها است. و هرکس رو در روی آمریکا یا قانونی که او بنیان نهاده و می خواهد که بر روی این زمین برقرار شود ایستادگی کند ظالم و سرکش است و اینچنین شد که موازین به هم ریخت و بعد از این سردرگمی موجود در سطح جهان به این عدم وضوح دیدگاه و تشویش افکار کمک کرد و در نهایت طالبان حق از کبریت احمر(قرمز) هم کمیاب تر شدند.

وربما لو وجّه الناس لأنفسهم هذا السؤال: (من يضع القانون وينصب الحاكم الله أم الناس؟) لا تضحّت الرؤية لدعهم ولعادت لدعهم أمريكا وديمقراطيتها وحريتها صنماً يعبد من دون الله حالها حال الطواغيت الذين أزالهم في أفغانستان والعراق، فأمریکا مسخ شيطاني تماماً كما أنّ صداماً وابن لادن (لعنهم الله) وأتباعهم مسوخ شيطانية؛ لأنهم جميعاً (أمريكا ، صدام ، ابن لادن وأشباههم) لم ينصبهم الله سبحانه وتعالى، كما أنهم لا يعرفون القانون الإلهي ولا يريدون إرسائه كما يدعي بعضهم ليخدع الناس باسم الدين وهو لا يفقه من الدين شيئاً.

و شاید اگر مردم این سؤال را از خود بکنند که (چه کسی قانون گذاری میکند و حاکم را تنصیب می کند خدا یا مردم ؟) برای آنها روشن خواهد شد و متوجه می شوند که آمریکا و دموکراسی و آزادی آن بتی است که بجای خدا عبادت می شود و حال و روز آن حالت طاغوتیان است که در افغانستان و عراق قرار داده است و آمریکا یک شیطان مسخ شده است همانطوریکه صدام و ابن لادن (لعنت خدا بر آنها باد) و پیروان آنها مسموخ های شیطانی هستند ، چون همه آنها (آمریکا، صدام، ابن لادن و اشباه آنها) از طرف خداوند منصوب نشده اند و همچنین آنها قانون الهی را نمی دانند و برقراری آن را نمی خواهند همانطوریکه بعضی از آنها بنام دین مردم را فریب می دهند در حالی که آنها در دین هیچ تفقهی ندارند.

ومن البدهي في الديانات الثلاث أنّ القانون يضعه الله والحاكم ينصبه الله، والنصوص الدالة على ذلك كثيرة في التوراة والإنجيل والقرآن، وببساطة فإنّ القانون في هذا الزمان: هو القرآن والإنجيل والتوراة، والحاكم: هو المهدي وعيسى وإيليا.

والكتب السماوية كلها واحد أنزل من واحد، والأنبياء والإئمة كلهم واحد أرسل من واحد .

از بدیهیات سه دین الهی این است که خداوند قانون گذاری می کند و حاکم از طریق خداوند منصوب می شود که متون دال بر این موضوع در تورات و انجیل و قرآن بسیارند و به زبان ساده اینکه قانون در این زمان قرآن و انجیل و تورات است و حاکم حضرت مهدی ع و حضرت عیسی ع و ایلیا ع است و کتابهای آسمانی همه یکسان هستند که از یک مبداء نازل شدند و همه انبیاء و ائمه عليهم السلام یکی هستند و از یک جا فرستاده شده اند.

أقول: لو سأل الناس أنفسهم هذا السؤال وأجابوا بهذا الجواب البين لاجتمعت كلمتهم على التوحيد ولعبدوا الله سبحانه وتعالى وأقروا خليفته في أرضه وقانونه سبحانه، ولا يوجد موحد حقيقي لكل أهل الأرض إلا القانون الإلهي والحاكم الإلهي، وهما يوحدان أهل الأرض على الحق والعدل والرحمة .

می گویم که اگر مردم از خود این سؤال را بپرسند و این جواب روشن را به خود دهند همه آنها بر توحید متفق و جمع خواهند شد و خداوند سبحانه و تعالی را عبادت خواهند کرد و به قانون خدا و خلیفه آن در زمین اقرار خواهند کرد، و هیچ عامل ایجاد کننده اتحاد حقیقی بجز قانون الهی و حاکم الهی پیدا نمی شود که اهل زمین را بر حق و عدالت و رحمت متحد می کنند.

فلا بد للمؤمنين من الجهاد لإرساء القانون الإلهي والحاكم الإلهي خليفة الله في أرضه لتمتلى الأرض قسطاً وعدلاً وأخلاقاً كريمة وحضارة أخلاقية كما هي اليوم مليئة بالظلم والفساد.

و برای مؤمنین چاره ای جز جهاد برای برقراری قانون الهی و حاکم الهی که خلیفه خدا در زمین می باشد، نیست. تا اینکه زمین پر از عدل و داد و اخلاق کریمه و فرهنگ اخلاقی شود کما اینکه امروز پر از ظلم و فساد شده است.

بل إنَّ الحاصل هو أنَّ جند الشيطان لعنه الله يقاتلون لإرساء حاكمية الشيطان وخلق الشيطان، فلماذا لا يقاتل جند الله لإرساء حاكمية الله سبحانه وتعالى والأخلاق الإلهية، والحال أنَّ قتالهم وجهادهم هو دفاع عن الحضارة الأخلاقية للأنبياء والمرسلين في مقابل هجوم يشنه الشيطان وجنده أصحاب الحضارة المادية لمحق الأخلاق الإلهية .

بلکه نتیجه اینکه سربازان شیطان که لعنت خدا بر او باد برای برقراری حاکمیت و خلق شیطانی مبارزه می کنند، پس برای چه سربازان خدا برای برقراری حاکمیت خداوند سبحانه وتعالی و اخلاق الهی مبارزه نکنند درحالی که جنگ و جهاد آنها دفاع از تمدن اخلاقی انبیا و مرسلین ﷺ در مقابل هجوم شیطان و سربازانش که اصحاب تمدن مادی می باشد که برای از بین بردن اخلاق الهی تلاش می کنند.

والحقیقة أنه لا يوجد حياء فإما أن تنصر الله وتقر حاكميته، وإما أن تقاتل مع الشيطان وعن حاكميته لعنه الله، والساکت شيطان أخرس، فالذين مع الله مع الله والذين مع الشيطان مع الشيطان والذين على التل كما يسمون أنفسهم شياطين خرس.

حقیقت این است که هیچ چاره ای نیست جز اینکه خداوند را یاری کرده و به حاکمیت آن اقرار کنی و یا اینکه همراه شیطان و برای حاکمیت آن مبارزه کنی و ساکت در این بین شیطان گنگ است پس آنانی که با خدا هستند با خدایند و کسانی که با شیطان هستند با شیطانند و کسانی که بیطرفند همانطوریکه خود را می نامند شیطان گنگ هستند.

الهدف من الجهاد

الهدف والغرض من الجهاد في الدين الإلهي الحق والذي قام به الأنبياء والأوصياء هو هداية الناس إلى الحق وإتباع الحق، فليس غرض الأنبياء هو قتل الناس أياً كان هؤلاء الناس؛ لأنّ الأنبياء يعملون بما يريد الله سبحانه ولو كان الله يريد هلاكهم وقتلهم لما خلقهم، بل سبحانه وتعالى خلقهم ليعبدوه ويدخلوا الجنة.

فالجهاد في نفسه ليس غرضاً ولا هدفاً للدين الإلهي الحق، بل هو وسيلة لإيصال الحق إلى الناس، ونجد أنّ أهم شروط الجهاد التي لا يصح من دونها هو دعوة الناس إلى الحق والمبالغة في دعوتهم وإيصال الحق لهم بالبلاغ المبين التام.

هدف وغرض از جهاد در دین الهی حق و آنچه که انبیاء و اوصیاء علیهم السلام به خاطر آن قیام کردند، هدایت مردم بسوی حق و پیروی از حق است. و غرض انبیاء کشتن مردم نیست و مردم هرگونه باشند چون انبیاء به آنچه خداوند سبحان و تعالی می خواهد عمل می کنند و اگر خداوند هلاک و قتل آنان را بخواهد آنها را خلق نمی کرد بلکه سبحانه و تعالی آنها را خلق کرد که او را عبادت کنند و وارد بهشت شوند.

پس جهاد فی عینه برای دین الهی غرض و هدف نیست بلکه وسیله ای است برای رساندن حق به مردم. و می بینیم که مهم ترین شروط جهاد که بدون آنها جایز نیست دعوت مردم بسوی حق و ازدیاد در دعوت آنها و رساندن حق به آنها بوسیله بلاغ مبین و تام است.

ولذا فإنّ الصحيح عندما تجد من يقول لك هذه بلادي مفتوحة لك تعالوا وبلغوا دعوتكم وتحركوا شمالاً وجنوباً وشرقاً وغرباً وادعوا الناس أقول أنّ الصحيح عندها أن لا ترفع السيف بوجهه، بل تذهب لتدعوا إلى الحق وترفع القلم بدلاً عن السيف، قال تعالى: ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.

ولذا صحيح آن است که وقتی می یابی کسی که به شما می گوید که سرزمین من برای شما مهیا است بیاید و دعوت خود را ابلاغ کنید و به شمال و جنوب و شرق و غرب بروید و مردم را دعوت کنید می گویم صحیح تر آن است که شمشیر را به روی او نکشی بلکه برای دعوت به حق میروی و قلم را بجای شمشیر استفاده کن که خداوند تعالی می فرماید: (اگر دشمن به صلح و مسالمت تمایل داشتند تو نیز مایل به صلح باش و بر خدا توکل کن که خدا شنوا و دانا است.)⁽¹¹³⁾.

والرسول محمد دعا كسرى وقيصر للحق ودين الله سبحانه ولم يحمل السيف بوجههم أولاً، بل إنَّ الروم هم من بادروا لحمل السيف بوجه الرسول محمد .

رسول خدا ﷺ كسرى وقيصر را به حق ودين الهى دعوت كرد بدون اينكه ابتدا بوسيله شمشير با آنها روبرو شود، بلكه روم خود مبادرت به حمل شمشير به روى رسول خدا ﷺ كردند.

ويجب أن نلتفت الى أنَّ الدين والعقيدة لا يمكن أن تنتشر بالسيف كما لا تقتل عقيدة بالسيف؛ ولذا فإنَّ منهج جميع الأديان الإلهية ومنها خاتمة الإسلام في الدعوة إلى الله هو الحوار والتذكير، بل إنَّ وجود الكتب السماوية التوراة والإنجيل والقرآن خير دليل على ذلك؛ لأنها كتب تفيض حكمة وحواراً ودعوة إلى الله ، وليست سيوفاً تقطر دماً .

إذن فالنتيجة التي يجب أن نعرفها كمؤمنين أنَّ الهدف من الجهاد هو فتح الأبواب المغلقة للوصول للناس وإيصال الحق لهم وهدايتهم، وليس الهدف من الجهاد قتل الناس، فإذا أمكن أن نصل إلى الناس ونوصل الحق لهم ونهدمهم إلى صراط الله المستقيم دونما قتال وإراقة دماء يجب أن نسلك هذا الطريق؛ لأنَّ أقل ما فيه الحفاظ على حياة المؤمنين.

لازم است ملتفت شويم كه دين وعقيده ممكن نيست با شمشير منتشر شود كما اينكه عقيده با شمشير كشته نى شود لذا راه همه اديان الهى كه از جمله آخر آنها اسلام در دعوت بسوى خدا استفاده از گفتگو و تذكر است و بلكه وجود كتابهاى آسمانى تورات و انجيل و قرآن بهترين دليل براين مدعا هستند، چون آنها كتبى هستند كه حكمت و گفتگو و دعوت بسوى خدا را افاضه مى كند نه شمشيرهائى كه خون مى چكند.

پس اينك نتيجه اى كه بعنوان مؤمنين لازم است آن را بدانيم اين است كه هدف از جهاد گشودن دريهاى بسته است براى رسيدن به مردم و رساندن حق به آنها و هدايت آنها و هدف از جهاد كشتن مردم نيست پس اگر مقدور بود كه بدون كشتار و ريختن خون كسى به مردم برسيم و حق را به آنها برسانيم و آنها را به راه مستقيم خدا هدايت كنيم لازم است كه اين راه را در بر گيريم چون حداقل چيزى كه دارد محافظت از حيات مؤمنين است.

ولا بد أن يهيئ كل مؤمن ومؤمنة نفسه للدعوة إلى الحق ودين الله ولا بد أن يعمل كل ما في وسعه ليتعلم ويعلم ويدعو إلى الحق ودين الله كما لا بد أن يتهيأ للجهاد، فالمؤمن يجب أن يحمل القلم بيد والسيف باليد الأخرى.

و لازم است كه هر مؤمن و مؤمنه اى خود را براى دعوت به حق و دين خدا مهيا و آماده كند و هر چه در توان دارد بياموزد و آموزش دهد و به حق و دين خدا دعوت كند و خود را براى جهاد آماده سازد و مؤمن بايد قلم را در يك دست و شمشير را در دست ديگرى حمل كند.

والحق أقول لكم إنَّ كثيرين يبحثون عن الحق وكثيرين سيتبعون الحق إن شاء الله حتى في الغرب وفي أمريكا نفسها، فيجب أن نمد أيدينا لانتشاهم من حفر الشيطان التي يرتعون فيها، فأصحاب الدين الإلهي الحق يسعون لهداية الناس وتخليصهم من شبك الشيطان وإيقادهم من النار ودفعهم إلى الجنة وأبداً لا تجدهم يريدون قتل الناس أو أنهم يختارون القتال، بل هو حالة يضطرون إليها، وإذا أمكن دفعها مع تحقيق مصلحة الدين ونشر تعاليم الله سبحانه لا بد من السعي إلى دفعها كما فعل رسول الله مع المشركين في الحديبية وكما فعل موسى عليه السلام من قبل مع فرعون وقومه في مصر؛ ولهذا فإنَّ ما يطرح عالمياً وتحت مسمى حوار الحضارات هو أمر مقبول عندنا إذا كانوا يطرحونه ليمارسوه فعلاً وحقاً ولكن لنا اختيار آخر للاسم، وهو البحث عن الحضارة لتكون النتيجة هي الوصول إلى الحضارة الإلهية الحقيقية التي توحد الناس وتجمع كلمتهم على مخافة الله سبحانه وتعالى.

وبه حق به شما می گویم که عده زیادی حتی در غرب و خود آمریکا انشاء الله تعالی در جستجوی حق هستند واز حق پیروی خواهند کرد؛ پس لازم است دست خود را برای کشیدن آنها از حفره های شیطانی که در آن زندگی می کنند دراز کنیم.

پس اهل دین الهی برای هدایت مردم و خلاصی آنها از دامهای شیطانی و نجات آنها از آتش وهدایت کردن آنها بسوی مهشت بحق باید تلاش کنند و ایدا آنها راضی به کشتن مردم نخواهی یافت یا اینکه مبارزه را اختیار کنند، بلکه آن حالتی است که در هنگام ناچاری به آن روی می آورند و اگر امکان دفع خطر همراه با مصلحت دین و نشر تعالیم خداوند سبحانه وتعالی میسر باشد باید تلاش کنند همانطوریکه رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکین در حدیبیه وهمانگونه که حضرت موسی ع در گذشته با فرعون و قومش در مصر انجام داد.

وبه این دلیل، آنچه امروزه بصورت جهانی تحت عنوان گفتگوی تمدنها مطرح می شود اگر ان را برای به اجرا در آوردن مطرح کنند در نزد ما امریست پسندیده؛ لکن برای عنوان آن اسمی دیگر انتخاب میکنیم و آن بحث در باره تمدنی که نتیجه آن رسیدن به تمدن الهی حقیقی که همه انسانها را بر ترس از خداوند سبحانه وتعالی یکپارچه و متفق سازد.

الجهاد والبحث عن الحضارة

اخترت هذا العنوان في مقابل العنوان المطروح عالمياً وهو حوار الحضارات، والحقيقة أنه لا توجد أكثر من حضارة حقيقية لتتصارع أو تتحاور، فالحضارة الحقيقية هي الحضارة الروحية والأخلاقية المبنية على ما جاء به الأنبياء والأوصياء وهي واحدة: ﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾.

وهي ليست حكراً على قوم دون آخرين، بل إنّ هذه الحضارة الروحية الأخلاقية موجودة وبنسب متفاوتة هنا وهناك على هذه الأرض، كما أنّ نقيضها موجود في نفس المكان الموجودة فيه ولدى نفس القوم الذين يحملون بعضها ويعملون به.

این عنوان را در مقابل عنوان مطرح شده جهانی گفتگوی تمدنها انتخاب کرده ام در واقع از آنچه که مطرح شد روشن شد که بیش از یک تمدن حقیقی برای گفتگو و محاوره نیست و تمدن حقیقی عبارت است از تمدن روحی و اخلاقی مبتنی بر آنچه که انبیاء و اوصیاء آورده اند می باشد و آن یکی است (إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ)⁽¹¹⁴⁾. اینک این امت شما یک امت واحد است و من یکتا پروردگار شما هستم، پس تنها مرا پرستش کنید.

و این مربوط به همه اقوام است و مختص به یک قوم نیست و این تمدن روحی اخلاقی در هر کجای این سرزمین به نسبت‌های متفاوت موجود است کما اینکه نقیض آن در همان جا موجود است و همان قومی که بعضی از آنرا دارند و به آنها عمل می کنند.

إذن فأهل الأرض بحاجة للبحث عن الحضارة الروحية والأخلاقية الإلهية، فالحوار يكون للبحث عما يحمله كل طرف وعما يحمله الطرف المقابل له من الحضارة الروحية والأخلاقية، وأيضاً عن مدى انحراف كل طرف ومدى انحراف الطرف المقابل عنها ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾.

وإذا كان البحث موضوعياً وبعيداً عن التعصب الأعمى ستكون النتيجة هي الوصول إلى الحضارة الإلهية الحقّة، وبالتالي معرفة صاحب الحق الإلهي والاعتراف بحقّه عندها يتوحد أهل الأرض على طاعة الله الحقّة والصراط المستقيم الذي يريده الله.

پس اینک اهل زمین نیاز به جستجو درباره تمدن روحی و اخلاقی الهی دارند، پس گفتگو باید جستجو کردن آنچه دو طرف از تمدن روحی و اخلاقی دارند باشد و همچنین از فاصله انحراف هر طرف و انحراف طرف مقابل از آن باشد (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)⁽¹¹⁵⁾.

¹¹⁴ - انبياء: 92.

¹¹⁵ - سبأ: 24.

بگو: کی از آسمانها و زمین شما را روزی می دهد ؟ بگو آن خداست و ما با شما در هدایت یا در گمراهی مبین هستیم ؟

و اگر بحث بصورت موضوعی و خارج از تعصب کور کورانه باشد نتیجه آن رسیدن به تمدن الهی به حق و شناخت صاحب حق الهی و اعتراف به حق آن خواهد بود که با این وجود اهل زمین بر اطاعت به حق از خداوند و صراط مستقیمی که خداوند آن را می خواهد متحد و یکپارچه خواهند شد.

و يجب أن يعرف من يبحث عن الحضارة أولاً أنّ الحضارة الحقيقية التي يبحث عنها تنسب إلى الأخلاق والروح أو يمكن أن نقول الدين الإلهي والقيم الأخلاقية ولا تنسب إلى الأرض أو القومية - وربما تبين هذا مما تقدّم - فيمكن أن نقول الحضارة الإسلامية والحضارة المسيحية والحضارة اليهودية ولا يمكن أن نقول الحضارة العربية أو الأمريكية أو الرومانية. كما أنّ الحضارة الإسلامية الحقيقية والحضارة المسيحية الحقيقية والحضارة اليهودية الحقيقية هي المبنية على ما جاء به محمد وعيسى (ع) وموسى (ع) وأوصياؤهم وليست ما جاء به أو قام به من حكم المسلمين أو المسيحيين أو اليهود ولا ما وصى به العلماء غير العاملين وهذه كلها واحدة وهي الحضارة الإلهية الحقّة التي صُيِّتت وغيّبت لمصلحة الحكام الطواغيت والعلماء غير العاملين ، قال تعالى : ﴿لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾.

و لازم است اشکار شود که آن کسی که تمدن را جستجو میکند اولاً منسوب به اخلاق و روح یا اینکه بگویم دین الهی و اخلاقیات و ارزشها می باشد. و به زمین یا قومیت نسبت داده نمی شود (همانطوریکه توضیح داده شد) پس امکان این وجود دارد که بگویم تمدن اسلامی و تمدن مسیحی و تمدن یهودی و نباید بگوئیم تمدن عربی یا آمریکا یا غربی. کما اینکه تمدن اسلام واقعی و تمدن مسیحی واقعی و تمدن یهودی واقعی بر آنچه حضرت محمد ﷺ و حضرت عیسی ع و حضرت موسی ع و اوصیاء آنها فر آورده اند مبتنی است و نه با آنچه حاکمان مسلمین یا مسیحیت یا یهودیان آورده اند و نه آنچه که علمای بی عمل به آن سفارش کردند و تمام اینها یکی است و آن تمدن الهی به حقی است که از بین رفته و بخاطر مصلحت حاکمان و طاغوتیان و علمای بی عمل مخفی مانده است، خدای تعالی می فرماید: (شرح لكم من الدين ما وصّى به نوحاً والَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ) ⁽¹¹⁶⁾.

خدا شرع و آئینی که برای شما مسلمین قرار داد حقایق و احکامی است که نوح را هم به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آنرا را سفارش نمودیم که دین خدا را بر پا دارید و هرگز تفرقه و اختلاف در دین نکنید (و بدانکه) مشرکان را که بخدای یگانه و ترک بتان دعوت میکنی در نظرشان بسیار بزرگ آید، خدا هرکه را بخواهد بسوی خود بر می گزیند و هرکه را بدرگاه خدا به تضرع باز آید هدایت می فرماید.

وأيضاً على ضوء ما تقدّم ستكون هنالك نتيجة حتمية يجب أن لا نغفلها أو نتغافل عنها مع أولئك الطواغيت أو العلماء غير العاملين الذين لا يريدون سماع الكلمة الطيبة ولا يريدون البحث بموضوعية عن الحضارة الإلهية الحقيقية، وأيضاً يريدون تشويه الحضارة الإلهية الحقيقية ونشر مسخ شيطاني على هذه الأرض وإضلال الناس وحرف الناس ليكونوا أتباعاً لإبليس (لعنه الله) في إمتناعه عن السجود لآدم (ع) خليفة الله في أرضه، أقول إنّ النتيجة الحتمية مع أولئك هي الصدام الذي لا مفر منه ولا سبيل لتجنبه؛ لأنه يكون عندها الطريق الوحيد لنشر الحضارة الإلهية على هذه الأرض، وهذا ما قام به أنبياء الله ورسله كما تبين مما تقدّم في هذا الكتاب .

و همچنین از آنچه واضح و روشن بیان شد اینکه یک نتیجه حتمی وجود دارد که نباید همراه با طاغوتیان یا علمای بی عملی که نمی خواهند کلمه طیبیه را بشنوند و بحث در موضوعات تمدن الهی حقیقی را نمی خواهند و همچنین بد جلوه دادن تمدن الهی حقیقی و نشر مسخ شیطانی و گمراهی مردم و انحراف آنها را می خواهند تا پیراوی برای ابلیس لعنه الله که در سجود حضرت آدم ع برای خلیفه خدا در زمینش امتناع کرد، باشند غافل نباشیم یا غفلت نکنیم، می گویم نتیجه حتمی برخورد با آنهاست که هیچ راه و گریزی از آن نیست چون آن تنها راهی است برای نشر تمدن الهی در این زمین است، و این آن چیزی است که پیغمبران و مرسلین خدا برای آن قیام کردند همانطوریکه برای شما روشن شد از آنچه در این کتاب تقدیم شد روشن گشت.

فالنّیجة أنّ الحوار لا یكون بین الحضارات، بل هو بین بنی آدم للبحث عن الحضارة الإلهية الحقيقية، وكذلك الصدام لا یكون بین الحضارات بل بین الحضارة الإلهية الحقيقية ونقيضها أو قل بین النور والظلمة كما یمكن أن یكون الصدام بین الظلمات بعضها مع بعض.

فلیس كل من یصدم بالظلمة هو النور بل ربما كان ظلمة أيضاً، ولكن كل من یصطدم بالنور هو ظلمة؛ لذا فلا بد أن نبّحث ونعرف النور وبه نعرف الظلمات .

پس در نتیجه گفتگوی بین تمدنها نباید باشد بلکه آن بین بنی آدم باشد برای بحث در باره تمدن الهی حقیقی است و همچنین برخورد نباید بین تمدنها باشد بلکه باید بین تمدنهای الهی حقیقی و نقیض آن یا بگوئیم بین نور و ظلمت باشد.

کما اینکه ممکن است که برخورد بین تاریکی ها بعضی با بعضی دیگر باشد، و درست نیست که بگوئیم هر آنچه که با ظلمت برخورد کند نور است بلکه شاید ظلمتی باشد، و لکن هر چه به نور برخورد کند ظلمت است، لذا لازم است جستجو کنیم تا نور را بشناسیم و بوسیله نور، ظلمت را بشناسیم.

نصيحة

الجهاد يجب أن يكون لله وفي سبيل الله وإعلاء كلمة الله، فالمنظور هو الله سبحانه وتعالى وإرادته، وهكذا جماعة تقاتل في سبيل الله وإعلاء كلمة الله سبحانه سيكون الله معها وفيها وسيكون قتالهم قتال الله ومن يقاتلهم يقاتل الله.

أما من يقاتل لأجل الأرض أو اللسان (القومية) فليبحث عن مؤجره غير الله سبحانه وتعالى؛ لأن الله يعطي الأجر لمن يقاتل في سبيله سبحانه وتعالى .

جهاد باید برای خدا و در راه خدا و برای اعلاى كلمة الله باشد پس هدف خداوند سبحانه وتعالى و خواست او است و اینچنین گروهی که در راه خدا و برای اعلاى كلمة الله مبارزه کنند خداوند همراه و با ان جماعت خواهد بود که مبارزه با آنها مبارزه با خدا می شود. اما هرکس بخاطر سرزمین یا زبان (قومیت) مبارزه پس دنبال کسی باشد غیر از خداوند که به او پاداش و مزد دهد چون خداوند پاداش به کسانی می دهد که در راه آن مبارزه کنند.

ورما يتوهم بعض من أنسوا الأسباب المادية أن هكذا مشروع جهادي خيالي أو مثالي غير قابل للتطبيق في الساحة العالمية ولو طبقناه فلن يحقق نتائج لقلّة الناصر وكثرة العدو. ولكن من يحسب ويحتسب الله لن يرى إلا الله ورضاه سبحانه وتعالى دونما اعتبار للمعادلات السياسية والاقتصادية والعسكرية القائمة على الساحة العالمية اليوم، وهكذا كان الأنبياء فلم يكن جيش طالوت كفوّاً لجيش جالوت مادياً، ولم يكن مع موسى (ع) ما يواجهه به آله فرعون العسكرية الضخمة إلا الله سبحانه وتعالى وهو أكبر من كل شيء ، ولكن عند الذين آمنوا إيماناً حقيقياً به ويقدرته سبحانه وتعالى، ولا مكان في ساحات الأنبياء والأوصياء للمداهنة والمالمأة؛ لأنّ هدفهم ليس النصر المادي كما يتوهم كثير من الناس، بل هدفهم هو نصره الله سبحانه وتعالى : ﴿قَالَمَا أَحْسَنَ عَيْسَىٰ مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾.

و شاید بعضی از آنانی که اسباب مادی را فراموش کردند متوهم شوند که اینچنین طرح جهادی خیالی یا مثالی است که غیر قابل انطباق در سطح جهانی است و اگر آن را تطبیق دهیم بخاطر کمی یاوران و کثرت دشمنان نتیجه ای نخواهد داد.

اما هرکس خداوند را نظاره گر و مدد رسان به حساب آورد هیچ چیزی بجز خداوند سبحانه و تعالی و رضای او نخواهد دید و معادلات سیاسی و اقتصادی و نظامی که امروزه در سطح جهانی مطرح است از درجه اعتبار در نزد وی ساقط می باشند، و انبیا اینگونه بودند. لشکر طالوت از نظر مادی با لشکر جالوت برابری نداشتند و همراهان حضرت موسی ع در حدی نبودند که با آلات جنگی وسیع فرعون روبرو شوند بجز خداوند سبحانه و تعالی که او

بزرگتر از هر چیز می باشد لکن در نزد کسانی که به اوسبحانه و تعالی و قدرتش ایمان آوردند در وجود انبیاء و اوصیاء علیهم السلام برای سازش و مدهانه هیچ جایی وجود نداشت چون هدف آنها پیروزی مادی نبود همانطوریکه بسیاری از مردم خیال می کردند بلکه هدف آنها یاری خداوند و نصرت او سبحانه و تعالی است (فَلَمَّا أَحَسَّ عَيْسَىٰ مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّكَ مُسْلِمُونَ) ⁽¹¹⁷⁾.

پس چون عیسی دریافت که قوم ایمان نخواهند آورد گفت کیست که با من دین خدا را یاری کند ؟ حواریون (شاگردان خاص او) گفتند: ما یاری کنندگان دین خداییم و به خدا ایمان آورده ایم گواهی ده که ما تسلیم فرمان اوئیم.

فلا نجدهم داهنوا الظالمين أو المنافقين أو جاملوا بعض الكافرين ليحققوا نصراً مادياً بل العكس من ذلك تماماً، فعبد الله بن عباس يرى أنّ المصلحة المادية لتستقيم خلافة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (ع) هو بمدهانة معاوية (لعنه الله) ولو لأيام قليلة ثم استدعاه الى المدينة المنورة وعزله من ولاية الشام وهذا تستقيم الأمور لعلي (ع) ، وربما كل من يحسب ويحتسب المادة يرى أن رأي ابن عباس حكيم وهو يحقق مصلحة كبرى للإسلام ، أما علي عليه السلام فلا يدهن معاوية ساعة واحدة ويقر عزله في الحال؛ لأنّ الله لا يرضى إقرار ظالم على ظلمه ولو لحظة واحدة وربما خسر علي(ع) الشام بهذا الموقف الحازم ولكنه ربح الله سبحانه وتعالى ورضاه .

پس آنها را نمی یابیم که با قوم ظالمین یا منافقین مدهانه یا سازش کنند یا اینکه با بعضی از کافرین تعارفات سیاسی کنند تا پیروزی مادی را تحقق بخشند بلکه بطور کامل برعکس آن است، که عبد الله بن عباس والی شام در نظر خود می بیند که با معاویه که لعنت خدا بر او باد سازش کند ولو برای ایام کوتاهی که به جهت استقامت و دوام خلافت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب ع بود، که آن حضرت او را به مدینه منوره فرا خواند و او را از ولایت شام عزل کرد و اینگونه برای امام علی ع امور باقی می ماند، شاید کسانی حساب و کتابشان از نظر مادی باشد رأی و نظر ابن عباس حکیمانه تلقی می کنند و این عمل مصلحت بزرگی برای اسلام به ارمغان آورد.

اما امام علی ع با معاویه و حتی برای یک ساعت سازش نمی کند و در ان زمان اقرار به عزل آن می کند چون خداوند راضی به تایید و اقرار ظالم بر ظلم خود نمی باشد، حتی برای یک لحظه و در این جایگاه دشوار شاید امام علی ع شام را از دست داده باشد و اما در عوض رضای خداوند سبحانه و تعالی را کسب کرد.

وكذلك الحسين عليه السلام فلو أخرج ثورته الإلهية الكبرى ثلاث سنوات، أي حتى موت يزيد بن معاوية لعنه الله لاستقامت الأمور للحسين عليه السلام ولتحقق له النصر المادي، ولكنه اختار الله سبحانه وتعالى ولم يدهن الظالمين والفاستين : ﴿فَلَا تُطِيعُ الْمُكذِبِينَ * وَذُؤَا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾.

همچنین امام حسین ع اگر انقلاب الهی بزرگ خود را برای سه سال به تأخیر می انداخت تا مرگ یزید بن معاویه که لعنت خدا بر او باد برسد اموره نفع امام حسین ع رقم می خوردند و پیروزی مادی برای او محقق می شد اما او خداوند سبحانه و تعالی را انتخاب کرد و با ظالمین و فاسقین صلح و سازش نکرد (فلا تطع المکذبین * وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ) (118).

پس تو و امت هر گز از مردم کافر پیروی نکنید * کافران بسیار مایلند که تو با آنها مدهانه و مدارا کنی تا آنها هم با تو مدارا کنند به نفاق.

والمعادلة اليوم هي نفس المعادلة تدهن فيدهنون، ترضى عن أمريكا فترضى عنك أمريكا، تمدح مشروع أمريكا فتمدحك أمريكا، وكذلك ترضى عن الله فيرضى عنك الله وتمدح مشروع الله فيمدحك الله، فأختر ما تريد أن تمدح في الملأ الأمريكي وفي الأمم المتحدة الأمريكية وربما يتفضلون عليك بجائزة نوبل للسلام، أو أن تمدح في الملأ الأعلى عند الله سبحانه وتعالى.

و امروزه معادل همان معادله است مدارا می کنی تا مدارا کنند از آمریکا راضی می شوی تا آمریکا هم از تو راضی شود، طرح آمریکا را تحسین می کنی آمریکا تو را تحسین می کند، و همچنین از خداوند راضی می شوی خداوند هم از تو راضی می شود و اگر طرح الهی را مدح کنی خداوند تو را مدح خواهد نمود، پس اختیار کن می خواهی در حضور میان آمریکائیان و در امم متحده آمریکا از تو تمجید کنند و شاید هم به شما جایزه صلح نوبل بدهند، یا اینکه در ملأ الاعلی نزد خداوند سبحانه و تعالی ستایش شوی.

* * *

ملحق (1)

هذه أربعون حديثاً في الجهاد أروىها لتكون ذخري يوم أقف بين يدي رب رحيم، ولعلها تكون عبرة لمعتبر وذكرى لمذكر فيلتفت إليها من يدعون أنهم يتبعون محمداً وجعلوا بينهم وبين الجهاد سداً :

این چهل حدیث در باره جهاد برای شما روایت می‌کنم تا ذخیره ای برای من در روزی که بین دستان خدای خود قرار می‌گیرم باشد و شاید یک عبرتی معتبر و تذکری برای یاد آورنده باشد تا به آن ملتفت شوند آن کسانی که ادعا می‌کنند که آنها پیروان حضرت محمد ﷺ هستند که بین خود و جهاد سدی قرار دادند :

1- قال رسول الله : (حملة القرآن عرفاء أهل الجنة والمجاهدون في سبيل الله قوادها والرسل سادة أهل الجنة).

قال رسول الله ﷺ: حاملان قران عرفای اهل بهشت و مجاهدین در راه خدا راهنمای به ان و فرستادگان سروران بهشت هستند.

2- وقال : (دعا موسى وأمن هارون (عليهما السلام)، وأمنت الملائكة فقال الله عز وجل: استجبها فقد أجبت دعوتكما ومن غزا في سبيل الله عز وجل استجبت له، كما استجبت لهما إلى يوم القيامة).

وقال : موسى دعا کرد و هارون اجابت کرد، و ملائکه نیز ایمان آوردن و خداوند فرمود: در راه راست باقی بمانید زیرا دعوت شما اجابت شد و هر کس در راه حق جهاد کند برای او استجابت کنم همانگونه که برای آنها تا قیامت استجابت کردم.

3- وقال : (لَنْ أُبْجَلَ النَّاسَ مِنْ بَخْلِ بِالسَّلَامِ، وَأُجُودَ النَّاسِ مِنْ جَادٍ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى).

و فرمود: بخیلترین شما کسی است که در اسلام بخیل باشد و جوادترین شما کسی است که بانفس و مال خود در راه خدا جود کند.

4- وقال : (من ختم له بجهاد في سبيل الله ولو قدر فواق ناقة دخل الجنة).

وقال ﷺ: هرکس به اندازه بهشت شتری جهاد کند وارد بهشت می‌گردد.

5- وقال : (لَنْ فَوْقَ كُلِّ بَرٍّ حَتَّى يَقْتُلَ الرَّجُلَ شَهِيداً فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

وقال ﷺ: بالاتر از هر رستگاری رستگاری وجود دارد تا اینکه مرد در راه خدا شهید شود.

6- وقال لرجل: (جاهد في سبيل الله، فإنك إن تقتل كنت حياً عند الله ترزق، وإن مت فقد وقع أجرك على الله، وإن رجعت خرجت من الذنوب إلى الله).

و نیز به شخصی فرمود: در راه خدا جهاد کن که اگر کشته شوی نزد خدا زنده خواهی ماند و رزق خواهی داشت و اگر بمیری اجرت بر خدا خواهد بود و اگر باز گردی از گناهان خدا خارج شوی.

7- وقال : (لإن الغزاة إذا هموا بالغزو كتب الله لهم براءة من النار، فإذا تجهزوا لغزورهم باهى الله تعالى هم الملائكة، فإذا ودعهم أهلهم بكت عليهم الحيطان والبيوت، ويخرجون من ذنوبهم كما تخرج الحية من سلخها، ويوكل الله عز وجل بكل رجل منهم أربعين ألف ملك، يحفظونه من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله، ولا يعملون حسنة إلا ضعفت له، ويكتب له كل يوم عبادة ألف رجل يعبدون الله ألف سنة، كل سنة ثلاثمائة وستون يوماً، اليوم مثل عمر الدنيا، وإذا صاروا بحضرة عدوهم انقطع علم أهل الدنيا عن ثواب الله إياهم، وإذا برزوا لعدوهم واشرعت الأسنة وفوق السهام وتقدم الرجل إلى الرجل، حفنهم الملائكة بأجنحتهم ويدعون الله تعالى لهم بالنصر والتثبيت، ونادى مناد: الجنة تحت ظلال السيوف، فتكون الطعنة والضربة أهون على الشهيد من شرب الماء البارد في اليوم الصائف، وإذا زال الشهيد من فرسه بطعنة أو بضربة، لم يصل إلى الأرض حتى يبعث الله عز وجل زوجته من الحور العين فتبشره بما أعد الله عز وجل له من الكرامة، فإذا وصل إلى الأرض تقول له: مرحباً بالروح الطيبة التي خرجت من البدن الطيب، أبشر فإن لك ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر، ويقول الله عز وجل : أنا خليفته في أهله، ومن أرضاهم فقد أرضاني، ومن أسخطهم فقد أسخطني، ويجعل الله روحه في حواصل طير خضر تسرح في الجنة حيث تشاء، تأكل من ثمارها، وتأوي إلى قناديل من ذهب معلقة بالعرش، ويعطى الرجل منهم سبعين غرفة من غرف الفردوس، سلوك كل غرفة ما بين صنعاء والشام، يملأ نورها ما بين الحافقين، في كل غرفة سبعون باباً، على كل باب ستور مسبلة، في كل غرفة سبعون خيمة، في كل خيمة سبعون سريراً من ذهب قوائمها الدر والزبرجد، مرصوفة بقضبان الزمرد، على كل سرير أربعون فراشاً، غلظ كل فراش أربعون ذراعاً، على كل فراش سبعون زوجاً من الحور العين عرباً أتراباً، فقال الشاب: يا أمير المؤمنين أخبرني عن التربة ما هي ؟ قال: هي الزوجة الرضية المرضية الشهية، لها سبعون ألف وصيف وسبعون ألف وصيفة، صفر الحلى، بيض الوجوه، عليهم تيجان اللؤلؤ، على رقابهم المناديل، بأيديهم الأكوبة والأباريق، وإذا كان يوم القيامة يخرج من قبره شاهراً سيفه تشخب أوداجه دماً، اللون لون الدم والرائحة رائحة المسك، يحضر في عرصة القيامة، فوالذي نفسي بيده لو كان الأنبياء على طريقهم لترجلوا لهم مما يرون من مهائم، حتى يأتوا على موائد من الجواهر فيقعدون عليها ويشفع الرجل منهم في سبعين ألفاً من أهل بيته وجيرته، حتى إن الجارين يختصمان أهما أقرب، فيقعدون معي ومع إبراهيم (ع) على مائدة الخلد، فينظرون إلى الله تعالى في كل بكرة وعشية).

8- وقال: (كل حسنة بني آدم تخصيها الملائكة إلا حسنة المجاهدين، فإنهم يعجزون عن علم ثوابها).

و فرمودند که تمام حسنة بنی ادم را ملائکه خواهند شمارد الا حسنة مجاهدين، زیرا که آنها از شمارش علم و ثواب ان عاجز هستند.

9- وقال: (طوبى لمن أكثر ذكر الله في الجهاد، فإن له بكل كلمة سبعين ألف حسنة، كل حسنة عشرة أضعاف، مع ما له عند الله من المزيد، قالوا: يا رسول الله، والنفقة في سبيل الله على قدر ذلك للضعفاء، قال: نعم).

وقال ﷺ: خوشا به حال ان شخصی که در جهاد ذکر خدا را یاد کند زیرا در هر کلمه هفتاد حسنه دارد و هر حسنه ده برابر خواهد شد ...

10- وقال: (مثل المجاهدين في سبيل الله، كمثل القائم القانت، لا يزال في صومه وصلاته حتى يرجع إلى أهله).

و فرمود: مثل مجاهد مانند کسی است که در حال قیام و سجود است که در نماز و روزه باشد تا وقتی که به خانه باز گردد.

11- وقال رسول الله: (إذا خرج الغازي من عتبه بابه، بعث الله ملكاً بصحيفة سيئاته فطمس سيئاته).

وقال رسول الله ﷺ: هرکس برای جهاد و کارزار از درب خود خارج شود خداوند ملکی با صحیفه اش برای وی ارسال می کند و تمام گناهانش را خواهد امرزد.

12- وقال: (لا يجتمع غبار في سبيل الله ودخان في جهنم).

وقال ﷺ: نه غبار در راه خدا جمع می شود و نه دخان در جهنم.

13- وقال: (السيوف مفاتيح الجنة). وقال ﷺ: شمشیرها کلیدهای بهشت هستند.

14- وقال: (ما من أحد يدخل الجنة فيتمنى أن يخرج منها إلا الشهيد، فإنه يتمنى أن يرجع فيقتل عشر مرات بما يرى من كرامة الله).

وقال: کسی تمنای خروج از بهشت را نمی کند الا شهید زیرا تمنا می کند که باز گردد و ده مرتبه دیگر کشته شود بخاطر آنچه که خداوند به او کرامت بخشیده است ..

15- ورأى رجلاً يدعو ويقول: اللهم إني أسألك خير ما تسأل، فاعطني أفضل ما تعطي، فقال: (لأن استجيب لك أهريق دمك في سبيل الله).

و فرمود شخصی از خداوند طلب کرد بهترین خیر را از خداوند و به او فرمود خونت را در راه خدا بریز.

16- وقال: (لأن لي حرفتين اثنتين: الفقر، والجهاد).

وقال: من دو حرفه دارم فقر و جهاد.

17- وقال: (غدوة أو روحة في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها).

وقال: رفت و برگشت در راه خدا، بهتر از دنیا و هر چه که در آن است.

18- وقال رسول الله: (سياحة أمتي الجهاد).

وقال رسول الله (سياحة أمتي الجهاد). سياحت امتم جهاد است.

19- وقال: (لأن الله يدفع بمن يجاهد عن لا يجاهد).

وقال: خداوند به وسیله جهادگران از کسانی که جهاد نمی کنند دفع می کند.

20- وقال جعفر الصادق(ع): (بإتفاق المهج يصل العبد إلى بر حبيبه وقربه).

21- وقال أمير المؤمنين علي(ع): الجهاد فرض على جميع المسلمين لقول الله: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ﴾، فإن قامت بالجهاد طائفة من المسلمين، وسع سائرهم التخلف عنه، ما لم يحتج الذين يلون الجهاد إلى المدد، فإن احتاجوا لزم الجميع أن يمدوا حتى يكتفوا، قال الله عز وجل: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً﴾، وإن أدهم أمر يحتاج فيه إلى جماعتهم نفروا كلهم، قال الله عز وجل: ﴿انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾.

امام علی ع می فرماید: جهاد فریضه ی است بر تمام مسلمین، طبق فرموده خداوند (نوشته شد بر شما قتال (جنگ) و اگر طائفه از مسلمین به جهاد مشغول شدند، و سائرین تخلف کردند، تا زمانی که مجاهدین محتاج دیگران نشدن بر دیگران ملزم نیست و اگر از آنها مدد خواستن ملزم شد بر دیگران نصرت مجاهدان و خداوند می فرماید: (وتمام مومنین آنها را تنها نگذارند) و اگر بر جماعت لازم شد خداوند می فرماید: (تمام جوانان و سال خوردگان با مال و جان در راه خدا جهاد کنید).

22- وقال جعفر الصادق (ع) في قول الله: ﴿انفروا خِفَافًا وَثِقَالًا﴾ قال: (شباناً وشيوخاً).

وقال جعفر الصادق ع في قول الله: (انفروا خففا وثقالا) قال: (شباناً وشيوخاً). تمام جوانان و سال خوردگان با مال و جان در راه خدا جهاد کنید).

23- وسئل الصادق (ع) عن قول الله عز وجل: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.

أهذا لكل من جاهد في سبيل الله أم لقوم دون قوم؟

فقال أبو عبد الله جعفر بن محمد (عليهما السلام): إنه لما نزلت هذه الآية على رسول الله ، سأله بعض أصحابه عن هذا فلم يجبه، فأنزل الله بعقب ذلك: ﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

فأبان الله عز وجل بهذا صفة المؤمنين الذين اشترى منهم أنفسهم (وأموالهم)، فمن أراد الجنة فليجاهد في سبيل الله على هذه الشرائط، وإلا فهو من جملة من قال رسول الله : ينصر الله هذا الدين بأقوام لا خلاق لهم).

23. وسئل الصادق ع عن قول الله : (إن الله اشترى من المؤمنين أنفسهم وأموالهم بأن لهم الجنة فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا في التوراة والانجيل والقرآن ومن أوفى بعهد من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفوز العظيم) هنگامی که این ایه نازل شد: در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را به [بهای] اینکه هشت برای آنان باشد خریده است همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است پس به این معامله ای که با او کرده اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است. (أهذا لكل من جاهد في سبيل الله أم لقوم دون قوم ؟ فقال أبو عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام) از امام صادق تفسیر ان سوال شد: ایا این ایه بر تمام مجاهدان در ران خدا دلالت دارد یا بر قومی خواص است و امام ع جواب داد: این ایه در هنگام نزول بر رسول خدا از وی سوال شد و جوابی بدانها نداد تا اینکه این ایه نازل شد (تائین، عابدین، حامدین، سائحين، راکعین و ساجدین امرین به معروف و نهی کنندگان از منکر و محافظین حدود خداوند و بشارت بدهید مومنین را) و در این ایه مومنین را خواستار است که نفس و جان خود را درران خداوند قرار داده وان را بھای ایمان به خداوند قرار گذاشتن و خدوند جان و مال مومنین را خریداری کرده است پس هرکه هشت را

می خواهد در راه خداوند با این شرایط جهاد کند وگرنه با کسانی قرار می گیرد که در مورد آنها فرمود: خداوند پیروز می کند این دین را بوسیله کسانی که هیچ نسبی در دین ندارد.

24- وقال (ع) أصل الإسلام الصلاة وفرعها الزكاة وذروة سنامه الجهاد في سبيل الله.

25- وقال (ع) جاهدوا في سبيل الله بأيديكم ، فإن لم تقدرُوا فجاهدوا بألسنتكم ، فإن لم تقدرُوا فجاهدوا بقلوبكم.

و فرمود ع در راه خداوند با دستان خویش جهاد کنید و اگر نمی توانید با زبان و اگر نتوانستید با دلهایتان جهاد کنید.

26- وقال (ع) عليكم بالجهاد في سبيل الله مع كل إمام عادل ، فإنَّ الجهاد في سبيل الله باب من أبواب الجنة.

وقال ع: بر شما جهاد با امام عادل در هر زمان، زیرا که جهاد در راه خدا دربی از درهای بهشت است.

27- وقال رسول الله : (ما من قطرة أحب إلى الله تعالى من قطرة دم في سبيل الله ، أو قطرة دمع في جوف الليل من خشية الله).

27. وقال رسول الله : هیچ قطره ی محبوبتر نزد خداوند مانند قطره خونی که در راه او ریخته شود نیست یا قطره اشکی با خشوع از خداوند در شب.

28- وقال : (كل مؤمن من أمتي صديق وشهيد، ويكرم الله بهذا السيف من شاء من خلقه، ثم تلا: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾).

و فرمود : هر مومنی صديق و شهيد است و خداوند با این شمشیر کرامت می دهد هر که را بخوهد وایه راخواند: آنان که به خداوند و رسولان ایمان آوردن آنان صديق و شهيد نزد خداوند هستند.

29- وقال جعفر بن محمد: ﴿كل عين ساهره يوم القيامة إلا ثلاث عيون: عين سهرت في سبيل الله، وعين غضت عن محارم الله، وعين بكت من خشية الله﴾.

وامام صادق ع فرمود: تمام چشمان در قیامت باز است الا سه تا وان چشمی که در راه خدا باز بوده وچشمی که از محارم بسته بوده و چشمی که در راه خدا گریسته.

30- وقال رسول الله : (من رابط في سبيل الله يوماً وليلاً، كان يعدل صيام شهر رمضان وقيامه لا يفطر ولا يفتل عن صلاة إلا لحاجة).

و فرمود: هر که در راه خدا یک شب و یک روز رابطه داشته باشد، مانند کسی است ماه رمضان را روزه گرفته و عبادت داشته و از نماز و عباداتش و روزه خارج نمی شده الی برای حاجتی.

31- وقال رسول الله : (خير الناس رجل حبس نفسه في سبيل الله، يجاهد أعداءه يلتمس الموت أو القتل في مصافه).

و فرمود عليه السلام: بهترین شما کسی است که خود را برای جهاد در راه خدا محبوس داشته با دشمنان جهاد می کند و مرگ یا وفاتش را لمس می کند.

32- وقال رسول الله : (مقام أحدكم يوماً في سبيل الله، أفضل من صلاة في بيته سبعين عاماً، ويوم في سبيل الله، خير من ألف يوم فيما سواه).

و فرمود: مقام شخصی از شما در یک روز جهاد، بهتر از نماز در خانه به مدت هفتاد سال است و بهتر از هزار روز مانند آنها است.

33- وقال رسول الله : (يرفع الله المجاهد في سبيله على غيره مائة درجة في الجنة، ما بين كل درجتين كما بين السماء والأرض).

و نیز فرمود: خداوند مقام مجاهد در راه خود را صد درجه بالاتر از شخصی دیگر در هشتاد بالا می برد و بین هر درجه تا درجه دیگر مانند فاصله زمین تا آسمانها است.

34- وقال رسول الله : (المجاهدون في سبيل الله قواد أهل الجنة).

و فرمود: مجاهد در راه خدا فرماندهان اهل هشتاد هستند.

35- وقال رسول الله : (ما من قطرة أحب إلى الله عز وجل من قطرتين: قطرة دم في سبيل الله، وقطرة دمة في سواد الليل ، لا يريد بها العبد إلا الله عز وجل).

و فرمود: هیچ قطری محبوبتر نزد خداوند مانند قطره خون در راه خدا و قطره اشکی در شب که با آنها بنده خواستار خداوند عزوجل باشد.

36- وقال رسول الله : (ألا وإنّ الجهاد باب من أبواب الجنة، فتحه الله لأوليائه).

و فرمود: آگاه باشید که جهاد دربی از درهای هشتاد است که خداوند انرا برای خاص اولیاء خویش قرار داده است.

37- وقال رسول الله : (من جهز غازياً بسلك أو إبرة، غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر).

و فرمود ﷺ هرکس در راه خدا وند جهاد کند... خداوند تمام گناهانش را مغفرت خواهد کرد آنچه انجام داده و آنچه انجام خواهد داد ..

38- وقال : (من أعان غازياً بدرهم، فله مثل أجر سبعين دراً من درر الجنة وياقوتها ، ليست منها حبة إلا وهي أفضل من الدنيا).

و فرمود ﷺ: هرکس مجاهدی را با دره‌می نصرت دهد برای او مانند هفتاد در از درها و یاقوت همشتی است و هر کدام از آن از زمین و آنچه در آن است بهتر است.

39- وقال رسول الله : (رباط يوم في سبيل الله خير من قيام شهر وصيامه، ومن مات مرابطاً في سبيل الله كان له أجر مجاهد إلى يوم القيامة).

و فرمود: حرکت یک روز برای جهاد بهتر از روزه داشتن و عبادت کردن یک ماه روزه است و هرکس در این راه آماده شدن برای جهاد در راه خدا کشته شود اجر شهید را خواهد داشت تا روز قیامت.

40- وقال رسول الله من لزم الرباط لم يترك من الخير مطلباً ولم يترك من الشر مهرباً).

* * *

ملحق (2)

اضاءات من القرآن

استغفر الله ورسوله وأعتذر إلى المؤمنين عن التعليق على الآيات لضيق الوقت الذي هو أولاً وآخرأ بسبب تقصيري والكرام يلتمسون العذر للمقصرين، فأرجو أن لا ينساني المؤمنون من الدعاء والاستغفار لي عند رب رحيم، وأترك للمؤمنين تدبر معانيها والارتواء من الحكمة الإلهية التي وردت فيها .

از خداوند و فرستاده او ﷺ مغفرت می خواهم و از مؤمنین پوزش می طلبم از تعلیق برآیات بعلت تنگی وقت که او اول و آخر است و بسبب کوتاهی من و بزرگواران برای مقصرین طلب آمرزش میکنند پس امیدوارم که مؤمنین برای بنده نزد خداوندی رحیم و مهربان دعاء و طلب آمرزش نمایند، و تدبیر در معانی و سیراب شدن از حکمت الهی که در آن وارد شده را بعهد می گذارم.

1- ﴿وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾⁽¹¹⁹⁾. و هر که جهاد کند تنها برای خود جهاد می کند زیرا خدا از جهانیان سخت بی نیاز است.

2- ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾⁽¹²⁰⁾. مؤمنان خانه نشین که زیان دیده نیستند با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می کنند یکسان نمی باشند خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد می کنند به درجه ای بر خانه نشینان مزیت بخشیده و همه را خدا وعده [پاداش] نیکو داده و [لی] مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است.

3- ﴿وَلَتَبْلُوَنَّهُمْ حَتَّىٰ تَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَتَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ﴾⁽¹²¹⁾. البته شما را می آزمایم تا مجاهدان و شکیبایان شما را باز شناسانیم و گزارشهای [مربوط به] شما را رسیدگی کنیم.

4- ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ﴾⁽¹²²⁾. آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید بی آنکه خداوند جهادگران و شکیبایان شما را معلوم بدارد.

¹¹⁹ - عنكبوت: 6.

¹²⁰ - نساء: 95.

¹²¹ - محمد: 31.

5- ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.⁽¹²³⁾ آیا پنداشته‌اید که به خود واگذار می‌شوید و خداوند کسانی را که از میان شما جهاد کرده و غیر از خدا و فرستاده او و مؤمنان محرم اسراری نگرفته‌اند معلوم نمی‌دارد و خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

6- ﴿لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْحَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.⁽¹²⁴⁾ ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده‌اند با مال و جانشان به جهاد برخاسته‌اند و اینانند که همه خوبیها برای آنان است اینان همان رستگارانند.

7- ﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.⁽¹²⁵⁾ با این حال پروردگار تو نسبت به کسانی که پس از [آن همه] زجر کشیدن هجرت کرده و سپس جهاد نمودند و صبر پیشه ساختند پروردگارت [نسبت به آنان] بعد از آن [همه مصایب] قطعاً آمرزنده و مهربان است.

8- ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾.⁽¹²⁶⁾ با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند کارزار کنید تا با [کمال] خواری به دست‌خود جزیه دهند.

9- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾.⁽¹²⁷⁾ با کافرانی که مجاور شما هستند کارزار کنید و آنان باید در شما خشونت بیابند و بدانند که خدا با تقوایبندگان است.

10- ﴿لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ﴾.⁽¹²⁸⁾ کسانی که به خدا و روز بازپسین ایمان دارند در جهاد با مال و جانشان از تو عذر و اجازه نمی‌خواهند و خدا به [حال] تقوایبندگان داناست.

11- ﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴾.⁽¹²⁹⁾

¹²² - آل عمران: 142.

¹²³ - توبة: 16.

¹²⁴ - توبة: 88.

¹²⁵ - نحل: 110.

¹²⁶ - توبة: 29.

¹²⁷ - توبة: 123.

¹²⁸ - توبة: 44.

بر جای ماندگان به [خانه] نشستن خود پس از رسول خدا شادمان شدند و از اینکه با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنند کراهت داشتند و گفتند در این گرما بیرون نروید بگو اگر دریابند آتش جهنم سوزان تر است.

12- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.⁽¹³⁰⁾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از شما از دین خود برگردد به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر داناست.

13- ﴿الَّذِينَ آمَنُوا يقاتلونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يقاتلونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾.⁽¹³¹⁾ کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است.

14- ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتلونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِالَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.⁽¹³²⁾ در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را به [بهای] اینکه هشت برای آنان باشد خریده است همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است.

15- ﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتلونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾.⁽¹³³⁾ به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده رخصت [جهاد] داده شده است چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست.

16- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقاتلونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُم بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾.⁽¹³⁴⁾ در حقیقت خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف چنانکه گویی بنایی ریخته شده از سرب‌اند جهاد می‌کنند.

¹²⁹ - توبة: 81.

¹³⁰ - مائدة: 54.

¹³¹ - نساء: 76.

¹³² - توبة: 111.

¹³³ - حج: 39.

17- **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٣٥﴾**.⁽¹³⁵⁾ بر شما کارزار واجب شده است در حالی که برای شما ناگوار است و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

18- **إِنَّمَا تَرَى إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نَقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿١٣٦﴾**.⁽¹³⁶⁾ آیا از [حال] سران بنی اسرائیل پس از موسی خبر نیافتی آنگاه که به پیامبری از خود گفتند پادشاهی برای ما بگمار تا در راه خدا پیکار کنیم [آن پیامبر] گفت اگر جنگیدن بر شما مقرر گردد چه بسا پیکار نکنید گفتند چرا در راه خدا نجنگیم با آنکه ما از دیارمان و از [نزد] فرزندانمان بیرون رانده شده‌ایم پس هنگامی که جنگ بر آنان مقرر شد جز شماری اندک از آنان [همگی] پشت کردند و خداوند به [حال] ستمکاران داناست.

19- **إِنَّمَا تَرَى إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿١٣٧﴾**.⁽¹³⁷⁾ آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد [فعلا] دست [از جنگ] بردارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید و [لی] همین که کارزار بر آنان مقرر شد بناگاه گروهی از آنان از مردم [= مشرکان مکه] ترسیدند مانند ترس از خدا یا ترسی سخت‌تر و گفتند پروردگارا چرا بر ما کارزار مقرر داشتی چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی بگو برخورداری [از این] دنیا اندک و برای کسی که تقوا پیشه کرده آخرت بهتر است و [در آنجا] به قدر نخ هسته خرمایی بر شما ستم نخواهد رفت.

20- **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿١٣٨﴾**.⁽¹³⁸⁾ ای پیامبر مؤمنان را به جهاد برانگیز اگر از [میان] شما بیست تن شکیبیا باشند بر دویست تن چیره می‌شوند و اگر از شما یکصد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند چرا که آنان قومی اند که نمی‌فهمند.

134 - صف: 4.

135 - بقره: 216.

136 - بقره: 246.

137 - نساء: 77.

138 - انفال: 65.

21- ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُنظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَىٰ لَهُمْ﴾⁽¹³⁹⁾. و کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند چرا سوره‌ای [در باره جهاد] نازل نمی‌شود اما چون سوره‌ای صریح نازل شد و در آن نام کارزار آمد آنان که در دل‌هایشان مرضی هست مانند کسی که به حال بیهوشی مرگ افتاده به تو می‌نگرند.

22- ﴿طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرَ فَلَوَّ صَدَقُوا اللَّهُ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ﴾⁽¹⁴⁰⁾. [ولی] فرمان‌پذیری و سخنی شایسته برایشان بهتر است و چون کار به تصمیم کشد قطعاً خیر آنان در این است که با خدا راست [دل] باشند.

23- ﴿فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا﴾⁽¹⁴¹⁾. پس از کافران اطاعت مکن و با [الهام گرفتن از] قرآن با آنان به جهادی بزرگ پرداز.

24- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾⁽¹⁴²⁾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید و حال آنکه قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [از مکه] بیرون می‌کنند که [چرا] به خدا پروردگارتان ایمان آورده‌اید اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده‌اید [شما] پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید دانانترم و هر کس از شما چنین کند قطعاً از راه درست منحرف گردیده است.

139 - محمد: 20.

140 - محمد: 21.

141 - فرقان: 52.

142 - ممتحنه: 1.

الفهرس :

1 الإهداء

2 المقدمة

4 لماذا الجهاد باب الجنة؟

5 الجهاد الأكبر (جهاد النفس)

8..... 1- السكين (الدنيا) : الف - چاقو (دنيا):

9..... 2- النفس:

13 الجهاد الأكبر يسبق الجهاد الأصغر

17 الجهاد الأصغر

17 الجهاد في الأديان الإلهية:

25 الجهاد لماذا؟!

22 أولاً: الجهاد الهجومي

26..... • العدة والعدد :

33..... • الوحدة :

35..... • المجتمع الإيمانى الواعى لفكرة الثورة الإلهية :

37 ثانياً : الجهاد الدفاعى

41..... جواب السؤال:

44 إضاءة بين الجهاد بالسيف والجهاد بالكلمة

46	إضاءة من جهاد بني إسرائيل
49	إضاءة من جهاد المسلمين مع رسول الله
54	الجهاد مع الحق
56	كلمة الله العليا
57	كيف يعرف خليفة الله في أرضه في كل زمان
68	التقدم الحضاري المادي والتكامل الروحي
73	الحضارة المادية والحضارة الأخلاقية والجهاد
77	الهدف من الجهاد
80	الجهاد والبحث عن الحضارة
83	نصيحة
86	ملحق 1
94	ملحق 2 إضاءات من القرآن
